

مهرگان

اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هنری

مهرگان شماره ۸ - اردیبهشت ۹۱

در این شماره می خوانید:

۲	صفحه	خواسته های کارگران خواسته ملی است سیامک طاهری
۳	صفحه	حداقل دستمزد و بازتر شدن شکاف تبعیض فریبرز رئیس دانا
۶	صفحه	زنان، کار و انباشت سرمایه در آسیا جایانی گاش - ترجمه: اکرم پدramپنا
۹	صفحه	اول ماه مه و جنبش تسخیر وال استریت خسرو صادقی بروجنی
۱۲	صفحه	ما و جنبش وال استریت رضا اسدآبادی
۱۵	صفحه	نگاهی به جهانی شدن (با تأملی بر سازمان های مالی جهانی) یاسر عزیزی
۱۹	صفحه	اصلاحات ارضی (گسترش مناسبات سرمایه داری و پرولتریزه شدن نیروی کار) فریبرز مسعودی
۲۴	صفحه	علل و پی آمدهای تغییر ساختار جهانی (چین و پوشش های انباشت بین المللی) مارتین هارت لندزبرگ - پاول برکت (ترجمه: احمدسیف)
۴۴	صفحه	روح ناآرام مارکس بر فراز اروپا اردشیر زارعی قنوتی
۴۶	صفحه	آموزش توده ها: هنر رئالیستی سوسیالیستی (بوریس گرویس) ترجمه مهرداد امامی

روز کارگر

روزی نو، روزگاری نو

تاریخ اجتماعی انسان آکنده از جنگ، کین و طمع ورزی است. در برابر نیز بسیاری آیین هایی برای پرستش طبیعت و گیتی و آرزوی زندگانی در پناه صلح و مهر برای انسان ها. رشد و گسترش سرمایه داری همان گونه که پیوندهای سنتی قبیله ای، طایفه ای و خونی را سست کرد. در پرتو رشد و نمو علم و دانش و سنت های مبارزاتی این پیوندها تبدیل به پیوندهایی اصیل بر مبنای منافع مشترک انسان ها، استفاده از نعمت های زمینی و حرمت نهادن به شأن انسانی و محیط زیست و جامعه گردید. بر همین پایه مناسبت های گوناگونی برای پاسداشت از نمودهای زندگی مشترک و اجتماعی انسان ها نام گذاری شد. جشن هایی برای شادکامی انسان ها. جشن های اتحاد و یگانگی انسان های اعلا در سراسر جهان. جشن جهانی روز کارگر نیز جشنی است برای پاسداشت کار و تلاش، برای ساختن جهانی نو، آزاد و آباد. جشن روزی نو برای روزگاری نو!

تحریریه مهرگان



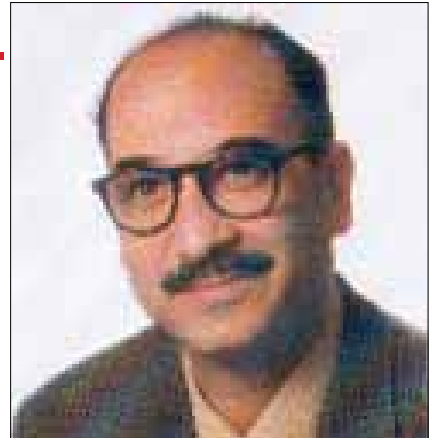
چند سطر از مهم ترین مطالب

روز جهانی کارگر، بیم ها و امیدها

امسال روز کارگر در حالی گرامی داشته می شود که کارگران و زحمتکشان و مزدبگیران در گرداب تلاطم های اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری هار و لگام گسیخته درگیر مرگ و زندگی هستند. بیکاری سازی گسترده، فقر، ورشکستگی، جنگ و تروریسم و بالاتر از همه عدم امید به آینده شرایط دشواری را به مزدبگیران در جامعه های سرمایه داری تحمیل کرده است. اما از سوی دیگر مبارزه و تلاش های خستگی ناپذیر مخالفان سرمایه داری که در رأس و پیشاپیش آنان طبقه کارگر قرار دارد در همه جای جهان کارزار ضد سرمایه داری، ضد ستم و تبعیض اقتصادی، نژادی و جنسیتی را به راه انداخته که روز به روز پر دامنه تر، ژرف تر و پایدارتر می شود. بارقه هایی از نور خیره کننده پیروزی کارگران را در جای جای جهان در یونان، فرانسه، آمریکا - جنبش تسخیر وال استریت - اسپانیا، برزیل، هند، ویتنام و کوبا و ... می توان مشاهده کرد.

خواسته های کارگران خواسته ملی است

سیامک طاهری



کمی لمپن ها و مشاغل لمپنی؛ فرهنگ لمپنی در جامعه گسترش می یابد. گسترش فرهنگ لمپنی به نوبه خود باعث می شود تا آنانی که سودای کسب قدرت سیاسی را در سیر می پروراندند به منظور جذب این بخش نسبتاً گسترده جامعه ما بکوشند تا به زبان آنان سخن بگویند. بدین گونه است که زبان لمپن ها زبان رایجی می شود و این چیزی نیست جز مرگ فرهنگی یک جامعه.

در یک جامعه روان درست مشغولیت به یک کار شرافتمندانه به ارزش تبدیل می شود. در برابر در یک جامعه بیمار این بدست آوردن پول و خوش گذرانی و عیاشی است که به ارزش تبدیل می شود.

دیر زمانی است که در این سرزمین کسی بین کار شرافتمندانه و تلاش برای به دست آوردن پول به هر وسیله ای؛ تفاوتی قائل نیست. در چنین شرایطی چه راه حلی را می توان متصور شد.

نیروی اصلی تولید ثروت در کشور ما کارگران (بدنی و فکری)؛ دهقانان و صنعتگران هستند. و اما چه خواسته های مشترکی می تواند این نیروهای گوناگون را به یکدیگر پیوند دهد. پاره ای از خواسته های مشترک به شرح زیر خواهد بود.

۱- حق بیمه ای که هم اکنون از سوی کارگران و کارفرمایان پرداخت می شود باید به سه قسمت تقسیم شود. یک قسمت از سوی کارگران و قسمت دوم از سوی کارفرمایان و قسمت سوم از سوی دولت پرداخت شود. به این ترتیب هم به کارگران کمک شده است و هم کارفرمایان تا حدودی از فشارها رهایی می یابند. این امر کارفرمایان را نیز تشویق می کند تا کارگران بیشتری را به کار بگمارند.

۲- یک دفترچه درمانی یکسان برای همه حقوق بگیران صادر شود. به عبارت دیگر همه از خدمات درمانی یکسانی بهره مند شوند. خدمات درمانی نیز باید گسترش و رایگان شود.

۳- کارخانه ها و واحدهای صنعتی و تولیدی به شهرک های صنعتی منتقل شوند و در جنب شهرک های صنعتی خانه های کارگری ساخته شود. خدمات به این شهرک ها نیز باید گسترش یابند.

۴- تسهیلات و خدمات بانکی باید در خدمت واحد های تولیدی قرار گیرند.

۵- به سرعت شرایط لازم برای مدرنیزه کردن کشاورزی؛ تأمین آب آن؛ ساختن جاده های روستایی؛ گسترش خطوط راه آهن؛ ساختن انبارهای مناسب برای محصولات کشاورزی؛ ساختن کارخانه های تبدیلی محصولات کشاورزی و... فراهم شود.

منافع آنان و دیگر اقشار و طبقات مردمی حمایت کند بلکه حتی از داشتن سندیکا نیز محرومند به ناچار این وظیفه بر دوش روشنفکران منفردی می افتد که احساس مسوولیت در برابر جامعه و مردم خود را چون صلیب مسیحایی بر دوش می کشند.

اما پاره ای از مشکلات کارگری در آغازین روزهای سال جدید و همزمان با آغاز جشن فرخنده کارگری در ایران:

مسوولان کشور کمترین میزان دستمزد کارگران را حدود ۳۹۰ هزار تومان اعلام کرده اند. می دانیم که همین دستمزد ناچیز نیز در بسیاری از نقاط ایران به خصوص در نقاط دور از مرکز رعایت نمی شود و گروه بزرگی از کارگران بر اساس قراردادهای سفید امضاء از این مصوبه نمی توانند سود جویند. دهقانان ایران نیز از یک طرف به علت نبود و یا کمبود انبار و یا امکان دسترسی ساده و ارزان و سریع به بازارها و یا مشکلاتی همچون نبود شبکه مدرن آب رسانی و ... از یک سو و کمبود نقدینگی از سوی دیگر اسیر چنگال بی رحم سلف خرها هستند.

از جهتی دیگر سرمایه داران صنعتی در زیر فشار سرمایه داری مالی و بوروکرات و ضعف تاریخی خود و فشار کالاهای مشابه خارجی و ورود بی رویه کالاهای قاچاق و غیر قاچاق و عدم حمایت دستگاه دولتی و معضلاتی که پی در پی بر سر آنان آوار می شود؛ همچون حذف پاره ها؛ سیاست های پولی و بالا رفتن قیمت ارز؛ تورم افسار گسیخته؛ تغییر مداوم سیاست های اقتصادی؛ برخورد اسفبار بانک ها در رابطه با گروه های تولیدی و ... در زیر فشار طاق فرسای قرار دارند و خطر تعطیلی آنان را تهدید می کند؛ از آنجایی که توان مقابله با مشکلات پیش گفته را ندارند به ناچار تنها محل صرفه جویی را در رابطه با کارگران - که دیواری کوتاه تر از دیوار آنان وجود ندارد - می یابند. بدین گونه است که کارفرمایان در برابر افزایش بیشتر دستمزد کارگران به مقابله برخاسته و اعلام می کنند که در صورت افزایش دستمزدها بسیاری از کارخانه تعطیل خواهند شد.

تعطیلی کارخانه ها همان گونه که هم اکنون نیز با شدت هرچه تمام تر در حال انجام است، از یک سو بر خیل بی کاران می افزاید و فقر و تنگدستی را در کشور گسترش می دهد که این خود موجب گسترش؛ اعتیاد؛ بزه کاری؛ روسپی گری و ... و کارهای غیر مولد و انگلی می شود - دیگر دیری است که در شهرهای ایران دیدن انبوه گدایان؛ دستفروشان؛ کودکان خیابانی؛ و دختران نوجوان و تن فروش و ... وجدان های مردم با شرف این آب و خاک را می آزارد. - و از دیگر سوبه دلیل ازدیاد

هر سال با فرا رسیدن اول ماه مه کارگران و زحمتکشان جهان با پرچم های افراشته روز جهانی کار و زحمت را گرامی می دارند. این جشن رزمی کارگران همراه با شعارها و درخواست هایی است که می بایست ناجی آنان و دیگر اقشار مردم از دنیای استثمار و طمع ورزی سرمایه داری باشد. امسال روز اول ماه مه در شرایطی آغاز می شود که چهره ددمشانه سرمایه داری هرچه بیشتر عریان می شود و همگان به وضوح بی آینده بودن این سیستم جهنمی را با پوست گوشت خود احساس می کنند.

تفاوت های موجود و سطوح مختلف رشد سرمایه داری باعث می شود که کارگران جهان نتوانند خواسته ها و برنامه مشترک و کاملاً یکسانی را به عنوان خواسته جهانی مطرح کنند. هرچند که شعارهای همانندی نیز همچون کار؛ بالا رفتن درآمد واقعی کارگران؛ مقابله با نظامی گری و جنگ های امپریالیستی و رقابت تسلیحاتی و ... به عنوان خواسته مشترک در همه جهان طنین انداز می شود.

در کشورهای جهان سوم که سرمایه داری کج و کوله بر آن حاکم است یعنی کشورهایی که کارگران آن از یک سو زیر فشار نظام سرمایه داری قرار دارند و همه مشقات آن را تحمل می کنند و از سوی دیگر به علت عقب افتادگی سرمایه داری ملی باید درد و رنج مدرنیزاسیون و مرارت های گذار به یک سامانه تولیدی را نیز بر دوش کشند و در جبهه های دیگر علیه نفوذ و تسلط امپریالیستی مبارزه و مقابله کنند؛ وظیفه ای چندگانه بر دوش این کارگران و روشنفکرانی که برای استقلال و آزادی برابری می جنگند قرار می گیرد.

حل نظری این مشکلات و یافتن راه حل های مناسب در این گونه کشورها قاعدتاً به عهده حزب پیشرو طبقه کارگر قرار می گیرد.

در کشور ما ایران که کارگران نه تنها از داشتن حزبی متعلق به خود که بتواند به شکلی علنی از

حداقل دستمزد و بازتر شدن شکاف تبعیض

فریبرز رئیس دانا

این مقاله را به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر به پیشگاه همه‌ی کارگران، نیروی کار و ارزش آفرینان ایران تقدیم می‌کنم

اعلام شده است. این رقم از ۱۱ درصد در آغاز سال شروع و به حدود ۱۶ درصد در پایان سال رسیده است (بر اساس محاسبه‌ی روند) اما ارقام کارشناسی مستقل به رقم متوسط ۱۶/۵ درصد در سال ۹۰ اعتقاد دارد که بر اثر گسترش رکود در سه ماهه‌ی آخر این سال باید در زمستان ۹۰ به ۱۸/۵ درصد رسیده باشد. شماری از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در میانه‌ی سال ۹۰ به وجود ۱۸ درصد بیکاری اشاره داشتند، که آن هم در زمستان این سال باید به حدود ۲۱ درصد رسیده باشد. ارقام بدبینانه تری نیز وجود دارند که ممکن است درست باشد، از نظر من نمی‌توانند پایه‌ی بررسی کارشناسی قرار گیرند. ۹- با استفاده از یک نظریه‌ی تثبیت و تجربه شده در اقتصاد بازار، آن جا که انسان و کارگر را به کالایی که ارزشش فقط به سود آوریش برای سرمایه داران بسته است تبدیل می‌کند و با استفاده از تجربه‌های ایران چنین استنباط می‌شود (ارقام تقریبی):

- وقتی نرخ بیکاری کمتر از ۵ درصد است، متوسط دستمزد پولی بسیار بالاتر از حداقل دستمزد (همان ۴۲۲۵۰۰ تومان) است.
 - وقتی نرخ بیکاری بین ۱۵ تا ۲۵ درصد است (معمولاً ۲۲ درصد)، متوسط دستمزد پولی تقریباً برابر با حداقل دستمزد می‌شود.
 - وقتی نرخ بیکاری از ۲۵ درصد و ۲۱ درصد بالاتر می‌رود متوسط دستمزد به پایین‌تر از حداقل دستمزد سقوط می‌کند.
- ۱۰- میزان حداقل دستمزد از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۱ به شرح زیر بوده است:

سال	حداقل دستمزد ماهانه (تومان)	درصد افزایش
۱۳۸۵	۱۵۰۰۰۰	۱۸
۱۳۸۶	۱۸۳۰۰۰	۲۲
۱۳۸۷	۲۱۹۶۰۰	۱۷
۱۳۸۸	۲۶۳۵۲۰	۱۷
۱۳۸۹	۳۰۳۰۰۰	۱۳
۱۳۹۰	۳۳۰۳۰۰	۹
۱۳۹۱	۳۹۰۰۰۰	۱۸

بنابراین حداقل دستمزد در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۱ معادل ۲/۶ برابر شده است. بنا به قانون کار حداقل دستمزد در هر سال را باید بر اساس نرخ تورم آن سال که از سوی بانک مرکزی تعیین می‌شود و با حضور نمایندگان دولت، کارگران و کارفرمایان مشخص شود. اما می‌دانیم که نرخ تورم در سه ماهه‌ی آخر سال بیدادگری کرد که آن هم در آمارهای دیر هنگام و کم اندازه بانک مرکزی منعکس نیست. تورم در سال ۹۱ به گمان من نزدیک به ۴۰ درصد بوده است نه ۱۸ درصد. ضمناً نه نمایندگان کارگران نماینده‌ی واقعی

در آخرین روزهای سال ۱۳۹۰ در اجلاس سه جانبه‌ی دولت، کارفرما، کارگر که در آن نماینده‌ی غیر انتخابی کارگران و کسی که ربطی به ۹۵ درصد از کارگران نداشت حضور یافته بود، حداقل دستمزد نزدیک به ۳۹۰ هزار تومان تعیین شد. اگر پرداخت یک ماه حقوق اضافی عیدی را نیز به آن بیفزاییم رقم حداقل دستمزد به ماهانه ۴۲۲۵۰۰ تومان می‌رسد. این دستمزد در شرایطی تعیین می‌شود که:

- ۱- متوسط هزینه‌ی خانوار ۳/۸ نفری برای سال ۱۳۸۹ چیزی معادل ماهانه ۹۵۰ هزار تومان بوده است. این رقم در سال ۱۳۹۰، معادل ۱/۱۹ هزار تومان برآورد می‌شود (برآورد از من است)
- ۲- در حدود ۶۷ درصد از خانوارهای نمونه گیری شده توسط مرکز آمار ایران در مناطق شهری هزینه‌ی ماهانه‌ی کمتر از این رقم را دارا هستند.
- ۳- هزینه‌ی ماهانه‌ی هر یک از دهک‌های هزینه‌ی ای به شرح زیر برآورد می‌شود. (برآورد تقریبی از من است)

دهک	۱	۲	۳	۴	۵	۶	متوسط	۷	۸	۹	۱۰
هزینه‌ی ناخالص ماهانه (هزار تومان)	۲۵۵	۳۳۴	۵۵۱	۶۷۵	۸۱۵	۹۹۱	۱۱۹۰	۱۱۹۵	۱۴۸۵	۱۹۲۴	۲۵۷۰

البته چنین نیست که خیال کنیم دارترین خانوارها ۱۴ برابر پایین‌ترین آن‌ها درآمد دارند. در واقع خانوارهایی وجود دارند که کمتر از دهک ۱ درآمد دارند و به دلایل فنی و اجتماعی در پوشش آماری قرار ندارند. اما خانوارهای بسیار پرهزینه تر دهک دهم نیز (که هزینه‌های تجمعی مانند خودروی ۵۰۰ میلیون تومانی و سفرهای ۵۰-۱۰۰ میلیونی دارند) نیز وجود دارند که پوشش آماری جرات و توان نزدیک شدن به آن‌ها را ندارند. بنابراین تفاوت نه ۱۴ برابر که چند ده برابر و برای برخی اقلام چند صد برابر است.

۴- بنا به برخی برآوردهای قابل اتکا خط فقر مطلق هزینه‌ای یعنی مقدار هزینه‌های خانوار ۳/۸ نفری، که کمتر از آن اعضای خانوار را در محرومیت‌های جدی آسیب رسان از حیث مواد غذایی و بهداشت قرار می‌دهد، نصف رقم متوسط یعنی چیزی معادل ماهانه ۶۰۰ هزار تومان است.

۵- مدتی است متداول شده است که رقمی را به نام خط فقر شدید بنامند که گویا کمی بالاتر از خط فقر مطلق است و در بردارنده‌ی فقر در سکونت و آموزش نیز می‌شود. برخی برآوردهای محافظ کارانه‌ی نمایندگان دولت گرای کارگری می‌گوید که این رقم برای سال ۱۳۹۰ معادل ۵۷۵ هزار تومان بوده است.

- ۶- در بررسی‌ها و برآوردهایی نیز از سبد معیشت خانوار نام می‌برند که شامل حداقل‌های مسکن، خوراک، پوشاک و حمل و نقل است و همان محافل و منابع آن را معادل ۷۹۵ هزار تومان برآورد کرده‌اند.
- ۷- سبد هزینه‌ی خانوار کارگری در سال ۹۰، یعنی هزینه‌ی متوسط کالاهای مورد مصرف طبقه‌ی کارگر (آن هم با بیان متوسط اجتماعی) معادل ۶۹۰ هزار تومان برآورد شده است.
- ۸- نرخ رسمی اعلام شده‌ی بیکاری برای سال ۱۳۹۰ در ایران ۱۴/۲ درصد



فروردین سال ۹۱ نسبت به میانه‌ی بهمن سال ۹۰ (یعنی در فاصله‌ی ۲ ماه) قیمت کالاهای پرمصرف به طور متوسط در حدود ۳۰ درصد و در مواردی تا حدود ۵۰ درصد گران شد: گوشت قرمز از ۱۶ هزار تومان به ۲۵ هزار تومان، گوشت مرغ از ۳۳۰۰ تومان به ۵۱۰۰ تومان، لبنیات به طور متوسط در حدود ۳۰ درصد، قند و شکر ۳۲ درصد، چای در حدود ۳۸ درصد، روغن ۱۵ تا ۲۰ درصد، برنج وارداتی و ایرانی به ترتیب ۲۷ و ۳۰ درصد، میوه و سبزی در حدود ۵۰ درصد، گفت: "دیگر چه می‌خواهی بگو". در همین شرایط است که نماینده‌ی تحمیلی کارگران در کمیسیون جفا پیشه‌ی تعیین دستمزد رضایت می‌دهد تا دستمزد دورو بر ۴۵۰ هزار تومان باشد و بیش از ۶۰ درصد کارگران



بوده‌اند بلکه وفاداری سیاسی‌شان به دولت بر جنبه‌ی نمایندگی‌شان می‌چربید، و نه دولت،

که مدام می‌خواهد مسئله بحران تولید را با فشار بر دستمزدها حل کند، بی‌طرفی خود را حفظ کردند. در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۱ هزینه‌ی زندگی کارگران و هزینه‌ی پایین سبد حداقل معیشت آن‌ها که سببی است شرم آور زیرا بسیاری از نیازهای بشری و مصارف مادی (چه برسد به مصارف داراها)، از آن حذف شده است به مراتب بیشتر از ۲/۶ برابر افزایش یافته است. خواننده خود می‌تواند به خاطرات ذهنی یا به پرس و جو پیردازد و ببیند هزینه‌ی سکونت به ویژه در جنوب تهران، اسلامشهر، رباط کریم، و روستاهای دوردست جنوب و اطراف ورامین چند برابر شده است و ببیند بر سر قیمت گوشت چرب و با استخوان و پنیر معمولی و دوا و درمان مادی و خاص و پوشاک نامرغوب چه آمده است. برآورد آماری خود من این است که به واقع این هزینه در حدود ۳/۵ تا ۳/۷ برابر شده است.

۱۱- دولت سرانه‌ی ۴۵۵۰۰ تومان در سال ۹۰ یارانه‌ی نقدی پرداخت کرد. بنابراین برای خانوار ۳/۸ نفری سالانه معادل ۱۷۳ هزار تومان پرداخت شده است. اما همزمان هزینه‌های سوخت، برق، نان و لبنیات از یک طرف و هزینه‌ی سایر کالاها به طور انعکاسی از طرف دیگر افزایش یافت. بررسی‌های من نشان می‌دهند که در حدود ۲۵ درصد از جامعه (عمدتاً ساکنان روستاها) تاکنون از تراز دریافت یارانه‌ای و پرداخت هزینه‌های اضافی منتفع شده‌اند. اما در حدود ۴۵ درصد در وضعیت کمابیش یکسانند و در حدود ۳۰ درصد هم زیان دیده‌اند. اما مراحل بعدی در سیاست‌های یارانه‌ای و فشارهای تورم انتظاری می‌رود تا این نسبت را به زیان دیدگان تغییر دهد. پرداخت‌های نقدی دائم زیر آفتاب تموز تورم تبخیر می‌شود.

حال با توجه به پیش گفته‌ها و فرض‌های بند ۱ تا ۱۱ بالا می‌توانیم نتیجه بگیریم که:

- ۱- متوسط دستمزد اسمی (بدلی) کارگران در ایران برای تمام گروه‌های سنی در همه‌ی گروه‌های فعالیت و برای زنان و مردان در پهنه‌ی جغرافیای شهری ایران خود را به رقم ۴۲۰ تا ۴۵۰ هزار تومان نزدیک کرده است.
- ۲- فقط در حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد از کارگران رقمی بیشتر از این و در حدود ۱۵ درصدشان بالاتر از ۲ برابر این رقم را دریافت می‌کنند
- ۳- فقر و بیکاری در میان کارگران گسترش یافته و چیزی در حدود ۴۵ درصد از آنان را به زیر خط فقر مطلق یا فقر شدید کشانده است
- ۴- محرومیت، کم غذایی، بد سکونت، نبودن کامل امکانات فرهنگی و فراغتی، آسیب‌های اجتماعی، بیماری‌های جسمی و روحی خانواده‌های کارگران را تهدید می‌کند.

۵- روندهای شتابان تورم انتظاری دستمزد پولی کارگران را، که خود مقادیری نامکفی را در برابر نرخ‌های اعلام شده‌ی تورم تجربه می‌کند، زیر بمباران گرفته است. دستمزدهای واقعی کاهش می‌یابند و بنابراین فقر، سوء تغذیه، آسیب‌های اجتماعی (ناشی از نبود امکانات تربیتی لازم و سکونت در محله‌های آسیب دیده) و عقب‌ماندگی جوانان به ویژه به طور نسبی در مقایسه با جوانان خانواده‌های اقلیت ثروتمند، بر سر کارگران و کارکنان محروم و کاسب‌کاران جزء به ویژه در شهرهای کوچک و روستاها آوار می‌شوند. یارانه‌ها هر دم توانشان را از دست می‌دهند، ضمن آن که از سوی وجدان پذیرفته شده نو لبرالی وطنی به عنوان پدیده‌ای ناخوشایند و کنار گذاشتنی تلقی و تبلیغ می‌شود. در خون سیاست‌های دولت فعلی خواست‌های نو لبرالی و تعدیل ساختاری به شدت رخنه کرده است.

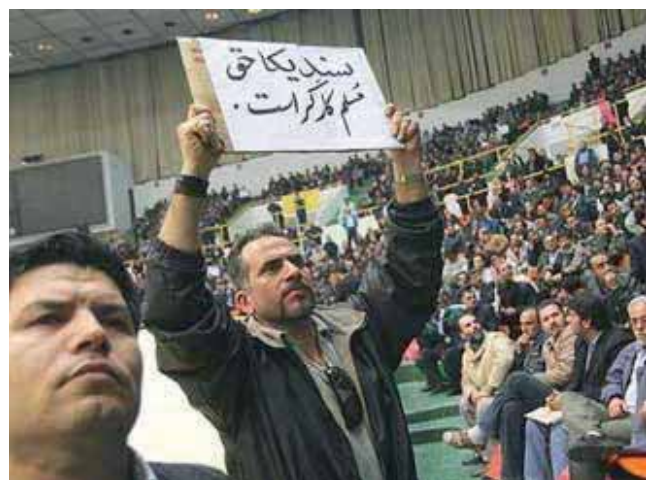
۶- سال نا نکوی ۹۱ را نا امیدیه‌های گرانی بهار همین سال رقم زد. در میانه‌ی

می‌کند و ساعت‌هایشان در داخل گاو صندوق‌های رمزدار پر ابهت که بعضی را به فکر زانو زدن در برابر خودشان می‌اندازد. ساعت ۱/۵ میلیون تومانی و جواهرات ۲/۵ میلیون تومانی خیلی به ندرت پیدا می‌شود و آنجا ساعت‌های ۱، ۲، ۳، ۴، تا ۱۷۰ میلیون تومانی را هم چون گنجی در سینه خود نهفته دارند. اتومبیل‌های ۲۰۰، ۳۰۰ و ۶۰۰ میلیون تومانی نیز در خیابان‌های تهران ویراژ می‌دهند. اما این‌ها همه آینه‌ی نمایش "یک جامعه" نیستند بلکه نمایش تمام عیار تفاوت و تضاد طبقاتی و جوامع متمایزند.

۱۰- قدرت سرمایه‌ی انباشت شده فقط در بخش خصوصی نهفته نیست. مؤسسه‌ای هم هستند که از مسیر وظایف خود برگشته و به راه‌های اقتصادی و سود زا روی آورده‌اند به قدرت‌های هنگفت دست یافته‌اند. چیزی در حدود ۴ میلیارد تا ۵۰ میلیارد دلار تعهد پیمانکاری‌های سه چهارم تایی از آن‌ها است؛ در راه سازی، نفت و گاز، شهر سازی و ساختمان سازی مسکونی و تجاری غول پیکر. فقط در سال ۱۳۹۰ یک سازمان شبه دولتی - نیمه خصوصی که نام و نشان آن هیچ چیز را به آدم نمی‌فهماند به نام "سازمان اموال و املاک ستاد" آگهی مزایده‌ی فروش ۵۰۰ میلیارد تومان (به قیمت پایه که البته در معامله می‌توانست تا ۱/۵ برابر آن هم برود) در مطبوعات به چاپ رسانده بود. انباشت سرمایه و دارایی به خودی خود و به تنهایی شاید مستقیماً چیز زیادی را در زندگی واقعی مردم نشان ندهد چون بالاخره در هر نظام، انباشت سرمایه و فعالیت اقتصادی به گونه‌ای انجام می‌شود. آن چه اهمیت دارد پدیده‌هایی چون بهره‌کشی، بی‌کاری، کم درآمدی، محرومیت و فقر است که ناشی از آن انباشت و مؤسسات فعال شده در آن است.

از آن مهم‌تر شناخت ریشه‌ی طبقه‌ی اجتماعی صاحب قدرت اقتصادی و چگونگی کارکرد آن است که در ایران به سرعت در کنار سرمایه داری بوروکراتیک و بازاری کلاریگال در یک سرمایه داری میلیتاریستی موسسه ای نوپا تمرکز یافته است و بیشترین فشار تورمی، تضاد طبقاتی، بیکاری و نارسایی شدید و دستمزد را موجب شده است.

در ایران، در این شرایط هرکس که نادان باشد یا خود را به نادانی بزند و تحلیل طبقاتی را درک و کارکردهای نوامپریالیستی و نو لیبرالی از یک سو و ساخت قدرت داخلی را از دیگر سو به کار نبرد و یا نادیده انگارد، یا باز در جهل مرکب می‌ماند یا کماکان روش دروغ زنی و ریاکاری را موجه می‌سازد، اما بی تردید در برابر تکانه‌های سختی که در راهند سدی بنا کند.



همین رقم را بگیرند در حالی که ۲۰ درصد از آنان نیز بی‌کارند.

۷- با این گونه روایی که تثبیت شده است در شرایط فعلی باز نظریه سازان وابسته به قدرت سیاسی و اقتصادی خواهند گفت: "اول رشد و تولید و بعداً حقوق کارگران" در حالی که ما می‌گوئیم حقوق مادی و اجتماعی کارگران از فرایند رشد و توسعه‌ی مستمر جدا نیست.

۸- با این روال، شکاف طبقاتی در حال فزونی است. توجه داشته باشید که وقتی نقدینگی کشور در فاصله‌ی شش ماه از حدود ۶۰ هزار میلیارد تومان به حدود ۴۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد آن شمار معدود اشخاص و موسسه‌ها که یک چهارم این مقدار را در اختیار خود دارند منابع مالی شان از ۱۵ هزار میلیارد تومان به ۱۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد. آن شمار معدودتر که یک پنجم نقدینگی را از آن خود می‌کند مبلغ ۸۰ هزار میلیارد تومان را بین شمار بسیار معدودتری از آدم‌های مال و منال دار تقسیم می‌کنند تا به فعالیت‌های سودآور تورم زا دامن بزنند و سودهای کلان را خودشان ببرند و زیان‌های ناشی از تورم نصیب محرومان و بی‌کاران شود.

داستان را دنبال کنید: ۵۵ درصد از این نقدینگی (۲۲۰ هزار میلیارد تومان) به ۷/۵ درصد جامعه (۵/۶ میلیون نفر) تعلق دارد، یعنی هر یک از آنان نزدیک به ۴۰ میلیون تومان از نقدینگی بهره‌مند می‌شود، آن ۶۹/۴ میلیون نفر هر یک باید به ۲/۶ میلیون تومان بسنده کند. بدین سان محرومیت نه تنها روزمره که در ساختار اساسی زندگی اقتصادی - اجتماعی نفوذ می‌کند (بحث نقدینگی فقط یک سال بود) بانک‌ها و مؤسسات خصوصی و مالی و اعتباری گاه در فاصله ۱۰ تا ۱۵ سال دارایی‌شان چندین هزار برابر شده است. آن‌ها از محل پس اندازهای ملی و پس اندازهای ناچیز انبوه مردم و محروم ساختن آنان از وام، بار سنگین به بزرگ مایه داران گران فروش و ثروت اندوز وام می‌دهند تا هم بخش مالی سود ببرد و هم بخش تولید کالاها را گران‌تر بفروشد و هزینه‌ی وام را جبران کند.

۹- هنوز بحث باقی است. سری بزنید به پاساژهای لوکس فروشی محمودیه، مریم، جام جم در آن جا به راحتی با کفش‌های جفتی ۱ میلیون و ۱/۵ میلیون تومان رو به رو می‌شوید یعنی ۲ تا ۳ برابر معیشت ماهیانه‌ی بخش عظیمی از کارگران و کارکنان کشور. در آن جا کیف پول ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومانی، تی‌شرت ۲۰۰ هزار تومانی، کیف زنانه ۸۵۰ هزار تومانی و پیراهن مردانه ۸۰۰ هزار تومانی نیز خودنمایی می‌کند. به جواهر فروشی‌ها و ساعت فروشی‌های معروف سر بزنید. آن جا که درهای مافوق سنگین و ضد گلوله‌ی مغازه هاشان با دستگاه‌های دیجیتالی و آژیردار و متصل به خبررسانی‌های انتظامی کار



خانه کار می‌کردند و پول به‌دست می‌آوردند و زنان یا مادران درآمدی بیرونی نداشتند و کارهای خانه را انجام می‌دادند و از این رو در اتحادیه‌ها و تشکیلات کارگری برای آن‌ها جایی نبود. سرانجام برخی از جوامع به‌دنبال مبارزه‌ی درازمدت و تلاشی سخت، زنان را به‌عنوان کارگران مزدبگیر در شکل‌های گوناگون بازشناختند و اهمیت اقتصادی کارهای بی‌مزد خانه و محله را درک کردند. در آغازین روزهای مبارزه‌ی کارگران در اروپا بعد از انقلاب صنعتی، ساعت‌های کاری از تقاضای اصلی کارگران نبود. کار در کارخانه‌ها که بر عهده‌ی جمعیت بزرگی از زنان و کودکان بود، آن‌ها هم با دستمزد بسیار کم‌تر، هیچ قانونی نداشت و ساعات کار از ده ساعت تا شانزده ساعت هم می‌رسید. در سال ۱۸۴۷ در انگلستان مثال به زنان و بچه‌ها رحم کردند و ساعات کارشان را به ده ساعت در روز کاهش دادند. در فرانسه، بعد از انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ کارگران با تلاش زیاد موفق شدند ساعات کارشان را به دوازده ساعت در روز برسانند. این تلاش‌ها تا نیمه‌ی دوم قرن بیستم ادامه یافت تا سرانجام کارگران بیش‌تر کشورهای صنعتی توانستند به حق قانونی هشت ساعت کار در روز برسند و برای ساعات اضافه‌ی مزد بیش‌تر بگیرند. اما هنوز زمانی را که زنان در خانه یا جامعه کار می‌کردند و مزدی نمی‌گرفتند، به‌حساب نمی‌آوردند.

زنان کارگر و تکنیک‌های مدیریت کار

کاسترز میان سیستم تولید انبوه فوردیسم (هنری فورد) و آنچه خود او به‌عنوان سیستم ژاپنی یا

زنان سالخورده‌ی خانواده بسیارند. این فرایندها هم جزء جدایی‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری‌ست.

در طول تاریخ زمان درازی گذشت تا مبارزه‌ی زنان به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در جهت ایجاد جامعه‌ای بهتر پذیرفته شد. بیش از یک قرن اتحادیه‌های تجاری و دیگر تشکیلات کارگری در اختیار مردها بود. فقط بنابه این‌که آن‌ها الگوی نان‌آور خانواده بودند، بیرون

از دیرباز در کتاب‌های مرجع اقتصادی نظام سرمایه‌داری بر این موضوع تأکید شده که در هر نظام اقتصادی «نیروی کار» عاملی بیرونی‌ست، اما به‌واقع این ادعا با واقعیت تفاوت زیادی دارد: نیروی ذخیره‌ی کار بی‌تردید حاصل برآیند پروسه‌های اقتصادی‌ست، نه چیزی بیرون آن و سرمایه‌داری همواره با مهارتی ویژه الگوی نیروی ذخیره‌ی کار را مطابق با تقاضا تغییر داده است. در این خصوص نیروی کار مهاجران، چه برده‌ها، چه برده‌های قراردادی و چه کارگران آزاد بسیار حیاتی بوده، گرچه زمان‌هایی که کارگر به‌حساب نمی‌آورد و حقوقشان را به‌عنوان کارگر رعایت نمی‌کرد. حتی آن زمانی که کارگر مزدبگیر نبوده‌اند هم حضور بی‌مزد و دیده نشده‌شان در کارهای اجتماعی و هم‌چنین در بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی برای کارکرد سیستم نظام سرمایه‌داری بسیار اساسی بوده است. همه‌ی زنان معمولاً کارگرند، چه کارگر شناخته شوند چه نشوند. در همه‌ی جوامع، به‌ویژه در کشورهای توسعه یافته کارهای بی‌شماری هستند که معمولاً بی‌مزدند و بر گرده‌ی زنان سوارند، کارهایی چون پخت‌وپز، نظافت، شست‌وشو، فراهم کردن نیازهای اولیه‌ی خانه، مراقبت از کودکان، بیماران و سالخوردگان و هم‌چنین کمک به مردم کوچه و محل. حتی زنانی که در خارج از خانه هم کار می‌کنند این‌گونه از کارهای بی‌مزد را باید انجام دهند. زیرا زنان شاغلی که در خانواده‌های تهیدست زندگی می‌کنند توان مالی کافی ندارند تا کسی را برای انجام این کارها استخدام کنند، بنابراین مجبورند این کارها را هم در کنار کار بیرون انجام دهند و یا به دختران کم‌سن‌وسال یا

تویوتیسم شرح می‌دهد، تمایزی قائل است. او نشان می‌دهد که روند کار سیستم ژاپنی دو ویژگی متمایز دارد: ۱) کارفرمایان یا آن‌هایی که برای کنترل کیفی کارگران زن و مرد به کار گرفته می‌شوند، کارگران را از نظر فکری مطیع قدرت شرکت‌های بزرگ می‌سازند. ۲) چرخه‌ی کار این سیستم بر اساس قراردادهای ثانویست (یعنی با ثروتمندان بومی قرارداد می‌بندند و از آن‌ها درصد می‌گیرند) که از این راه خطرات تولید را به تولیدکننده‌ها و به نیروی کاری که کارفرمایان بومی

زنان از آغاز نظام سرمایه‌داری بخشی از طبقه‌ی کارگر بوده‌اند، حتی زمانی که هیچ‌کس آن‌ها را کارگر به حساب نمی‌آورد و حقوقشان را به عنوان کارگر رعایت نمی‌کرد. حتی آن زمانی که کارگر مزدبگیر نبوده‌اند هم حضور بی‌مزد و دیده نشده‌شان در کارهای اجتماعی و هم‌چنین در بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی برای کارکرد سیستم نظام سرمایه‌داری بسیار اساسی بوده است. همه‌ی زنان معمولاً کارگرند، چه کارگر شناخته شوند چه نشوند. در همه‌ی جوامع، به‌ویژه در کشورهای توسعه یافته کارهای بی‌شماری هستند که معمولاً بی‌مزدند و بر گرده‌ی زنان سوارند

استخدام کرده‌اند، منتقل می‌کند. در ضمن کاسترز روشن می‌سازد که چطور در سیستم تولید ژاپن که به روش سلسله مراتبی اداره می‌شود، زن‌ها در پایین‌ترین رده قرار دارند و از حقوق متفاوتی برخوردارند.

در جامعه‌ی جهانی، سرمایه‌داری بیش و بیش‌تر به سمت این سیستم تولید پیش می‌رود، زیرا به کارفرمایان این فرصت را می‌دهد که بتوانند برخی از محدودیت‌ها را حل کنند و تولید را آسان‌تر سازند. درحالی‌که در سیستم تولید ژاپن شیوه‌ی تولید انبوه کالاها برقرار است، روابط پیشوایانه و سلسله مراتبی میان شرکت‌ها و روابط بیرونی عمیقاً حفظ و بازسازی شده‌اند. کاسترز حفظ این روابط و سلسله مراتب را در خط تولید ژاپن نتیجه‌ی پروسه‌ای می‌داند که شرکت‌های چندملیتی مدام روی آن کار کرده‌اند تا راه‌هایی بیابند که روند فکری کارگرهای کارخانه را تا بالاترین میزان تحت کنترل خود درآورند.

ویژگی مشخص تویوتیسم ترکیبی‌ست از تمرکززدایی داخلی و تمرکزگرایی خارجی. تمرکززدایی داخلی در فرم تشکیل «گروه‌های کارگری» است به گونه‌ای که این گروه‌ها را تشویق می‌کنند تا با استفاده از طرح فشار هموندان و همکاران میزان تولید را هر چه بیش‌تر بالا ببرند. همین سبب می‌شود که به نظارت دقیق بر کارگران نیاز نباشد و خود کارگرها بر کار همدیگر نظارت داشته باشند. از سوی دیگر کاسترز معتقد است که این شیوه روابط انسانی میان کارگران را از میان می‌برد و اتحاد و یکپارچگی‌شان را کاهش داده و در نتیجه قدرت جمعیشان را تضعیف می‌کند. جالب توجه است که این شیوه‌ی مدیریتی در میان کمپانی‌های سراسر دنیا گسترش می‌یابد و حتی از

قلمروی تولید به قلمروی سرمایه‌گذاری هم کشیده شده است.

تمرکزگرایی خارجی با تمرکززدایی داخلی ترکیب می‌شود و دوچندان بر کارگرها اثر منفی می‌گذارد. در ضمن رابطه‌ی شرکت‌های بزرگ با شرکت‌های توزیع‌کننده‌ی کوچک بر اساس اصل «انتقال به موقع کالا» کار می‌کند. در عوض این شرکت‌های توزیع‌کننده کارگرهایی را استخدام می‌کنند که از نظر حقوق کارگر درجه‌ی دوم‌اند و بسته به درآمد کارفرمای‌شان دستمزدشان کم و زیاد می‌شود. شیوه‌ی انتقال ریسک به کارگرها جایش را با کارهای قراردادی، تکیه بر کارگران پاره‌وقت و دستمزد در برابر هر قطعه‌ی تولید عوض کرده، و این شیوه جهانی شده است...

زنان و ارتش ذخیره‌ی کارگران

کاسترز به‌درستی نشان می‌دهد که زنان به عنوان نیروی کار ذخیره‌ی نظام سرمایه‌داری از چه اهمیتی برخوردارند و درباره‌ی زنان ژاپن می‌نویسد، زن‌های ژاپن آن ویژگی‌هایی را که مارکس برای ارتش ذخیره‌ی دنیای صنعتی شرح می‌دهد در خود دارند: نهفته، راکد و بی‌ثبات. و هم‌چنین توضیح می‌دهد که آماده به کار بودن این نوع زنان کارگر به شرایط اقتصادی کلی بستگی دارد. هرچقدر فقر و بدبختی خانواده‌ها بیش‌تر باشد، جمعیت بیش‌تری از آن‌ها (اغلب جوان‌ترهای‌شان) برای کارهای مزدی از خانه بیرون می‌روند و عامل موثر دیگر هم فشارهای اجتماعی‌ست. زنان میانسال متأهل که در کارهای پاره‌وقت استخدام می‌شوند، بی‌شک بخشی از همین ارتش ذخیره‌اند. به‌خاطر زمان‌های بارداری و بچه‌داری به اجبار دست از کار کشیده‌اند، و اکنون به عنوان کارگران ارزان‌قیمت همیشه آماده به خدمتند، و به دلیل روابط مردسالاری و پدرسالاری، زیردست‌اند و در زمره‌ی کارگرانی با دستمزد کم و کارهای بی‌ثبات قرار می‌گیرند و هنگام کم شدن کار، کارفرما آن‌ها را بیرون می‌کند و در گاه نیاز به کار بازشان می‌گرداند.

واقعیت این است که در بازار کار جهانی موردی که سرمایه‌داران به آن علاقه دارند، رشد نرخ بیکاری در سراسر جهان است. از دوره‌ی کساد دهه‌ی ۱۹۳۰ تاکنون، در سال‌های اخیر، در بیش‌تر کشورهای صنعتی نرخ بیکاری به بالاترین میزانش رسیده. اما حتی برجسته‌تر از آن نرخ بسیار بالایی بیکاری در کشورهای در حال توسعه است که روزافزون است... این بیکاری که در کشورهای در حال توسعه رو به رشد بوده، مثل چین، کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا و هندوستان، پربازده‌ترین عامل اقتصاد جهان است و بسیاری از این اقتصادها به نرخ بالا و پایدار بیکاری گره





جنبه‌های گوناگون، از جمله جنس و شکل خاص پدرسالاری با روند انباشت سرمایه درهم تنیده شده‌اند. تحلیل‌های دقیق و واضح به درک ما از موقعیت زنان و احتمال‌هایی اجتماعی آن‌ها کمک می‌کند و از آن مهم‌تر از سرشت پیچیده‌ی سرمایه‌داری معاصر پرده برمی‌دارد.

خلاصه، در بیش‌تر کشورهای در حال توسعه بخش بزرگی از نیروی کار هنوز تحت حمایت قوانین کار نیستند و حتی قوانین ساعات کار مزدی هنوز برای بیش‌تر کارگران غیرعادلانه است. ساعات طولانی کار و دستمزد کم بر سلامت کارگران اثر می‌گذارد و زندگی در شرایط حداقل رضایت را نیز برایشان ناممکن می‌سازد. درمورد زنان کارگر وضع از این هم بدتر است زیرا گذشته از ساعات دراز کار در بیرون از خانه کارهای سنگین داخل خانه نیز بر دوش آن‌ها است. به عبارت دیگر وضعیت زنان کارگر از نظر کیفی با مردان کارگر متفاوت است. بالا رفتن آمار اشتغال زنان دلیل بر بهبود وضعیت زنان کارگر نبوده و نیست، زیرا می‌تواند بار آن‌هایی را که خانه‌داری و بچه‌داری در زمره‌ی وظایفشان است، دوبرابر کند. همه‌ی این‌ها تحت تأثیر روابط اجتماعی و سیاست‌ها و فرایندهای اقتصادی‌اند و حضور زن را برای بهبود صرف وضعیت اقتصادی در بازار کار می‌خواهند.

برخی شواهد تاریخی نشان می‌دهند که پیشرفت مادی جامعه و وضعیت اقتصادی اجتماعی زنان رو به بهبود است. اما این خودبه‌خود رخ نداده؛ بلکه حاصل مبارزه‌ی طولانی زنان برای برابری و عدالت بوده. اهمیت روزافزون کار با مزد و مواجب برای زنان یکی از جنبه‌های آن است. در سال‌های اخیر ظرفیت جنبش‌های زنان برای رسیدن به حقوق بیش‌تر و گرفتن قدرت بیش‌تر تحت تأثیر پروسه‌های اقتصادی گسترده‌تری بوده که تعیین کننده‌ی شرکت آشکار زنان در بازار کار بوده است. پیشرفت‌هایی بوده و عقب‌گردهایی نیز بوده است و روشن است که تلاش‌های اولیه در برخی از جوامع نباید نادیده گرفته شوند.

بازار کار از هر دوی این ویژگی برخوردارند... درواقع در سیکل «فقر- تولید نرخ بالای بیکاری» فقر تشدید شده و حتی بر ضرورت آن تأکید هم شده است، به‌خاطر این‌که دولت‌ها دیگر مایل نیستند یا توانایی آن را ندارند که در کارآفرینی نقشی مثبت بازی کنند.

این نکته نیز قابل توجه است که زنان آسیا در برابر این تغییرات دست به هجرت اقتصادی زده‌اند. واقعیت این است که آسیا به دو دلیل به یکی از مهم‌ترین نواحی دنیا تبدیل شده، نخست به‌خاطر جابه‌جایی سرمایه و کالا از مرزها و دوم به‌خاطر جابه‌جایی مردم‌ش. تصویر هجرت زنان در آسیا امروزه بسیار پیچیده است، از یک‌سو این تصویر، به‌ظاهر، برای زنان با درآمد بالاتر و دارای تخصص مفید است و از سوی دیگر برای آن‌هایی که به جاهای ناشناخته و نو هجرت می‌کنند خطرات و مشکلاتی به‌همراه داد، از جمله روبرو شدن با انواع گوناگون بهره‌کشی. این هجرت هم‌چنین به شکل تازه‌ای از زنجیره‌ی تولید، به اقتصاد جهانی مراقبت، نیز مربوط می‌شود. در این نوع اقتصاد زنان به مناطق ثروتمند و به جاهایی هجرت می‌کنند که درآمد سرانه و الگوی جمعیت به گونه‌ای است که به کارهایی چون مراقبت از افراد درون منزل نیاز است، کارهایی که در گذشته از وظایف بی‌مزد و مواجب زنان خانه بوده است. کاسترز به اختصار نشان می‌دهد که چگونه

کاسترز به‌درستی نشان می‌دهد که زنان به‌عنوان نیروی کار ذخیره‌ی نظام سرمایه‌داری از چه اهمیتی برخوردارند و درباره‌ی زنان ژاپن می‌نویسد، زن‌های ژاپن آن ویژگی‌هایی را که مارکس برای ارتش ذخیره‌ی دنیای صنعتی شرح می‌دهد در خود دارند: نهفته، راکد و بی‌ثبات. و هم‌چنین توضیح می‌دهد که آماده به کار بودن این نوع زنان کارگر به شرایط اقتصادی کلی بستگی دارد. هرچقدر فقر و بدبختی خانواده‌ها بیش‌تر باشد، جمعیت بیش‌تری از آن‌ها (اغلب جوان‌ترهای شان) برای کارهای مزدی از خانه بیرون می‌روند و عامل موثر دیگر هم فشارهای اجتماعی است

کاسترز میان سیستم تولید انبوه فوردیسم (هنری فورد) و آنچه خود او به‌عنوان سیستم ژاپنی یا تویوتیسم شرح می‌دهد، تمایزی قائل است. او نشان می‌دهد که روند کار سیستم ژاپنی دو ویژگی متمایز دارد: ۱) کارفرمایان یا آن‌هایی که برای کنترل کیفی کارگران زن و مرد به کار گرفته می‌شوند، کارگران را از نظر فکری مطیع قدرت شرکت‌های بزرگ می‌سازند. ۲) چرخه‌ی کار این سیستم بر اساس قراردادهای ثانوی است (یعنی با ثروتمندان بومی قرارداد می‌بندند و از آن‌ها درصد می‌گیرند) که از این راه خطرات تولید را به تولیدکننده‌ها و به نیروی کاری که کارفرمایان بومی استخدام کرده‌اند، منتقل می‌کند.

خورده است.

کم شدن میزان استخدام رسمی، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه ارتباط تنگاتنگ با زیاد شدن جمعیت کارگران غیررسمی دارد، به‌خصوص در مشاغل کم‌بازده و کم‌درآمد و بخش پناهنده‌های



اول ماه مه

و

جنبش تسخیر وال استریت

خسرو صادقی بروجنی

چرا که بسیاری از اقشار مورد نظر علی‌رغم مدارج بالای علمی و توانایی‌های شایسته، معیشت و امنیت شغلیشان با تهدیدهای جدی روبرو شده است.

جدول شماره (۱).

Share of wealth held by the Bottom 99% and Top 1% in the United States, 1922-2007.

	Bottom 99 percent	Top 1 percent
1922	63.3%	36.7%
1929	55.8%	44.2%
1933	66.7%	33.3%
1939	63.6%	36.4%
1945	70.2%	29.8%
1949	72.9%	27.1%
1953	68.8%	31.2%
1962	68.2%	31.8%
1965	65.6%	34.4%
1969	68.9%	31.1%
1972	70.9%	29.1%
1976	80.1%	19.9%
1979	79.5%	20.5%
1981	75.2%	24.8%
1983	69.1%	30.9%
1986	68.1%	31.9%
1989	64.3%	35.7%
1992	62.8%	37.2%
1995	61.5%	38.5%
1998	61.9%	38.1%
2001	66.6%	33.4%
2004	65.7%	34.3%
2007	65.4%	34.6%

Sources: 1922-1989 data from Wolff (1996). 1992-2007 data from Wolff (2009).

سپیده باز دمید، اول ماه مه است! اول ماه مه امسال حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. جنبش تسخیر وال استریت، چه آن را جنبشی سازماندهی شده بدانیم، و یا چون نافیان و ناقدان، آن را حرکتی خودجوش و بدون سازماندهی ارزیابی کنیم، واکنشی به سرمایه‌داری مالی یا کازینویی (به بیان یکی از دوستان لازم است برای نشان دادن ماهیت اصلی این سنخ از سرمایه‌داری، عنوان "سرمایه‌داری دلالی" را برای آن برگزینیم، چرا که اصطلاح "سرمایه‌داری مالی" بسیار محترمانه می‌باشد و این خلاف مکانیزم درونی چنین ساختاری است!) برآمده از اعتلای ایدئولوژی نولیبرالیسم در عصر حاضر است. به عبارت دیگر هر چند با نظر مخالفان آن مبنی بر ضدساختار نبودن جنبش تسخیر وال استریت موافق باشیم، نمی‌توان کتمان کرد که این جنبش معلول ساختاری است که نتیجه‌ی عملی آن نابرابری فزاینده طی دو سه دهه‌ی گذشته بوده است.

اگر همچون «جووانی اریگی» معتقد باشیم که «خزان امپراتوری‌ها، بهار مالی‌گرایی است»، ناگزیر بایستی با «سمیر امین» نیز هم نظر باشیم که سرمایه‌داری متأخر در مرحله‌ی فرتوتی و گندیدگی خود قرار دارد. بحران‌های مالی متعدد (که ریشه در بحران ساختاری نظام سرمایه دارند) و از پی آن خیزش و اعتراض مردم در کشورهای مختلف تأییدی بر این ادعا است.

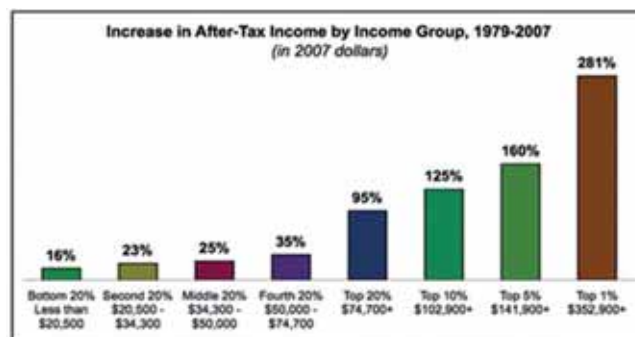
جنبش تسخیر وال استریت، مفهوم نوینی را از طبقه‌ی کارگر نشان داد که پیش از آن نیز در آثار صاحب‌نظران مختلف به آن پرداخته شده بود. این جنبش، نظریات مذکور را به طور جدی وارد مرحله‌ی عملی و کاربردی کرد و بیش از پیش رویکردها و نظریه‌های سنتی و کلاسیک منسوخ شده‌ای را که «استثمار» را فقط در «کارخانه» جستجو می‌کنند به چالش کشید.

نگاهی به ترکیب جمعیتی معترضین، میزان تحصیلات، تخصص، پایگاه اجتماعی و ... آن‌ها نشان می‌دهد که در دوران فعلی تحولی در راستای کم شدن تمایز میان اقشار گوناگون نیروی کار در حال وقوع است.

«ما ۹۹٪ هستیم»، گرچه شعار نمادینی است که از سوی معترضین انتخاب شده است، اما با بررسی آمار مربوط به توزیع درآمد طی چند دهه‌ی اخیر، این شعار نمادین، پایه‌ی واقعی تری می‌یابد و از بزرگ‌نمایی و نمادگونگی آن کاسته می‌شود.

طبق جدول شماره (۱)، در فاصله‌ی سال‌های (۲۰۰۷-۱۹۷۹) که اوج اجرای برنامه‌های نولیبرالی و مالی‌گرایی در آمریکا بوده است، سهم ثروت یک درصد بالای جمعیت ۱۴٫۱ درصد افزایش یافته است و در همین دوران، سهم ثروت ۹۹ درصد پایین جمعیت به همان میزان ۱۴٫۱ کاهش یافته است. بر اساس مشاهدات صورت گرفته و مطالعات میدانی و مصاحبه‌هایی که با افراد شرکت‌کننده در جنبش تسخیر وال استریت صورت گرفته است، این افراد و اقشار که سهم ثروت آن‌ها تنزل پیدا کرده است، از چنان تنوع و گستردگی‌ای برخوردارند و چنان اقشار متخصص و نخبه‌ای را در برمی‌گیرند که گزاره‌های رایج و داروینستی طرفداران «نظم انتزاعی بازار» و اساتید دانشگاهی مبتی بر شایستگی و کارایی «برندگان» در چنین نظامی را به شدت زیر سوال می‌برد.

نمودار شماره (۱).

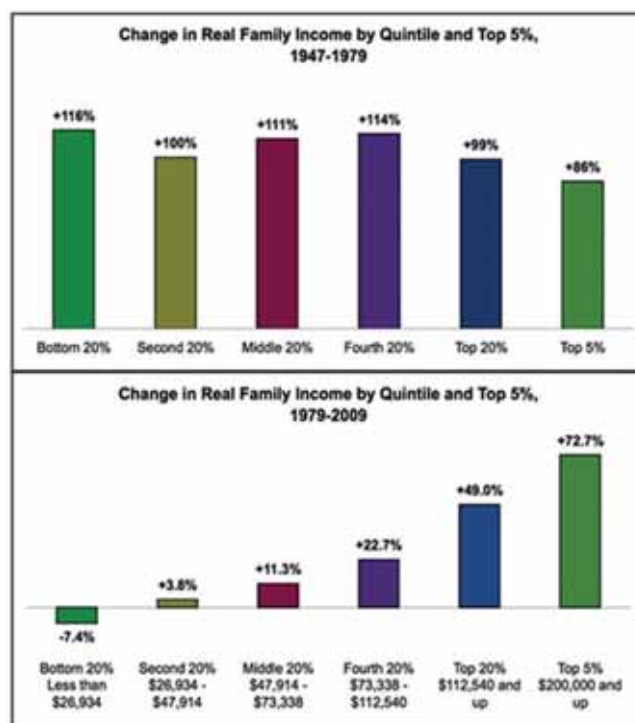


Source: Congressional Budget Office, Average Federal Taxes by Income Group, "Average After-Tax Household Income," June, ۲۰۱۰.

نمودار شماره (۱) میزان افزایش درآمد (بعد از کسر مالیات) در گروه‌های درآمدی مختلف را نشان می‌دهد. بر مبنای این نمودار نیز یک درصد ثروتمندترین اقشار جامعه، میزان درآمدشان در فاصله سال‌های (۲۰۰۷-۱۹۷۹)، حدود سه برابر افزایش یافته است و فاصله‌ی چشمگیری با گروه‌ها و دهک‌های پایینی‌تر دارد.

نمودار شماره (۲) و مقایسه‌ی افزایش درآمد گروه‌های مختلف در دو فاصله‌ی زمانی (۱۹۴۷-۱۹۷۹) و (۲۰۰۹-۱۹۷۹) به روشنی نشان می‌دهد رونق گرفتن گفت‌وگو نولیبرالی و اجرای برنامه‌های مذکور پس از دهه‌ی ۸۰ موجب تحکیم ساختار نابرابر طبقاتی در آمریکا شده است.

نمودار شماره (۲).

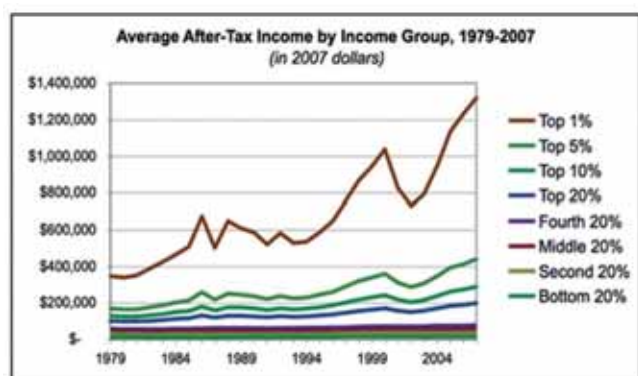


source: U.S. Census Bureau, Historical Income Tables: Families, Table F-۳ (for income changes) and Table F-۱ (for income ranges in ۲۰۰۹ dollars). And Analysis of U.S. Census Bureau data in Economic Policy Institute, The State of Working America ۱۹۹۴-۹۵ (M.E. Sharpe: ۱۹۹۴) p. ۳۷.

بر اساس نمودار شمار (۳) از آغاز این دهه، علی‌رغم افزایش نرخ بهره‌وری نیروی کار، درآمد اکثریت جامعه که نیروی کار را تشکیل می‌دهند تقریباً ثابت مانده است و روند عمومی درآمد یک درصد ثروتمند جامعه، صعودی بوده است.



نمودار شماره (۳)



Source: Thomas Piketty and Emmanuel Saez, "Income Inequality in the United States, ۱۹۱۳-۱۹۹۸," Quarterly Journal of Economics, ۱۱۸(۱), ۲۰۰۳. Updated to ۲۰۰۸ at <http://emlab.berkeley.edu/users/saez>.





بنا به نوشته‌ی «نیویورک تایمز»: «در حالی که افزایش میانگین درآمد واقعی خانوارها بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۴ تنها در حد ۲ درصد برای ۹۰ درصد پایین خانوارهای آمریکایی بود، ۱ درصد بالا در حد ۵۷ درصد - با جهشی تا حد ۸۵ درصد برای ۰/۱ درصد بالا و تا ۱۱۲ درصد برای ۰/۰۱ درصد بالا- افزایش درآمد داشته‌اند. این بدان معنا است که ثروتمندترین تقریباً با شتابی دو برابر ثروتمندان، ثروتمندتر می‌شوند» ملاحظه می‌شود در حالی که ثروتمندان بیش از پیش ثروتمند می‌شوند، دیگران تنها آب در هاون می‌کوبند! (راتکاف، ۱۳۸۹: ۱۱۸)

بنابراین آموزه‌ی معروفی که سر زبان نو لیبرال‌ها است که «مدّ همه‌ی قایق‌ها را بالا می‌آورد»، نه تنها در عمل به هیچ وجه اثبات نشده است، بلکه آن چه رخ داده است چیزی جز نابرابری فزاینده و شکاف درآمدی عمیق میان اقلیتی ثروتمند و اکثریت جامعه نبوده است.

علی‌رغم این واقعیت که دولت همواره پشتیبان طبقات سرمایه‌دار بوده است، اساتید دانشگاهی و طرفداران راست‌گرایانه‌ترین اندیشه‌های اقتصادی - سیاسی با لفاظی‌های مرسوم خود، بحران‌های ساختار فعلی را با رویکردی تقلیل‌گرایانه و سطحی، فقط ناشی از «تغلب» و «تغلب» دولت می‌دانند (اشاره به سخنان دکتر موسی غنی‌نژاد در موسسه پژوهشی رخداد تازه، ۹۰/۱۱/۲۰) و خصلت طبقاتی دولت و عدم بی طرفی آن، در تحلیل‌هایشان جایگاهی ندارد.

این رویکردها به رغم ادعاهایی مبنی بر محتوای غیرسیاسی، علمی و غیرایدئولوژیک، بنیادگرایانه‌ترین ایدئولوژی‌ها و نظریات را - که حتی ناکارایی آن‌ها در عمل اثبات شده است - ترویج و تبلیغ می‌کنند. آن‌ها «کمیت» دولت و بزرگی و کوچکی آن را ملاک کارایی اقتصادی و دموکراسی سیاسی تلقی می‌کنند، در صورتی که در اغلب موارد، «کیفیت» دولت و سازوکاری که در آن جریان دارد، موضوع اصلی بحث آن‌ها واقع نمی‌شود.

ایسن در حالی است که تجربه‌های تاریخی نشان داده است، همچنان که گزینه‌ی «دولت حداقلی - دموکراسی» در کشورهایی نمود داشته است، «دولت حداکثری - دموکراسی» نیز گزینه‌ای بوده است که هم اکنون نیز در برخی کشورهای جهان وجود دارد. در عین حال بررسی بیشتر نشان می‌دهد جایگاه کنونی کشورها توسعه‌یافته‌ای چون آمریکا، آلمان، ژاپن، کره جنوبی، تایوان و چین، نتیجه‌ی سیاست‌های کلانی خلافِ باور بازارگرایان افراطی بوده است. رویکردهای کمیت‌گرا بدون توجه به کیفیت دولت سبب شده است

صاحب‌نظران و آکادمیسین‌های مذکور، با سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی دولت فعلی به طور آشکار و پنهان همراهی کنند، در برخی موارد کارگزار دولتی چنین برنامه‌هایی شوند، و اگر انتقادی به آن‌ها دارند، انتقادشان به عدم اجرای سریع و افراطی این سیاست‌ها است و نه توجه به آثار و تبعات منفی اجرای آن‌ها.

در چند سال اخیر، اجرای سیاست‌های نولیبرالی در قالب برنامه‌هایی چون هدفمندسازی (حذف) یارانه‌ها، خصوصی‌سازی (اختصاصی‌سازی) گسترده، قراردادهای کاری کوتاه مدت، کالایی‌سازی، کاهش هزینه‌های عمومی و اجتماعی و ... بیش از هر زمان دیگری معیشت طبقه‌ی کارگر و این بار طبقه‌ی متوسط را هدف گرفته است. هدف از اجرای این سیاست‌ها انباشت سرمایه‌ای است که می‌بایست توسط طبقات و اقشار میانی و پایینی جامعه تأمین شود. از سویی نهادهای امنیتی - سیاسی‌ای وجود دارد که کارگزاران اصلی خصوصی‌سازی می‌باشند. این نهادها با استفاده از رانت‌ها و ارتباطاتی که با نهادها و سازمان‌های دولتی و حکومتی دارند، خصوصی‌سازی را بدل به فرایندی غیرمستقل و وابسته به مراکز قدرت و ثروت رسمی کرده‌اند که امروزه در هر شاخه‌ای از صنعت و خدمات رد پای آن‌ها قابل مشاهده است. در کنار این نهادها و سازمان‌های کلان اقتصادی اقشار و و طبقاتی وجود دارند که حتی گاهی علی‌رغم میل باطنی خود، اما امنیت حیات اقتصادی‌شان در برقراری پیوند

با چنین ارگان‌هایی قرار دارد. از سوی دیگر، اقشار و طبقات محرومی شامل کارگران، تهیدستان شهری، روستاییان، حاشیه‌نشین‌ها و مطرودان اجتماعی قرار دارند. بخش‌هایی چون کارگران که در فرایند تولید مادی و غیرمادی جامعه شریکند، روز به روز نیروی کارشان با قیمت نازل‌تری خریداری می‌شود و از طرفی مبلغ بیشتری را صرف تهیه‌ی مایحتاج خود می‌کنند.

انکارناپذیر است که بسیاری از این اقشار به ویژه بخش‌هایی که در فرایند تولید نقش موثری ندارند و به مشاغل کاذب مشغولند، به واسطه‌ی برخورداری از سطح پایینی از آگاهی و همچنین تحت تأثیر آگاهی‌های دروغین و کاذبی که از سوی رسانه‌های گروهی ترویج می‌شود، از حامیان برنامه‌های دولت به ویژه پرداخت نقدی یارانه‌ها می‌باشند.

این آگاهی‌های کاذب که در سایه‌ی سازو برگ‌های ایدئولوژیک و فقدان نهاد‌های مردمی و سندیکا‌های کارگری مستقل تقویت می‌شوند، عنصر ذهنی بسیاری از اقشار و طبقات را تشکیل می‌دهند. این امر وظیفه‌ی فعالان حوزه‌ی کارگری و روشنفکران ارگانیک طبقات تحت سلطه را خطیرتر می‌کند. این نیروها با تمام محدودیت‌های مادی و دولتی‌ای که پیش رو دارند می‌بایست آن‌ها را با حقوق خود و وظایف دولت در تأمین آن‌ها آشنا کنند.

از این رو ساده‌گویی و ساده نویسی و استفاده از زبانی همه فهم از سوی این نیروها و همچنین بیان ساده‌ی پیچیده‌ترین مفاهیم همراه با پرهیز از ساده انگاری و ترویج آن‌ها میان اقشار محروم و فاقد آگاهی لازم، از مهم‌ترین راهکارها و برنامه‌هایی است که بایستی مدنظر جنبش‌های اجتماعی ترقی‌خواه و فعالان آن‌ها قرار بگیرد.

منابع:

راتکاف، دیوید (۱۳۸۹). ابر طبقه، برگردان احمد عزیزی، نشر کویر.

Wolff, E. N. (۲۰۰۹). Recent trends in household wealth in the U.S., update to ۲۰۰۷: Rising debt and the middle class squeeze. Working Paper in progress. Annandale-on-Hudson, NY: The Levy Economics Institute of Bard College.

Wolff, E. N. (۱۹۹۶). Top Heavy. New York: The New Press.

جنبش وال استریت

(رضا اسدآبادی)

راست گرای اقتصاد دستمزدش باید به اندازه‌ی بازتولید نیروی کارش باشد (یا همان بخور و نمیر مصطلح در ادبیات فارسی) خودشان مصرف کننده‌ی همان مازاد تولید سرمایه داران هستند و دستمزد کم آن‌ها به این معنا است که تقاضای موثری برای خرید کالاهای واسطه و کالاهای مصرفی وجود نداشته باشد. رشد مالیات تصاعدی از طبقات غیر مولد جامعه و بخشی از سرمایه داران موجب شد که تا حدی انباشت سرمایه مالی کمتر شتاب بگیرد و امکان باز شکل گیری امپراتوری مالی غیر مولد دیروز از بین برود.

در چنین شرایطی فشار سرمایه داران کشورهای صنعتی و تلاش برای رونق کارخانه های اسلحه سازی (که یادآوران جنگ جهانی دوم بودند) و همین‌طور منافع سیاسی احزاب راست گرا طوری ایجاب کرد که نظام سرمایه داری امتیازات اعطا شده را باز پس گیرد.

دامن زدن به جنگ خلیج خوک‌ها در کوبا، کودتا علیه دولت سوسیالیست آلمند در شیلی که برآمده از انتخاباتی قانونی بود و به راه انداختن برخی نزاع‌ها در شبه جزیره‌ی کره و از همه مهم‌تر، برافروختن آتش جنگ‌های

انتقادی سوسیالیستی توسط کسانی مثل گونا میردال، آلبرت هیرشمن، موریس داب، پل سوئیزی و دیگران به ادبیات اقتصادی باعث ایجاد شرایط متفاوتی شد. یعنی نظام سرمایه داری با ظهور احزاب نیمه چپ گرای خود ساخته -به این معنا که تحت شرایط خاصی، نظام سیاسی حاکم احزاب و روشنفکران منتقد را در درون خود قبول و همین‌طور هضم کرد که تا جایگاه سوپاپ اطمینان را پیدا کنند و برخی از احزاب واقعا مردمی را نیز تسلیم شرایط نمود. چرا که حتی اسپانسر مالی برخی از این احزاب، از داخل خود سرمایه داران بودند، شرایط سیاسی‌ای را محیا کرد که تعدیل‌هایی به نفع نیروی کار و نیروی مولد اقتصاد مدرن شروع شود. امکاناتی مثل بیمه های اجتماعی و درمانی و کارآمد کردن ساختار اداری و بوروکراتیک دولت و تسهیلات آموزشی برای عموم مردم و سهولت بخشیدن ایجاد تشکلات حمایت از مهاجران زحمتکش، رنگین پوستان، کارگران و زنان پس از دهه سی میلادی همگی از آثار این دوره بود. چرا که این نکته درک شده بود که کارگران و زحمتکشان که از نظر آدام اسمیت و جریان متعارف و

رادیکال "سرمایه‌ی موهوم" می‌کنند. این بخش از ذخیره‌ی ارزش در قالب معاملات بورس‌های جهانی و در قالب مالیه‌ی بین الملل تجلی می‌یابد و معمولا باز به چرخه‌ی تولید و مصرف - به عنوان بخش فیزیکی و واقعی اقتصاد- بر نمی‌گردد. بخشی از ثروت جامعه که از این جامعه به وجود آمده، اما از آن جدا شده و به شکلی بیگانه با آن، علیه خود این نظام قد برافراشته و طبقات حاکم این ساختار اجتماعی، این سرمایه‌ی موهوم را در حساب‌هایشان به مثابه بت واره‌ای نگاه می‌دارند.

جدایی بخش فیزیکی اقتصاد از جریان پولی این نظام اقتصادی خود را در این نقطه به صورت جدی متجلی می‌کند. کینز و سایر اقتصاددانان میانه رو که خطر پا فرانهادن جنبش‌های رادیکال را از پشت دیوارهای برلین حس می‌کردند، به تجدید نظر اساسی در روش شناسی کلاسیک و نئوکلاسیک دست زدند و به این درک عمومی رسیدند که این نظام به دلیل ثقیل و خرفت شدن، امکان خود تنظیم گری‌اش را از طریق نیروهای عرضه و تقاضای نامرئی بازار آزاد از دست داده است و به مرحله‌ی امکان برنامه دار شدن و انحصاری شدن رسیده است. هر چند این سرنوشت محتوم از زمان اقتصاد سیاسی دانان رادیکالی مثل سیسموندی، کارل مارکس، هلفردینگ و روزا لوکزامبورگ ده‌ها سال قبل اعلام شده بود و از امکان فروپاشی این سیستم (در صورت تداوم این سر و شکل خاص) نیز صحبت شده بود.

سیاست‌های پولی-مصرفی-مالیاتی پیشنهادی و تغییرات بوجود آمده در پیش فرض‌های اقتصادی کلان توسط کینز و سایر اقتصاد دانان نئو کینزی و ورود برخی تئوری‌های

بگذارید تا شرایط تاریخی سال‌های پایانی دهه‌ی هفتاد میلادی (مصادف با سال‌های پایانی دهه‌ی پنجاه خورشیدی در ایران) را مرور کنیم. در شرایطی که اغلب کشورهای پیشرفته‌ی جهان در آن سال‌ها به این درک عمومی رسیده بودند که تداوم زندگی در جامعه‌ی سرمایه داری مدرن منوط به این است که تعدیل‌هایی در اصول علم اقتصاد سیاسی کلاسیک و نئوکلاسیک صورت گیرد. هزینه‌های مصرفی دولت رشد کند و دولت از نهاد تسلیم شده در برابر طبقه‌ی سرمایه دار، به میانجی بین دیگر اقشار اجتماعی در چانه زنی با این طبقه (به مثابه طبقه حاکم) تبدیل شود و همواره در نزاع‌های بین کار-سرمایه-طبیعت، طرف سرمایه گرفته نشود. اقشاری مانند مهاجران رنگین پوست، زنان، طبقه کارگر، روشنفکران مستقل از جریان ثروت و ... جزئی از این اقشار به حساب می‌آمدند.

دولت‌های آن دوره که اصطلاحاً دولت رفاه نامیده می‌شدند بیشتر بر پایه‌ی اندیشه‌های جان مینارد کینز شکل گرفته بودند. درس‌هایی که کشورهای متروپل از بحران‌های ۱۸۹۶ و ۱۹۰۸ و ۱۹۲۹ و سایر بحران‌های ادواری در سیکل‌های تجاری گرفته بودند این بود که در اقتصاد سرمایه داری و روش باز تولید این نظام اقتصادی، ما با دوره‌ای از انباشت مواجه ایم که این سطح از انباشت ثروت تا یک نقطه‌ی مشخص می‌تواند به بازتولید کار مولد صنعتی بیانجامد و سرمایه داران با انباشت ذخائر مالی -همراه با مصرف کنندگان طبقه متوسط- اقدام به ذخیره کردن یا کنز کردن بخشی از اضافه محصول جامعه تحت عنوان "سرمایه‌ی مالی" یا به قول برخی اقتصاد سیاسی دانان





اعراب و اسرائیل (که بحران انرژی و کمبود نفت و گاز را در غرب ایجاد کرد)، و سال‌ها جنگ در ویتنام و کامبوج با حضور مستقیم ایالات متحده‌ی آمریکا، تنها بخشی از هزینه‌هایی بودند که دولت‌های یاد شده را مجبور به اجرای سیاست‌های پولی انبساطی کرد. سیاست‌هایی برای انتشار بیشتر پول و رشد نقدینگی که بعدها با ایجاد تورم، به پاشنه آشیل دولت‌های رفاه تبدیل شد.

تورمی که به علت کسری بودجه ناشی از جنگ‌های پی در پی، رکود را نیز با خود به همراه آورد. در دهه‌ی هشتاد میلادی اینک این سرمایه داری جهانی و تئوریسین‌هایش بودند که در یک کنسرت جهانی شادخوارانه می‌رقصیدند. اینک از سیلویستر استالونه در رمبو تا ریگان و تاچر و فریدمن و پوپر همگی بر سر مجسمه‌های فرو افتاده‌ی قهرمانان انقلابی دیروز از لنین گرفته تا چگوارا عکس یادگاری می‌گرفتند. سقوط دولت‌های رفاه و گرایش چین به سرمایه داری دولتی بدون حد و مرز و فروپاشی شوروی و شکسته شدن دیوار برلین همه و همه این توهّم را برای عده ای ایجاد کرد که دنیا به پایان خود رسیده است. افسانه‌های فوکویاما

حول مفهوم "پایان تاریخ" با برتری لیبرالیسم در همین دوران نوشته شد. زمانی که ریگان در آمریکا در حال بستن اتحادیه‌های کارگری بود، هرگز فکر نمی‌کرد بلایی که بر سر دولت‌های راست گرای دوران بحران بزرگ آمد، یک روز بر سر دوستانش در سال ۲۰۰۸ بیاید. البته عده ای مدعی هستند که بحران اخیر ناشی از دخالت دولت بود. اما واقعیت‌ها چیز دیگری می‌گویند. تقاضای بنیادهای بانکی و تولیدکنندگان مسکن برای دخالت دولت به منظور برداشتن قفل رکود شدید در بازار مسکن (که در رکود سراسری در ۲۰۰۳ تجلی یافت) خود شواهدی بر این قصه است. لذا بر خلاف مدافعان وضعیت موجود، نباید دولت بوش را مردم فریب نامید که خواسته است تهیه‌ی مسکن را برای مردم آسان

کند. بلکه باید دولت قبلی آمریکا را برای دفاعش از نهادهای مالی و پولی نکوهش نمود. سرمایه داری باز فراموش کرده بود که کسانی که کم دستمزد می‌گیرند، خریداران آتی محصولات و خدمات خود آن‌ها هستند. هرچند گاهی برخی از انواع فراموشی به نفع عده ای ست! درسی که نظام حاکم می‌توانست از این بحران و جنبش‌های برآمده از این بحران بگیرد، باز نیازموندن آزموده است.

امروز که این مطلب در آستانه‌ی اول ماه می میلادی یعنی روز جهانی کارگر نوشته می‌شود، جنبش وال‌استریت نماینده‌ی مطالباتی جمعی است که معتقدند باید در برابر شرایطی که این روابط کور و کر و غیر عقلانی را ایجاد کرده ایستاد. ما نمی‌توانیم مشخص کنیم که این جنبش دقیقاً مطالبات براندازانه دارد (کما اینکه برخی روشنفکران و تئوریسین‌های آن و برخی از فعالان حرفه ای آن آشکارا چنین گرایشی دارند) یا تنها به دنبال اصلاح برخی ضعف‌های ظاهری و برخی مقاصد کوتاه مدت است و یا چیزی بین این دو را در نظر دارد.

چیزی که در این بین مطرح است، راه‌هایی است که فعالان جنبش در اروپا و آمریکا در اعتراض به شرایط اقتصادی موجود و علیه بورس بازان نیویورکی (همان قمارخانه‌ی بزرگ

وال‌استریت) و سایر نهادهای مالی و بانکی دنبال کرده‌اند. شاید در ابتدای امر به نظر بیاید که ما در جایگاهی نیستیم که به نقد و بررسی شرایط عمل آنان مبادرت ورزیم. اما با توجه به این امر که اعتراض به این سیستم در هر نقطه‌ای از جهان، دیگر اعتراضات به این سیستم را در نقاط دیگر جهان بازتولید و پشتیبانی می‌کند و با توجه به اینکه فعالان جنبش وال‌استریت برای سالگرد اول ماه می (روز جهانی کارگر) فراخوان اعتراضی داده‌اند، می‌توان دوباره نقطه نظرات انتقادی مشخصی را طرح کرد. نقدهایی که شاید بتواند رکود این اعتراضات (حتی در سطح اصلاح‌گرایانه‌اش) را تا حدی تبیین کند.

به نظر می‌رسد که تا به حال دستگاه تبلیغاتی جریان مدافع روابط اقتصادی موجود در تبلیغات اولیه‌اش تا حدی به یکسری پیروزی‌های جزئی در مورد این ادعا که: «این جنبش چندان جدی نیست و افق کوتاه مدتی دارد و دایره‌اش شامل روشنفکران کافه نشین بالا شهری و همجنس‌گرایان است» رسیده باشد. البته نه به این خاطر که راست گفته‌اند. بلکه این رکود فراگیر بود که باعث ایجاد چنین ذهنیتی در بین عده‌ای شد. هرچند نباید سرکوب‌های سراسری و محدودیت‌ها را در این رکود دست کم گرفت، ولی نباید به این دلایل نیز محدود شد.

یکی از مهم‌ترین ضعف‌های جنبش دوری بخش عمده ای از بدنه‌ی معترضان از سیاست و مسائل سیاسی است. این ذهنیت که دو حزب سیاسی بزرگ آمریکا که شریان‌های سیاسی را در انحصار دارند در بین مردم این حس ضدیت با قدرت را ایجاد کرده است که انگار باید از هر نوع قدرتی رویگردان بود. وجود گروه‌های آنارشیزست و یا گروه‌های صنفی محدود که از هر نوع سیاسی کردن و سیاسی شدن اعتراضات وال‌استریت نفرت و وحشت دارند، خود بیانگر وجود چنین حسی است. حال که این اعتراضات از لحظه‌ی تولد وجه سیاسی داشته است و حتی سرکوب آن نیز زمینه‌ها و ابزارآلات کاملاً سیاسی داشته است.

تاریخ دهه‌ی چهل آمریکا این را به یاد دارد که در این سنگر بزرگ آزادی! دگراندیشان و احزاب مخالف مستقل چگونه در عصر مک کارتیسم با برجسب‌های مختلف درو شدند. به نظر می‌رسد ایالات متحده با حضور انحصاری این دو حزب که هر دو مجری طبقه‌ی حاکم هستند، هنوز از خیلی از دیگر کشورهای اروپایی که دارای احزاب متعدد و اتحادیه‌های صنفی و کارگری متشکل هستند، عقب است. لذا مطالبه‌ی ایجاد یک نهاد سیاسی به مثابه بازوی سیاسی این جنبش و یا ایجاد یک حزب مردمی مستقل به منظور مقابله با ترفندهای سیاسی

حریف، چندان بی‌خردانه نیست. تاریخ جریان‌های سیاسی پیشرو در اروپا قبلاً بحث‌هایی در این باب را به شکلی مفصل در خود داشته و در عمل نیز ثابت کرده است که هرگونه مطالبات جدی اقتصادی، هرگز بدون برقراری شرایط و مهیا ساختن ابزار و ساز و برگ‌های سیاسی لازم برای دموکراسی و آزادی بیشتر به سرانجام نرسیده است (از سویی برای رسیدن اهداف دموکراسی خواهانه نیز چنین بوده است).

اگر فعالان جنبش از طرح مسائل سیاسی و مبارزات سیاسی در فعالیت‌های خود می‌هراسند، باید بدانند که تا همین حالا نیز غیر از برخورد با گلوله‌ی جنگی، دیگر هیچ وسیله‌ی سرکوب خاصی نبوده است که به لحاظ فیزیکی و تبلیغاتی آنان را نواخته باشد. از اتهام شکم سیری تا اتهام تورم شوروی دوستی و کوبایی بودن فعالان تا برچسب مزدوری برای ایران و روسیه و ونزولا! تا مالیخولیا و مشکل روانی و ... که توسط امپراتوری رسانه‌ای این فعالان را می‌نواخت تا سرکوب و دستگیری‌های گسترده و ضرب و شتم، همه و همه بخشی از خدماتی بود که توسط حاکمان به این جنبش بدون مطالبه‌ی سیاسی شده است!

غیر از بحث عمل سیاسی، بحث عمل تئوریک و نظری نیز برای نیروهای پیشروی جنبش مسئله‌ای جدی است. مردم طی فعالیت‌های خود با آن روی سیستم حاکم آشنا می‌شوند. اما این آگاهی بدون کنش‌های نظری و فکری در مرحله‌ی جنبشی خود خواهد ماند. در شرایطی که پس از آغاز جنبش تمام ایستگاه‌های تئوریک و نظری حامی نظم اقتصادی موجود به تکاپو افتادند و یا با برچسب زدن و حامی دیکتاتوری خواندن منتقدان سرمایه‌داری و یا با ترجمه‌ی آثار هابز و فریدمن و فرید زکریا و فن میزس به تمام زبان‌ها و چاپ‌های مجدد این آثار (از جمله در ایران و در سراسر جهان) و با نوشتن پاسخ‌های متعدد به شبهات ضد سرمایه‌داری! قصد کردند که این شبخ را از جهان

برانند، طرح پیشنهادهای بدیل و در انداختن استراتژی‌های جایگزین و فعالیت برای افشای معادلاتی که چنین شرایطی را بر اقتصاد جهان تحمیل کرد، یکی از وظایف ما و تمام حامیان این جنبش است.

طی ماه‌هایی که از آغاز شکل‌گیری این جنبش می‌گذرد، بحث‌هایی در کشور ما حول خصلت اجتماعی جنبش وال‌استریت و مطالبات آن شکل گرفت. ما در این مدت با چهار نوع واکنش از چهار طیف اجتماعی ایران مواجه بوده‌ایم. گروهی از طرفداران نظام سیاسی و اقتصادی ایالات متحده و اصطلاحاً افراد لیبرال مسلک در ایران با این جریان برخوردی منفی داشتند. دفاعیات اینان از مناسباتی که به بحران مالی ۲۰۰۸ ختم شد انسان را به یاد سفسطه‌های برخی مارکسیست‌های سطحی نگر در دهه‌های گذشته در ارتباط با شرایط روسیه و برخی اشتباهات و مشکلات صورت‌بندی ساختار دستوری اقتصاد شوروی - که سوسیالیسم را در بوروکراسی و برنامه ریزی منحل کرده بود - می‌انداخت. در این نوع دفاعیات، تعلقات سیاسی و ایدئولوژیک جای بررسی‌های عینی و علمی و به دور از تعلقات ارزشی را می‌گرفت.

گروه دیگری نیز نیروهای اجتماعی مستقل اما سطحی نگر بودند که هر نوع اظهار نظر را در قبال این جنبش (پانهادن از مرزهای ملی) می‌شمارند و فکر می‌کنند اگر روزی یک ایرانی به چیزی جز مسائل داخل ایران فکر کند، به مام میهن‌خیانی نا بخشودنی کرده است. (تازه اگر برچسب بی‌وطنی و بی‌کاری و یا حتی احمق بودن را نزنند!). این دیدگاه کاری ندارد که آیا در آن سوی مرزها دعوا سر چیست و چه چیز مشترکی وجود دارد که اثر یکسانی را بر انسان ایرانی و یا انسان اروپایی یا انسان آفریقایی خواهد گذاشت. شاید این دیدگاه به خاطر این هنوز رایج است که روحیه‌ی بخشی جامعه ایرانی هنوز بحث جهانی شدن حدود و ثغور و

پاره شدن مرزهای ملی را مانند دیگر ملل جهان به طور کامل حس نکرده است و هنوز روحیه‌ی قبیله‌پرستانه از سر و کول اندیشه‌ها و افکارش بالا می‌رود.

متأسفانه گروه دیگری نیز در ایران وجود دارند که از این جنبش و مطالبات آن حمایت می‌کنند، اما نه به این دلیل که پشت این مطالبات، حقوقی راستین و دلایلی علمی و انسانی وجود دارد و با منافع بخش

عظیمی از مردم جهان رابطه‌ی مستقیم دارد، بلکه بیشتر به این خاطر سنگ جنبش را به سینه می‌زنند که با ایالات متحده و کشورهای هم پیمان آن در اروپا تسویه حساب کرده باشند. در حقیقت مسئله‌ی آن‌ها دعوایی کاملاً سیاسی است و اگر مثلاً چنین جنبش‌های مشابهی در فدراسیون روسیه، آفریقای جنوبی و یا هند و چین و یا کشورهای دیگری رخ دهد - که بعضاً رخ داده است - رفتار و واکنش متفاوتی از آن‌ها سر خواهد زد. مسئله‌ای که خود باعث بازتولید و مشروع جلوه یافتن مواضع دو گروه قبل می‌شود و مسئله‌ای به این اهمیت را به یک بحث کوچک بازاری اردوگاهی تقلیل می‌دهد.

اما در کنار آن گروه دیگری نیز وجود دارند که به جای این هیاهوهای اردوگاهی، سعی کردند از این حرکت و علل بروز و شکل تحرکات آن درس‌هایی بگیرند. آنان این درک تاریخی را داشته‌اند که این بحران‌ها و این اعتراضات برآمده از طبیعت

ساختاری ظالمانه است و نباید در برابر آن مماشات کرد.

روحیه‌ی سرمایه‌داری در نسخه‌های اقتصادگرانه متعارف (که توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ابلاغ شده و در ایران بدون بررسی‌های لازم پیاده می‌شود!) از نظر این گروه چیزی نیست که محدود به برخی کشورهای خاص باشد و امروز همه گیر شده است. اینان دانسته‌اند که دیگر مثل



دیروز، لولوی اتحاد شوروی و یا کشورهای توسعه نیافته‌ی سستی ما قبل سرمایه‌داری، اسباب واهمه نیست. امروز می‌توان با نظام اقتصاد جهانی فعلی و واقعیت‌هایش مواجه شد. واقعیت‌هایی که چیزهایی جز خصوصی سازی‌های لجام گسیخته و حذف سوبسیدهای تأمین اجتماعی را پادآور می‌شوند. اینان می‌دانند که امروز اگر ما در کشورمان با کم رنگ شدن حمایت دولتی از بخش تولید و مقررات زدایی از فعالیت‌های تجاری و گمرکی و بانکی به دنبال آزاد سازی افراطی اقتصاد برویم، چه بسا ما نیز با بحران‌هایی به مراتب عظیم‌تر از بحران سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ خورشیدی در کشور خودمان مواجه شویم!

امروز همدردی و اعلام همبستگی برای این گروه با جنبش تسخیر وال‌استریت حتی به صورت نظری و فکری و در سطح گفتار، نه یک ماجراجویی سیاسی کودکانه که یک ضرورت عینی و واقعی است ...

نگاهی به جهانی شدن با تأملی بر سازمان‌های مالی جهانی



یاسر عزیزی*

کانال‌های روم و کلیسای گوتیک (۲) و به عبارتی بورژوازی در عمر کوتاه خود منجر به تحولاتی گسترده تر از تمامی دوران تاریخی بوده است. دستاوردهایی که رنج و بار کار را از دست و دوش انسان گرفت و در انحصار ماشین قرار داد. ماشین‌ساز را روح جهان خود کرد تا انسان‌ها بیش از پیش توان کار خود را حراج ارزان کنند. تکنولوژی را بر پایه‌ی تحولات جدید علمی بسط داد. ابزارهای جدید ارتباطی و محیط‌های تازه تعاملاتی را فرا روی بشر قرار داد و مشخصاً به واسطه‌ی همین دستاوردها انسان‌ها را به سختی به هم وابسته کرد. مرزهای جوامع را درنوردید و متعاقب این همه، مفاهیم جدیدی را به ذهن جوامع وارد کرد. مفاهیمی چون اقتصاد جهانی، فرهنگ جهانی، شبکه‌های جدید ارتباطی و ده‌ها و صدها مفهوم و معنای جدید. بر اساس این تحول و در نتیجه‌ی تغییرات مذکور، سیر تطور تاریخی جهانی به سمت کامل‌تر شدن مفهوم جهانی شدن پیش رفت. این مفهوم در الفاظی چون «کمونیسم جهان شمول کارگری مارکس»، «تعمیم جهانی عقلانیت وبر»، «دهکده‌ی جهانی مارشال مک لوهان» و یا «همگرایی جهانی ناشی از مدرنیزاسیون» تالکوت پارسونز «از نظرگاه‌های مختلف عرضه شد. مفهومی سابقه دار که حکایت از یک حقیقت تاریخی می‌کند. اما عصر، عصر سرمایه داری است، و از خصلت‌های سرمایه داری یکی این است که همه چیز را سرمایه خود



عصری فئودالیسم نمی‌تواند حائز همه‌ی مؤلفه‌های جهانی شدن باشد اما تغییر تحرکات انسانی و اجتماعی ولو با وجود عدم انعطاف در ساختار اجتماعی و اقتصادی این دوره منشأ ایجاد ارتباطات جدیدی در عرصه‌ی اجتماع شد، که پیوستگی جدیدی در میان انسان‌ها ایجاد کرد. این افزایش مناسبات انسانی با ورود به دوران جدید که دوران سرمایه داری صنعتی و عصر بورژوازی بوده است، شکلی دیگر به خود گرفته است. بورژوازی آنچنان که مارکس و انگلس در مانیفست می‌گویند: "از نظر تاریخی نقشی فوق‌العاده انقلابی ایفا کرده است. ... بورژوازی عجایبی پدید آورده، به مراتب برتر از اهرام مصر،

در صورت برخورداری از یک پیش تاریخ مبتنی بر خاصیت تکاملی تاریخ و جامعه، می‌توان مدعی شد که جهانی شدن فرایندی نیست که روی یک میز شام و با یک سخنرانی بنیان گذارده شده باشد، بلکه از لحاظ تاریخی به آغاز دوران فئودالیته در سلسله دوران تاریخی اجتماع برمی گردد. با امحای تاریخی دوران بسته و محدود برده‌داری که متناسب با ساخت اقتصادی این دوره حداقل ارتباطات انسانی در سطح جهانی بلکه در سطوح منطقه‌ای وجود نداشت، شروع دوره فئودالی همزمان شد با ایجاد مناسبات نو در عرصه‌های مختلف اجتماعی. در عین حالی که تنوع ارتباطات درون

شاید بتوان گفت یکی از مهم‌ترین و پرنوع‌ترین حوزه‌های مطالعاتی، تحقیقاتی و مباحثاتی جامعه‌شناسی در دهه آخر قرن بیستم، حوزه مستعد جهانی شدن و جهانی سازی بوده است. بر این اساس سعی شده است در سه بخش به شرح مفهوم جهانی شدن، نقش نهادهای جهانی اقتصادی در جهانی شدن و بالاخره نتایج جهانی شدن کنترل شده توسط سازمان‌های جهانی اقتصاد بپردازیم.

مفهوم جهانی شدن

اگر چه به زعم پاره‌ای از اندیشمندان، جهانی شدن مفهومی است نو و متعلق به سه یا چهار دهه اخیر که پیدایش آن به سال ۱۹۶۰ برمی گردد (۱) اما

می‌کند. بنابراین به مفاهیم آن‌گونه می‌نگرد که گویی فرزند خود پرورد سرمایه داری هستند. ناگهان جهانی شدن می‌شود نتیجه بلا فصل کنش‌های دوران سرمایه داری. حتی جهانی شدن می‌شود هدف تعمیم‌های سرمایه گرایانه عصر ما. از این‌جا است که دو منظر را به روی تحلیل‌های اجتماعی این فرایند می‌کشاید. یکی نگاه به جهانی شدن به صورت پروسه‌ای و دیگر نگاه پروژه‌ای. نگاه اول یا همان نگاه پروسه‌ای، حکایت از تطور طبیعی جامعه و تاریخ دارد. بر این اساس جهانی شدن را یک واقعیت طبیعی می‌دانند که در مسیر طبیعی حرکت تاریخ قرار دارد و بنابراین از حدود اراده‌ی مرکزی خارج است و خود را به صورت مشخص بر بشر تحمیل می‌کند. اما دیدگاه پروژه‌ای غالباً مرام و رفتار تئوریسین‌های نظام سرمایه داری بوده است. این تئوری پردازان به واسطه همین نگاه معتقدند که می‌توانند روند جهانی شدن را متناسب با سیاست‌های خود کنترل و هدایت کنند و در این راستا از ابزارهای مختلفی هم بهره می‌برند. آنتونی گیدنز بر همین اساس جهانی شدن را چنین تعریف می‌کند: «جهانی شدن به معنای گسترش روابط اجتماعی و اقتصادی در سراسر جهان است. در یک نظام جهانی، جنبه‌های متعددی از زندگی مردم، از سازمان‌ها و شبکه‌های اجتماعی تأثیر می‌پذیرند که هزاران کیلومتر از آن‌ها دورترند. در این وضعیت جهان را باید به عنوان یک نظام واحد قلمداد کرد.» (۳) بر این اساس شبکه‌ها و سازمان‌هایی که با وجود بعد مسافت می‌توانند بر زندگی مردم مختلف در اقصی نقاط جهان تأثیر گذار باشند در صورت اتخاذ تدابیر مشخص قادر خواهند بود روند جهانی شدن را تحت کنترل خود درآورند.

جهانی شدن دارای چه جنبه‌هایی است؟

آن‌چه مسلم است واسطه میان جهانی شدن و جوامع مختلف نمی‌تواند محدود به یک عامل باشد. اگرچه «جهانی شدن» اقتصاد مهم‌ترین بعد

جهانی شدن است» (۴) اما گاهی تعبیری غیر از این اصل هم مطرح می‌شود آن‌چنان که به تعبیر «رابرت کاکس»: «اقتصاد جهانی به عنوان قالب جهانی شدن پدیده‌ای مربوط به انتهای قرن بیستم است» (۵) پس مطمئناً این واقعیت دارای جنبه‌ها و ابعاد گوناگونی می‌باشد. این گوناگونی البته هرگز مانع از آن نشده است که نقش قدرتمند اقتصاد در این امر تضعیف شود. جامعه‌شناسان جنبه‌های گوناگونی از قبیل جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و حتی نظامی را برای جهانی شدن برشمردند. در این بین جنبه‌های سیاسی و اجتماعی معمولاً متأثر از نقش فرهنگ، اقتصاد و در مواردی عوامل نظامی قرار دارند. آنتونی گیدنز طی سخنرانی هفتم نوامبر ۲۰۰۱ در دانشگاه LSE می‌گوید: «به هر حال این نکته بسیار با اهمیت است که جهانی شدن سیاسی نیز هست، فرهنگی نیز هست و حتی به نظر من مهم‌تر از همه جهانی شدن با ارتباطات عجین شده است. در طول سی سال گذشته مهم‌ترین نیروی دگرگون‌کننده‌ی زندگی ما بازارهای اقتصادی و یا به هم وابستگی اقتصادی نبوده بلکه تأثیرات ارتباطات بوده است که عموماً تحت عنوان «انقلاب ارتباطات، Communication revolution» خوانده می‌شود» (۶) «... تأثیر ارتباطات فوق‌العاده بالاست و اگر بخواهید فقط یک نیروی موثر را از بین نیروهای مختلف انتخاب کنید، ارتباطات مهم‌ترین عامل است، اما ضروری ست دوباره تأکید کنم که جهانی شدن پدیده‌ای یک بعدی نیست.» (۷) گیدنز با بیان این ادعا که سازمان‌هایی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در جهت اهداف خود مایلند جهانی شدن را تنها دارای بعد اقتصادی بدانند می‌گوید: «علل یا پیامدهای جهانی شدن به هیچ وضع در ذات خود به تمامی اقتصادی نیست؛ این یک اشتباه اساسی به دلیل محدود ساختن این مفهوم به بازارهای جهانی است. جهانی شدن اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز هست.» (۸) به طور قطع گیدنز به عنوان یکی از جامعه‌شناسان

برجسته معاصر که به ویژه در باب جهانی شدن دارای آراء محکمی می‌باشد نمی‌تواند چون یک اقتصاددان محض تنها یک جنبه از جهانی شدن را ببیند و از سایر جنبه‌های آن که اتفاقاً نقش قدرتمندی هم در هدایت و کنترل روند جهانی شدن دارند چشم‌پوشد. اما بی شک همچنان که در بالا آمد اقتصاد قدرتمندترین عامل در روند جهانی شدن به معنای دوم مورد اشاره در بالا بوده است، که در صورت تأملی دقیق خواهیم دید که حتی فرهنگ‌ها و سیاست‌های قدرتمند تر در عرصه جهانی شدن نیز حضور خود را در شرایط حمایتی از سوی بنگاه‌های اقتصادی یا قطب‌های فرا دستی اقتصاد جهانی می‌بینند. با این درک به سراغ عنوان اساسی بحث می‌رویم.

نقش سازمان‌های جهانی اقتصادی در جهانی شدن

با توجه به این‌که غالب قریب به اتفاق نهادهای اقتصادی از مظاهر ملموس اقتصاد سرمایه داری محسوب می‌شوند لازم است مختصراً پیرامون اقتصاد سرمایه داری و روحیات این اقتصاد توضیح داده شود. اگر چه «آدام اسمیت» که نزد سرمایه‌داری «قدیس پشتیبان» نامیده می‌شود را به عنوان اصلی‌ترین و اولین بنیان‌گذار نظریه کلاسیک سرمایه داری نام نهاده‌اند و «کتاب ثروت ملل» وی را منشور اصیل سرمایه داری خوانده‌اند؛ اما می‌توان ریشه‌های این اقتصاد را کمی جلوتر دنبال کرد. در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی کشیشی مسیحی به نام کالون رهروان و پیروان خود را علی‌رغم آداب مرسوم کلیسا و مذهب به گردآوری مال و ثروت تشویق نمود. این اندیشه که مایل به مال‌اندوزی و ثروت شخصی بود و به کالونیسیم مشهور شد به عقیده‌ی پاره‌ای از اندیشمندان، اگر چه نمی‌توانسته است کاپیتالیسم (سرمایه داری) را به وجود آورد اما «کالونیسیم» را می‌توان به مثابه‌ی نیرویی معنوی و عاملی فرهنگی تلقی نمود که باعث ایجاد تحرکی قوی و استثنایی در روحیه‌ی سرمایه داری گردید.» (۹)

«کالونیسیم» را وبر پایه اقتصادی «لوترینیسم» معرفی می‌کند و حائز

مراتبی از آن پروتست مذهبی علیه دستگاه «کاتولیس‌یسم». به عقیده‌ی وی: «دکترین کالون با داشتن منطق خاص خود و با عکس العمل‌های روانی که ایجاد کرد، باعث بوجود آمدن اخلاق فردی و اقتصادی مناسب برای رفتار سرمایه داری گردید.» (۱۰) این اخلاق را البته ماکس وبر به عنوان اخلاقی پروتستانی تعریف می‌کند و آن را در شکل‌گیری قالب جدید سرمایه داری مؤثر می‌داند. همین اخلاق کالونی یک قرن بعد در قالب اندیشه‌های آدام اسمیت در عرصه‌ی اقتصاد معرفی می‌شود. این یک صورت بندی ساده شده از توضیح گیری سرمایه داری است. آن صورت بندی که در صدد آن نبوده است تا پایه‌های عینی تحقق سرمایه داری را در دوره‌ی پیش سرمایه داری (فئودالیزم) پی‌جوی کند و قدرت یافتن آرام آرام حاشیه‌های تجاری و دارای انباشت سرمایه‌ای را در دل شیوه‌ی مسلط تولید پیش از سرمایه داری نمی‌بیند. با این همه به همین حد از صورت بندی اکتفا می‌کنیم.

اندیشه‌های آدام اسمیت مسلماً پایه و اساس منظومه‌های نظری معطوف به سرمایه داری فعلی می‌باشد. اسمیت که در هنگامه‌ی خود در برابر اندیشه‌های اقتصادی «سوداگران» (مرکانتیلیست‌ها) و نیز «فیزیوکراتیسم» قرار داشت به کشف روابط منجر به تقسیم کار و نتایج دیگری نایل آمد. اما فارغ از همه‌ی محاسبات و مباحث اقتصادی وی می‌توان این اصل اساسی که وی به جهان سرمایه داری هدیه داد را به عنوان نزدیک‌ترین نکته به بحث جاری مطرح کرد. اسمیت منادی نوعی فردگرایی مبتنی بر اقتصاد انتفاعی بود. وی معتقد بود که هر فعالیت اقتصادی متوجه سود بیشتر است و هیچ ارزشی به غیر از این اصل نمی‌تواند محرک فرد در یک کارکرد اقتصادی باشد. اسمیت در بکارگیری میراثی که از اسلاف خود در حوزه فلسفه انتفاعی در اختیار داشت به‌خوبی در تئوریزه کردن اقتصاد سرمایه داری استفاده کرد. در کنار این ویژگی در آراء اسمیت برخی معتقدند که: «او پشتیبان

سرسخت سیاست تجارت آزاد در سطح بین‌المللی و داخلی و طرفدار سیاست آزادی کامل اقتصادی - (Faire Laissez) برای تمام مردم جامعه بود. (۱۱) اگرچه برخی نیز نقشی و اهمیت تجارت بین‌المللی را در آراء اسمیت مشاهده نمی‌کنند چنانچه می‌گویند: «عوامل اصلی رشد و توسعه اقتصادی از نظر اسمیت به قرار زیر است: افزایش جمعیت یا نیروی کار، تقسیم کار، تراکم سرمایه و پیشرفت فنی که تاکنون از نظریات کلی توسعه اقتصادی چیزی بر این عوامل «به جز تجارت بین‌المللی که وجهی از همان تقسیم کار است» افزوده نشده است.» (۱۲) گرچه خود اسمیت تا حدی به ارزش‌های اخلاقی در کنار ارزش‌های اقتصادی معتقد بود ولی اخلاق وی هرگز پایبندی عملی به این ارزش‌ها از خود نشان ندادند. بنا بر این برای ورود به بحث اصلی خود همین فاکتور مهم در اقتصاد سرمایه داری که نگرش انتفاعی در اقتصاد است با تکیه بر اهمیت تجارت آزاد را، مد نظر گرفته و به بحث وارد می‌شویم اگرچه شاید عدم پرداختن کافی به مرکانتلیسم که با تکیه بر تجارت محصولات کارگاه‌های کوچک در برابر شیوه تولید مبتنی بر کشاورزی زمینه‌های اصلی گسترده شدن مناسبات را فراهم آورد، نقضی مهم در مقدمه بحث باشد. به هر روی سرمایه داری بر اساس همین خصلت سودگرایانه اش به سرعت به سمت آن چه مارکس در «گروندریسه» به خوبی و به طور تلویحی از آن به «تابودی مکان‌ها توسط زمان» یاد می‌کند پیش رفت. و باز به تعبیر مارکس در همین عصر، سرمایه در مسیر توسعه خود هیچ مرزی را مقاوم و رسوخ ناپذیر نمی‌یابد. این خصلت‌های سرمایه داری است که به جهانی شدن قوت بیشتری می‌دهد و بر این اساس است که سازمان‌های جهانی اقتصاد که دستگاه بوروکراتیک جهانی و قوهی مجریه‌ی جهانی سرمایه داری هستند در این زمینه حائز اهمیت بسیاریند.

در حالی که سیر کلی بحث سازمان‌های جهانی اقتصادی حول سازمان تجارت جهان (WTO)

می‌گردد اما نگاهی اجمالی به دیگر سازمان‌های جهانی اقتصادی هم خواهیم داشت. بنا بر این بیشتر از همه به سازمان‌های مطرح صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌پردازیم.

«صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هر دو حاصل کنفرانس مالی - پولی «برتون وودز» هستند که در سال ۱۹۴۴ در «نیو همپشایر» آمریکا تشکیل شد و بخشی از تلاش‌های هماهنگ شده‌ای بود که برای تأمین مالی اروپا بعد از جنگ و اجتناب از رکودهای اقتصادی آینده صورت می‌گرفت.» (۱۳) این سازمان‌ها علی‌رغم استقرار و استواری بر این اصول به سرعت از اهداف اولیه خود فاصله گرفتند. در دهه‌ی ۸۰ به دنبال هم نوایی «رونالد ریگان» در ایالات متحده و «مارگارت تاچر» در انگلستان که معطوف به اندیشه‌ی آزاد سازی بازارها و اجرای سیاست‌های بی‌مهار نولیبرالی بود، این سازمان‌ها نیز تغییر رویه دادند و به صورت نهاد های تبلیغی بل که بنگاه‌های اجرایی این اندیشه‌ی جدید امپریالیستی - سرمایه داری در آمدند و طی تغییر و تحولاتی که در رأس مدیریت این سازمان‌ها ایجاد شد همگرایی بیشتری بین این سازمان‌ها بوجود آمد. صندوق بین‌المللی پول تئوری تعدیل ساختاری را به ذهن کشور های جهان سوم تزریق می‌کرد و بانک جهانی که پیش از این به هدف توسعه، وام‌هایی در جهت سد سازی، جاده سازی و اقداماتی از این دست هزینه می‌کرد، متولی تأمین بودجه‌ی اجرای طرح تعدیل ساختاری شد.

اما طرح تعدیل ساختاری چیست؟
«از دیدگاه نظری، برنامه‌ی تعدیل ساختاری مجموعه‌هایی از سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی است که با مذاکره بین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و دولتی که نیازمند وام است مورد توافق قرار می‌گیرد» (۱۴)
«مسائل عمده‌ی برنامه‌ی تعدیل عبارتند از: کسری تراز پرداخت‌ها، تورم، نقش دولت و تجارت.» (۱۵)
دولت‌هایی که سیاست تعدیل را می‌پذیرند باید با امید برخورداری از این وام‌ها به تعدیل ساختار دولت و آزاد سازی تجارت بپردازند. این

سیاست اگر چه در ظاهر به دنبال کاهش فاصله میان کشورها و کمک به توسعه‌ی اقتصادی کشورها در جهت جهانی کردن اقتصادهای مختلف است اما تجربه‌های عینی بدست آمده از سیاست‌های اقتصادی این سازمان‌ها در بولیوی، فیلیپین، زیمبابوه، آرژانتین و ... چیزی غیر از این ادعا را به اثبات می‌رساند. بر این اساس، سازمان‌های فوق ضمن ایفای نقش خود در جهانی کردن اقتصاد به صورت وابسته کردن اقتصاد های عقب مانده به اقتصاد های بزرگ جهانی در عقب نگاه داشتن این اقتصادها نیز نقش موثری ایفا می‌نمایند.

سیاست تعدیل ساختاری عملاً به رکود اقتصادی و فرو پاشی بنیان‌های اقتصادی در جهان سوم منجر شده، و ضمن وابسته شدن آن‌ها، به تأمین منافع تجاری - اقتصادی دول سرمایه داری منجر می‌شود.

(WTO) و جهانی شدن

سازمان تجارت جهانی (WTO) (از اواسط دهه نود قرن بیستم در پی مذاکرات گسترده‌ای که از سال ۱۹۸۶ در شهر «پانتا دل استه» اروگوئه شروع شده بود، جایگزین «سازمان موافقت نامه‌های عمومی تعرفه و تجارت» یا همان (GAAT) شد. در حقیقت «با شکل‌گیری (WTO) به تدریج یک نظام تجاری جهان شمول در جهان متولد شد.» (۱۶) این سازمان اساس خود را بر پشتیبانی از تجارت آزاد در سراسر جهان بنا نهاد. بنابراین مهم‌ترین و اصلی‌ترین هدف این سازمان حمایت و پیشبرد تجارت آزاد میان کشورهای مختلف جهان بود. به همین دلیل نقش این سازمان در گسترش ارتباطات و پیوستگی‌های اقتصادی در جهان انکارناپذیر می‌نماید. این سازمان در تعریفی مختصر از خود بیان می‌دارد:

«به‌طور خلاصه سازمان تجارت جهانی، تنها سازمان بین‌المللی بازرگانی با قوانین جهانی تجارت بین ملت‌ها است. کارکرد اصلی این سازمان عبارت است از: اطمینان دادن به هموار بودن، قابل پیش بینی بودن، قابل پیشگویی بودن و امکان پذیر

بودن جریان آزاد تجارت.» (۱۷)
به این دلیل که سازمان تجارت جهانی به هر قیمتی از تجارت آزاد میان کشورها حمایت می‌کند لزوماً این سازمان سیاست‌های تعرفه‌ای خود را به کشورهای میزبان، به خصوص کشورهای جنوب که توان چانه زنی کمتری در مناسبات بین‌المللی دارند، تحمیل می‌کند. (این استثنا قائل شدن در تحمیل شرایط تعرفه‌ای به هیچ عنوان ساخته و پرداخته ذهن نگارنده این مطلب نیست. در حقیقت جریاناتی که حول تغییر تعرفه‌های فولاد در ایالات متحده بوجود آمد شاهد خوبی بر این ادعا می‌باشد) این تحمیل شرایط که به هدف یکسان سازی شکل تجارت در جهان می‌باشد در نهایت موجب بوجود آمدن بازار های همگون بین‌المللی اقتصادی می‌شود و به جهانی شدن هرچه بیشتر اقتصاد کمک می‌نماید. شنیدن آمار تکان دهنده‌ای چون: مبادله‌ی پولی دو میلیارد دلاری در هر ثانیه خود دلیل محکمی بر تأثیر سازمان تجارت جهانی در سال‌های اخیر است. رشد جریان سرمایه گذاری مستقیم خارجی «FDI» در سراسر جهان دلیل دیگری بر تأثیر مثبت سازمان تجارت جهانی در گسترش ارتباطات و مناسبات اقتصادی در سال‌های اخیر است. بگونه‌ای که «جریان FDI به داخل کشور های میزبان از ۱۵۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۱ به ۸۶۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ رسید که نشان دهنده‌ی ۵/۵ برابر شدن جریان FDI در سال ۹۹ نسبت به سال ۹۱ است.» (۱۸) در بازار های جهانی مالی، شاخص‌های جهانی شدن به خوبی قابل تشخیص هستند. گردش مالی در بازار های جهانی مالی از ۱۷ و نیم تریلیون دلار در سال ۱۹۷۹ به ۳۰۰ تریلیون دلار در سال ۱۹۹۸ رسید. با این همه و با وجود چنین آمار و ارقامی نقش سازمان تجارت به گونه‌ای دیگر برجسته می‌نماید. در حقیقت مهم‌ترین هدف سازمان تجارت به صحنه کشاندن کشورهای جنوب و در واقع جهانی سازی این کشورها و اقتصاد های نابسامان آن‌ها بوده است. برای نیل به این هدف ظاهراً سازمان تجارت از سه روش

استفاده کرده است؛ نخست از طریق موافقت نامه‌ها، دوم از راه کمیته‌ها و سوم آموزش. (۱۹۳) این موافقت نامه‌ها را در زمینه‌ی تجارت، تجارت خدمات، حمایت از حقوق مالکیت معنوی، حل و فصل اختلاف‌ها و نیز بررسی سیاست‌های تجاری و خرید های دولتی بکار می‌گیرند. در حقیقت سازمان تجارت سعی می‌کند از بخش‌هایی از موافقت‌های نامه های تمهیدی در اساسنامه ی خود برای همکاری بیشتر کشور های جنوب بهره گیرد. همچنین از طریق کمیته های طراحی شده در سازمان و بکارگیری این کمیته‌ها به دنبال تحقق اهداف خود می‌باشد. مهم‌ترین کمیته های دخیل در این امر، کمیته های تجارت و توسعه، و کمیته‌ی فرعی کشور های توسعه یافته است. سازمان تجارت از طریق آموزش و در حوزه های آموزش و کمک‌های فنی همچنین کمک‌های حقوقی نیز به جلب و جذب کشور های جنوب می‌پردازد. مجموعه‌ی این اقدامات سبب شده است که کشور های جهان سوم به سازمان تجارت به عنوان یک فرشته‌ی نجات بنگرند و با شور و شوق فراوان به سمت این سازمان متمایل شوند و حتی حاضر شوند تغییرات لازم را در سازمان‌های اقتصادی خود ایجاد نمایند تا به عضویت این سازمان پذیرفته شده و به چرخه‌ی جهانی اقتصاد بپیوندند که تمایل شدید دولت ایران به چنین سازمانی و به تبع آن تن دادن به خواست‌های آن سازمان را (چنان که در تن دادن به تعدیل ساختاری و هدفمند سازی پارانه‌ها شاهد بوده‌ایم و از دیگر سو تأییدات و تشویق‌های نهادهای جهانی اقتصاد از اجرای این برنامه‌ها را نیز) از همین جنس می‌توان ارزیابی کرد.

در حقیقت وسعت تمایلات جهانی به نهاد های جهانی اقتصادی بیش از همه مدیون اقدامات عملی سازمان تجارت جهانی بوده است. اگر چه عواقب تن دادن به شرایط سازمان‌های جهانی در تمامی موارد به زیان کشور های قطب جنوب تمام شده است اما به دلیل جلوگیری از پراکندگی بحث در این مجال به این وجه از جهانی شدن (جهانی سازی)

اقتصادی نمی‌پردازیم.
نتیجه گیری:

اگر چه بسیاری از اندیشمندان معتقدند: «توسعه و تکامل اقتصادی در آمریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن که اغلب آن‌ها را به سه رأس مثلث (Triaden) تشبیه می‌کنند، در چند دهه‌ی اخیر چشمگیر بوده است؛ اما این فرایند بخش اعظم جهان را در بر نمی‌گیرد.» (۲۰) و کسانی چون یوهان- ارنبری (Johan Ehernbery) «کارشناس سوئدی "جهانی شدن را یک افسانه می‌داند که در برگرفته یک بخش ممتاز است و در رأس آن یک ایدئولوژی ست که انگیزه آن تقسیم ثروت عظیم جهان، به زیان تپیدستان و به سود ثروتمندان است.» (۲۱) اما آنچه مسلم است، جهانی شدن چه در هیئت شیطانی و چه در قامتی فرشته گون یک واقعیت ملموس و جاریست که باید آن را شناخت و تدابیر مناسب با آن را اندیشید. در این بین بعد اقتصادی آن که مانند ابعاد فرهنگی و سیاسی- نظامی آن غالباً تحت کنترل لیبرالیسم و نئولیبرالیسم حاکم بر جهان است، قابل تأمل تر است. به خصوص نقش سازمان‌های جهانی اقتصادی که غالباً به شکل واحدهای فرا ملی نمود می‌یابند، اگرچه در عمل تحت هدایت دولت‌های برتر و قدرتر هستند. درک ماهیت و کارکرد این سازمان‌ها و تأثیر این سازمان‌ها بر روند جهانی شدن مهمی است که باید بیشتر به آن پرداخت و متناسب با وسعت آن‌ها با آن برخورد کرد. تردیدی نیست که نظریه پردازان بزرگ مخالف سرمایه داری که در رأس خود "کارل مارکس" را می‌بینند، در صورتی که با چنین واقعیتی برخورد می‌نمودند، پاره ای از گزاره های خود را دستخوش تغییر می‌کردند. چه؛ هیولای سرمایه داری به تعبیر درست "مارکس" هرگز به ثبات فرمول‌های خود و تثبیت عملکرد رویکردی ندارد. انگلس در پیشگفتاری که بر یکی از چاپ‌های "کار مُردی و سرمایه‌ی مارکس" آورده است، می‌نویسد: "این جزوه همان جزوه ای نیست که مارکس در سال ۱۸۴۹ نوشت، بلکه جزوه ای است که احتمالاً می‌بایست در سال ۱۸۹۱ می‌نوشت." و چه زیبا گفته است.

باری؛ ساخت‌های جدید سرمایه داری در عرصه های مختلف، و آموزه های این چنین از کسانی چون "انگلس" ما را از بست نشستن در پای دگم‌هایی که علی‌رغم آفرینندگان آن‌ها به سختی آن‌ها را چسبیده‌ایم، دور می‌دارد و بدنبال آفرینش‌های جدید، مبتنی بر الگوهای کلی مشخص رهنمون می‌کند.

منابع و مأخذ:

- ۱- واترز، مالکوم- جهانی شدن - ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، سیلوش مریدی- انتشارات سازمان مدیریت صنعتی- ۱۳۷۹
- ۲- مارکس، کارل - انگلس، فردریک - مانیفست کمونیست ***
- ۳- گیدنز، آنتونی - جامعه شناسی - ترجمه منوچهر صبوری - تهران، نشر نی، چاپ پنجم ۱۳۷۸
- ۴- هابرماس، یورگن - جهانی شدن و آینده دموکراسی (منظومه پساملی) - ترجمه کمال پولادی - تهران، نشر مرکز، چاپ دوم ۱۳۸۲ ص ۱۰۲
- ۵- پیشین
- ۶- گیدنز، آنتونی- چشم انداز نظم جهانی، ترجمه محمدرضا جلائی پور، ماهنامه آفتاب، سال سوم، شماره بیست و سوم، اسفند ۱۳۸۱
- ۷- پیشین
- ۸- گیدنز، آنتونی- جهانی شدن، نابرابری و دولت سرمایه گذار اجتماعی، ترجمه محمدرضا مهدی زاده، ماهنامه آفتاب، سال سوم، شماره ۲۱، آذر ۱۳۸۱
- ۹- روشه، گی - تغییرات اجتماعی - ترجمه منصور وثوقی- چاپ چهاردهم، تهران نشر نی، ص ۷۲
- ۱۰- وبر، ماکس - اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری، ترجمه عبدالمعبد انصاری، انتشارات سمت، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۴
- ۱۱- قره باغیان، مرتضی - اقتصاد رشد و توسعه، نشر نی، چاپ پنجم تهران ۱۳۸۱، جلد اول ص ۱۱۴
- ۱۲- کاتوزیان، محمد علی- آدم اسمیت و ثروت ملل، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۱، ص ۹۳-۹۴
- ۱۳- استیگلیتز، جوزف - جهانی سازی و مسائل آن - ترجمه حسن گلریز، تهران نشر نی، چاپ دوم

۱۳۸۲، ص ۳۲

۱۴- سیف، احمد - جهانی کردن فقر و فلاکت (استراتژی تعدیل ساختاری در عمل) تهران، نشر آگاه، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۷۵

۱۵- پیشین

۱۶- سلیمی، حسین - نظریه های گوناگون درباره جهانی شدن - چاپ اول، تهران انتشارات سمت، ۱۳۸۴، ص ۲

۱۷- به نقل از سایت رسمی سازمان تجارت جهانی

<http://www.wto.org>

۱۸- کازرونی، علیرضا - نقش سرمایه گذاری مستقیم خارجی در جهانی شدن، اطلاعات اقتصادی- سیاسی، سال هجدهم، شماره سوم و چهارم (۱۹۵-۱۹۶) آذر و دی ۸۲

۱۹- پیلتن، فرزاد- جهانی شدن اقتصاد، سازمان تجارت و همکاری کشورهای جنوب، اطلاعات اقتصادی- سیاسی، سال نوزدهم، شماره نهم و دهم (۲۱۳-۲۱۴) خرداد و تیر ۸۴

۲۰- روزلیوس، اشتفان- جهانی شدن؛ افسانه یا واقعیت؟ ترجمه فرشته کریمی -اطلاعات اقتصادی- سیاسی، سال هجدهم، شماره نهم و دهم (۲۰۱-۲۰۲) خرداد و تیر ۸۳

۲۱- پیشین

* <http://azizi1.wordpress.com>

** نتونی گیدنز در سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ طی پنج سخنرانی تحت عنوان "چشم اندازهای جهانی در زمانه گذار" به مقوله جهانی شدن پرداخت. عناوین این سخنرانی‌ها عبارت بودند از: "چشم انداز نظم جهانی، چشم انداز دولت ملت، چشم انداز نابرابری جهانی، چشم انداز خانواده و چشم انداز دموکراسی" که در زمان توسط محمدرضا جلائی پور ترجمه و از سوی ماهنامه توقیف شده "آفتاب" منتشر شد و اخیراً نیز توسط مترجم آن در یک مجلد به چاپ رسیده است. *** مانیفست (بیانیه) کمونیست در دسامبر ۱۹۴۷- ژانویه ۱۹۴۸ توسط مارکس و انگلس نگاشته شد که به عنوان مرامنامه تاریخی کمونیست‌ها اعتبار یافت. این بیانیه اولین بار در فوریه سال ۱۹۴۸ به آلمانی چاپ شد.

اصلاحات ارضی، گسترش مناسبات سرمایه‌داری و پرولتریزه شدن نیروی کار

فریبرز مسعودی



داری را در شهرها گسترش داده، تولید کالایی را در روستاها رواج داده، با احداث و گسترش راه‌ها و صنایع کوچک مصرفی روستایی، روستاها را به بازارهای محلی پیوند داده، با دامن زدن به مصرف، صدها کارخانه مصرفی در حاشیه شهرهای بزرگ ایجاد کند، و با ایجاد کارخانه تولیدات صنعتی و زیربنایی یک طبقه کارگر صنعتی را که از زمان رضاشاه به کندی در حال شکل گرفتن بود رشد و پرورش دهد و پسمانده به شدت فقیر و درمانده ای را در حاشیه شهرها در بیغوله‌ها و حلبی آبادها به عنوان ارتش ذخیره کار برجای گذارد. اصلاحات ارضی توانست با سلب مالکیت از دهقانان و به مدد رشد جمعیت، ارتش صنعتی بزرگی را تشکیل دهد؛ گرچه موفقیتی در ایجاد ارتش ذخیره صنعتی نداشت.

اقتصاد ایران از دوره قاجار تا رضاشاه

گام‌های لرزان از اقتصاد خرده کالایی به اقتصاد سرمایه داری اقتصاد ضعیف و نحیف ایران تا سال‌های نخست حکومت رضاشاه اقتصادی متکی بر تولید فلاحی و خرده کالایی بود. صنعت آن محدود

عراق پیروز شده و این کشور به یکی از دوستان نزدیک شوروی و بلوک شرق تبدیل شده بود. کوبا در کانون توجه جهانیان بود و افکار عمومی اروپا و کشورهای جهان سوم به شدت به سوی جریان‌های چپ اعم از لنینیستی و مائوئیستی گرایش یافته بودند. در چنین شرایط جهانی که همه چیز علیه آمریکا بود و حکومت کودتا هنوز در داخل ایران خود را تثبیت نکرده بود می‌توانست لقمه خوبی برای شوروی باشد که در این سال‌ها شدیداً علیه ایران موضع گرفته بود. طبیعی بود که آمریکا در برابر خطرهایی که این لقمه چرب و نرم را که با بد نامی زیادی به چنگ آورده بود تهدید می‌کرد، دست به پاتک بزند و نه تنها نگذارد که این لقمه نصیب شوروی شود بلکه چهره خوب و موثری از ایران سرمایه داری به دنیا به ویژه کشورهای جهان سومی نشان دهد. بررسی آماری برنامه های اجرا شده در ایران نشان دهنده رشد اقتصادی و اجتماعی بین سال‌های ۵۶-۱۳۴۲ می‌باشد. در صفحه های بعدی خواهیم خواند که اصلاحات ارضی و انقلاب سفید شاه و برنامه‌های بعدی آن توانست مناسبات سرمایه

ایجاد ارتش ذخیره صنعتی. این بحث را نیز برخی دیگر از تحلیل گران رد کرده‌اند و دلیل‌هایی برای این ادعای خود آورده‌اند. فرضی که من قصد دارم در این جا به آن پردازم موضوع تأثیر اصلاحات ارضی با در نظر گرفتن انقلاب سفید بر گسترش مناسبات سرمایه داری در ایران و پرولتریزه کرده نیروی کار است. از نظر من اصلاحات ارضی و انقلاب سفید و سیاست‌های دولت در برنامه های عمرانی دوم، سوم و چهارم را بایستی در چهارچوب یک پروژه مدرنیزاسیون جامعه و در جهت گسترش مناسبات سرمایه داری در ایران و نمایش دادن یک ویتترین موفق جامعه سرمایه داری در یک کشور جهان سومی به رهبری ایالات متحده آمریکا دید. همچنان که این پروژه در کره جنوبی و ترکیه اجرا شد. گرچه این پروژه نتوانست ارتش ذخیره کار صنعتی ایجاد کند ولی در پرولتریزه شدن کار در ایران تأثیر به سزایی داشت.

نگاهی به برش تاریخی حوالی سال ۱۹۶۲م (۱۳۴۱ خورشیدی) نشان می‌دهد که جنگ سرد در اوج خود بود. اردوگاه در حال پیشروی سوسیالیسم در بیخ گوش ایران در

با گذشت ۵ دهه از اصلاحات ارضی در ایران بحث و گفتگو در باره زمینه‌ها، پیامدها و چرایی این رفم همچنان در محافل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در جریان است. مهم‌ترین و اصلی‌ترین فرضیه‌هایی که مورد بحث قرار می‌گیرد، گسترش مناسبات سرمایه‌داری، ایجاد ارتش ذخیره کار و جلوگیری از جنبش دهقانی است که به نظر عنقریب می‌رسیده است. پیش از این نیز برخی از تحلیل گران و پژوهش گران، جنبش دهقانی در ایران را به لحاظ پیشینه تاریخی بسیار دور از ذهن می‌دیده‌اند پس از این نظریه به این یادآوری در می‌گذریم که دهقانان ایران، دست کم از انقلاب مشروطه همواره بسیار محافظه کار بوده و به ویژه در دهه‌ی ۴۰ هیچ علامت و نشانه‌ای از جنبش دهقانی در ایران دیده نمی‌شده است. ضمن این که در جنبش ملی شدن نفت دهقانان نقش مثبتی نداشته بلکه به آسانی توسط فئودال‌ها و بزرگ مالکان در جبهه ضد انقلاب قرار می گرفتند. اما بحث‌های دیگری که در این میان مطرح است مانند ایجاد فضا برای گسترش سرمایه داری از طریق سلب مالکیت از دهقانان و

مهم‌ترین و اصلی‌ترین فرضیه‌هایی که مورد بحث قرار می‌گیرد، گسترش مناسبات سرمایه‌داری، ایجاد ارتش ذخیره کار و جلوگیری از جنبش دهقانی است که به نظر عنقریب می‌رسیده است. پیش از این نیز برخی از تحلیل گران و پژوهش گران، جنبش دهقانی در ایران را به لحاظ پیشینه تاریخی بسیار دور از ذهن می‌دیده‌اند پس از این نظریه به این یادآوری در می‌گذریم که دهقانان ایران، دست کم از انقلاب مشروطه همواره بسیار محافظه کار بوده و به ویژه در دهه‌ی ۴۰ هیچ علامت و نشانه‌ای از جنبش دهقانی در ایران دیده نمی‌شده است

شده است) غالب کارگران ایران در اوایل دهه ۱۳۰۰ در صنایع دستی و صنوف کار می‌کردند. در همین دهه از حدود ۱۲ هزار پیشه‌ور و شاگرد تعداد کمی در کارخانه‌های اسلحه و مهمات سازی، نساجی و چاپ خانه کار می‌کردند اما ترکیب کارگران در دهه ۱۳۱۰ به شرح زیر تغییر یافت.

۱۰ هزار تن در شرکت نفت و کارخانه‌های مدرن تازه تأسیس، ۹ هزار کارگر راه آهن، ۴ هزار کارگر ذغال سنگ، ۴ هزار کارگر بنادر، ۲۵۰۰ کارگر شیلات و تعداد بیشتری کارگر ساختمانی که مجموعاً یک طبقه جدید ۱۷۰ هزار نفری کارگری را شکل دادند. البته بایستی به این نکته اشاره داشت که در همین دوره، زمین داری و قدرت فئودال‌ها در ایران بسیار به مراتب بهبود یافت. یکی از این عوامل تصویب قانون ثبت اراضی بود که جایگاه فئودال‌ها را در نظام اقتصادی و سیاسی ایران (نسبتاً) تثبیت می‌کرد.

طلیعه سرمایه داری مدرن در ایران
از همان آغاز، بروز نشانه‌های سرمایه داری در ایران از سده ۱۸ میلادی تنش‌ها و درگیری‌های شدیدی در جامعه ایران که در زیر آوار پیکر متعفن ناقص‌الخلقه فئودالیسم ایرانی دست و پا می‌زد همراه داشت که - اگر جنگ با استعمارگران را در نظر بگیریم - انقلاب مشروطه؛ کودتای سوم اسفند سید ضیاء و در پی آن بر سر کار آمدن رضاشاه، نهضت ضد استعماری ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد و انقلاب بهمن ۵۷ را می‌توان چون قله‌های این کشمکش طولانی دید.

جایگاه جغرافیایی استراتژیک ایران از دیرباز در نظر قدرت‌های مهم منطقه ای و فرمانطقه ای و استعماری مهم و آن قدر ولع انگیز بود که آن‌ها را از دور دست‌های عالم با ساز و برگشان به این سو بکشاند. با پیدایش نفت و اهمیت روزافزون آن در اقتصاد جهان و همچنین رخداد انقلاب اکتبر چنان جایگاهی به ایران داد که هیچ یک از امپریالیست‌ها نمی‌توانستند از آن چشم پوشی کنند.



تحصیل کرده در اداره‌های دولتی که در سراسر ایران پخش شدند یک نیروی متجدد سازمان یافته تشکیل داد که نفوذ نظامی، سیاسی و البته اقتصادی مرکز را به کشور تحمیل کرد. وی سپس با تأسیس بانک، ساخت کارخانه برق و سیمان و ذوب آهن، احداث جاده و راه آهن و تلگراف و برق رسانی به مراکز عمده جمعیتی، گسترش سوادآموزی و تصویب قانون‌های جدید از جمله قانون ثبت اراضی و قانون تجارت و دادرسی و ضمن پی ریزی بنای سرمایه داری طبقه جدید کارگر را نیز در ایران پدید آورد.

رضاشاه با بهره‌گیری از رکود بزرگ سال‌های دهه ۱۹۳۰، که موجب پایین آمدن قیمت کالاهای سرمایه ای شده بود توسعه صنعتی ایران را پایه گذاشت. وی با ایجاد انحصارات دولتی نقدینگی مناسبی از طریق وزارت خانه تازه تأسیس صنایع و از محل درآمدهای نفتی، گمرکی و مالیاتی برای این صنایع فراهم آورد. در این دوران بیست ساله تعداد کارخانه‌های صنعتی مدرن با بیش از ۵۰ کارکن از ۵ به ۱۴۶ واحد و کل کارخانه‌های مدرن به ۳۴۶ واحد رسید. تعداد کارگران و مزدگیران کارخانه‌های مدرن از کمتر از ۱۰۰ نفر در آغاز دهه‌ی ۱۳۰۰ به حدود ۲۶ هزار نفر در سال ۱۳۱۰ و به بیش از ۵۰ هزار نفر در سال ۱۳۲۰ رسید. (این رقم در سالنامه آماری برای کارگران واحدهای با بیش از ۱۰ تن کارکن ۴۰ هزار نفر ثبت

دولت‌های استعماری صادرات ایران محدود به مواد اولیه کانی و کشاورزی و گرمی بازار فرش و ورود کالاهای ساخته شده و نابودی صنایع دستی بود. تعداد شهرهای ایران کم شمار و پراکنده و جمعیت کم بود. به گونه‌ای که جمعیت ایران در سال ۱۹۲۵ حدود ۱۲/۵ میلیون نفر برآورد شده بود در حالی که این رقم به رغم مساحت کمتر برای ترکیه ۱۳/۱ و مصر ۱۴ بود. جمعیت ایران در سال ۱۳۲۰ برابر با ۱۲۸۳۳ هزار نفر بود که از این تعداد ۲۲ درصد شهرنشین،

به صنایع دستی از قبیل ابریشم، پارچه‌های پنبه‌ای و رنگ شده، نمد، شال کرمان، پارچه‌های زری، شمشیر، زین و برگ اسب، پشم و پوست گوسفند و بز، چرم، ظروف و جنس‌های نقره‌ای و طلائی و میناکاری و مقادیر کمی مواد کانی بود که در اواخر دوره قاجار به علت واردات بی رویه به شدت آسیب دید. تولیدات کشاورزی هم به زحمت شکم ۲۵ کرور جمعیت فقیر و گرسنه را سیر می‌کرد. صنعت معدن به دلیل بی توجهی شاهان قاجار و نا معلوم

اصلاحات ارضی و انقلاب سفید شاه و برنامه‌های بعدی آن توانست مناسبات سرمایه داری را در شهرها گسترش داده، تولید کالایی را در روستاها رواج داده، با احداث و گسترش راه‌ها و صنایع کوچک مصرفی روستایی، روستاها را به بازارهای محلی پیوند داده، با دامن زدن به مصرف، صدها کارخانه مصرفی در حاشیه شهرهای بزرگ ایجاد کند، و با ایجاد کارخانه تولیدات صنعتی و زیربنایی یک طبقه کارگر صنعتی را که از زمان رضاشاه به کندی در حال شکل گرفتن بود رشد و پرورش دهد و پسمانده به شدت فقیر و درمانده ای را در حاشیه شهرها در بیغوله‌ها و حلبی آبادها به عنوان ارتش ذخیره کار برجای گذارد

۷۱ درصد روستایی و ۶/۹ در صد کوچ‌رو بودند. ناچارم اشاره کنم که کمی جمعیت در ایران همواره یکی از مشکلات بزرگ اقتصادی ایران به شمار می‌آمده است. مرگ و میر و کوچ مردم ایران به کشورهای دیگر مانند هند، باکو و حتی مصر بر مشکل اندک بودن جمعیت ایران می‌افزوده است.

رضاشاه ریل گذاری برای انداختن کشور در جاده سرمایه داری را با ایجاد یک ارتش و همزمان یک بوروکراسی مدرن که تا همه نقطه‌های ایران امتداد می‌یافت آغاز کرد. او بودجه ارتش را سال به سال بالا برد و با قانون سربازی اجباری به دورترین نقاط ایران دسترسی یافت. شمار نیروهای نظامی را از حدود ۴۰ هزار نفر به بیش از ۱۲۷ هزار نفر رساند. وی با تربیت افسران تحصیل کرده و همچنین استخدام افراد

بودن حقوق مالکیت علیرغم غنا و گسترش آن در نقاط گوناگون ایران بدون استفاده مانده بود. راه‌ها بسیار ناهموار و مالرو بودند و روستاها دور از هم و کم جمعیت به گونه‌ای که مانع تشکیل یک بازار ملی می‌گردید. فساد دربار، ناتوانی در تهیه مواد اولیه صنایع، عدم اجازة خارجی‌ها برای مالکیت زمین و دوری شهرها و نبود راه باعث شده بود که کوشش‌هایی که برای تأسیس صنعت در کشور انجام می‌شد به بار ننشیند و شکست بخورد. با این همه ایستادن ایران بر سر چهار راه تجارت جهانی تجارت خارجی ایران را تقویت می‌کرد به گونه‌ای که مرمت و بهسازی راه‌ها باعث سهولت واردات می‌شد. تجارتی که معمولاً به زیان تولیدات نیمه جان صنایع دستی بود. با این همه در اواخر دولت قاجار و اوایل حکومت رضاشاه با تغییر نیازهای

روی نداد و ارتش ذخیره تشکیل نشد. ایران نیز از این قاعده مستثنی تجاری (کالایی) تغییر قشر بندی روستا از طریق

آمریکا نیاز داشت تا ویتترین هایی پر زرق و برق از دنیای سرمایه داری در برابر میلیون ها چشم کنجکاو و گرسنه کشورهای پیرامونی نمایش دهد. یکی از بهترین گزینه ها ایران بود. کشوری که پتانسیل های فراوانی برای الگو شدن داشت. سرزمین وسیع، نفت فراوان، آفتاب و هوایی چهار فصل برای کشاورزی و راه هایی که آن را بر سر چهار راه جهان قرار می داد. ولی فقط راه و جاده نبود که سرمایه داری و روابط آن را در اقصی نقاط ایران گسترش و در نهایت حاکم می گردانید

کالایی کردن کار در کارگاه ها و صنایع روستایی و کشاورزی پیوند دادن بازار های روستایی به بازار های محلی مصرف (گسترش بازار مصرف)

تحرك بخشیدن به نیروی کار و سرمایه با تسهیل کردن کوچ سرریز جمعیت روستاها به شهرها و مراکز صنعتی

كمك به افزایش جمعیت و ایجاد ارتش صنعتی و همچنین ایجاد ارتش ذخیره صنعتی که نهایتا به پرولتریزه شدن نیروی کار منجر گردید.

از دهه ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ برخی تغییرات جزئی در ساختار شیوه تولید روستایی عمدتا با قانون تبدیل امتیاز سنتی مالکان به حق مالکیت قرار دادی و حمایت از زمین داری خصوصی توسط قانون ثبت اراضی سال ۱۳۱۰ ایجاد شد. در این دوره مورد بحث نسبت زمین ها و املاک روستایی به این شرح بود:

زمین های دولتی ۱۰ درصد، املاک موقوفه ۱۰ تا ۲۵ درصد، املاک خرده مالکی ۵ تا ۱۵ درصد، املاک بزرگ ۵۰ تا ۸۰ درصد.

از دهه ی حرکت و سمت گیری دولت در برنامه های عمرانی دوم، سوم و چهارم حرکت برای توسعه صنعتی ایران بود. و همین موضوع باعث می شد تا ضمن پیوستن جمعیت ساکن روستاها به بازار مصرف، بخش بزرگی از جمعیت فعال روستایی به شهرها مهاجرت

نمود. رشد سرمایه داری در ایران بسیار کند و دردآور بود. مهم ترین دلیل تشکیل نشدن ارتش ذخیره صنعتی جذب نیروی کار آزاد شده از طریق سلب مالکیت دهقانان به بخش خدمات بود. زیرا که رشد درآمدهای نفتی، ایجاد جامعه مصرفی گسترده ای ایجاد کرده بود که چون غولی سیری ناپذیر همه چیز را می بلعید. همان گونه که در ادامه خواهیم خواند تشکیل ارتش کار صنعتی عمدتا از محل رشد انفجاری جمعیت بود و نه سلب مالکیت از دهقانان اما موضوع اخیر توانست موجبات رشد تولید کالایی و گسترش مناسبات سرمایه داری را در سراسر کشور و پرولتریزه شدن اقتصاد ایران را فراهم آورد.

نتیجتاً اصلاحات ارضی می بایست شرایط مناسبی برای رشد و گسترش مناسبات سرمایه داری در ایران به وجود می آورد. طبیعی بود که با جمعیت اندکی که در شهرهای کم شمار ایران سکنی داشتند و بازار طبیعی کالاهای مصرفی بودند نمی توانست نیاز انباشت سرمایه را برای ایجاد سرمایه داری برآورده کند. از سوی دیگر در همه جا رشد سرمایه داری وابسته به سلب مالکیت از دهقانان و ایجاد ارزش بود. از این رو هدف های پیش روی اصلاحات ارضی را می توان در چند مورد زیر خلاصه و دسته بندی کرد.

تغییر شیوه غالب تولید روستایی از شیوه معیشتی و خرده کالایی به

سرزمین وسیع، نفت فراوان، آفتاب و هوایی چهار فصل برای کشاورزی و راه هایی که آن را بر سر چهار راه جهان قرار می داد. ولی فقط راه و جاده نبود که سرمایه داری و روابط آن را در اقصی نقاط ایران گسترش و در نهایت حاکم می گردانید. گسترش سرمایه داری نخست نیاز به نیروی کار، انباشت سرمایه و بازار مصرف داشت که از این نظر ایران با جمعیتی کمتر از ۱۳ میلیون (جمعیت ایران در سال ۱۳۳۵ برابر با ۱۸۹۵۴۷۰۴ نفر بود که جمعیت بالای ۱۰ سال آن ۱۲۷۸۴۰۳۱ نفر و از این تعداد ۸۵۹۷۱۵۰ نفر روستایی بودند) با پراکندگی بسیار و فقیر و کم جمعیت نمی توانست بازار بزرگ و جذابی برای سرمایه باشد. اصلاحات ارضی و انقلاب سفید توأمان قصد داشت گسترش نیروی کار، بازار مصرف و انباشت سرمایه را میسر گردانند. ضمن آن که با انجام اصلاحات ارضی آمریکا و شاه که در برابر شعارهای انقلابی و ضد فتودالی چپ حرفی برای گفتن نداشتند، می توانستند ژست مدرن و ضد فتودالی بودن گرفته و آن ها را خلع سلاح کنند.

پیامدهای اصلاحات ارضی

رشد و گسترش سرمایه داری در کشورهای مرکزی با سلب مالکیت از دهقانان و ایجاد ارتش کار صنعتی و ارتش ذخیره صنعتی امکان پذیر بود. اما همان گونه که جوانی اریگی در مطالعه هایش نشان داده گسترش



پس از جنگ دوم و افول هژمونی بریتانیا و بیدار شدن غول سرمایه داری آمریکا و تشتت سیاسی در ایران، این کشور پس از دست به دست شدن ها همچون میوه رسیده ای بر شاخ درختی بود که با یک پیش دستی از سوی آمریکا توسط یک کودتای خونبار به چنگ آمریکا افتاد. پس از پیروزی کودتاگران جامعه ملت به ایران همچون تشنه ای نشسته بر سر دریای بیکران آب، افسرده و سر در گریان با کمک های مالی آمریکا به نام پروژه ۳۰ از اصل ۴ ترومن کمک های مالی دریافت می کرد تا بتواند خود را سر پا نگه دارد. کشوری وسیع، با گنج نفت در زیر پا و در گیر با فقری جانکاه، با غروری لگدمال شده، در همسایگی خرس قلدر سرخ در جهانی پر آشوب و پر تحرك را نمی شد تا مدت ها با قول های واهی و سرکوب نگاه داشت. از سوی دیگر آمریکا نیاز داشت تا ویتترین هایی پر زرق و برق از دنیای سرمایه داری در برابر میلیون ها چشم

رضاشاه با بهره گیری از رکود بزرگ سال های دهه ۱۹۳۰، که موجب پایین آمدن قیمت کالاهای سرمایه ای شده بود توسعه صنعتی ایران را پایه گذاشت. وی با ایجاد انحصارات دولتی نقدینگی مناسبی از طریق وزارت خانه تازه تاسیس صنایع و از محل درآمدهای نفتی، گمرکی و مالیاتی برای این صنایع فراهم آورد

سرمایه داری و انباشت سرمایه از طریق ایجاد ارزش افزوده و به طریق اولی از استثمار طبقه کارگر در کشورهای شرق آسیا جز در ژاپن

کنجکاو و گرسنه کشورهای پیرامونی نمایش دهد. یکی از بهترین گزینه ها ایران بود. کشوری که پتانسیل های فراوانی برای الگو شدن داشت.

کرده و در شهرها به بازار مصرف بیوندند. دولت در این سالها بیش از ۳/۹ میلیارد دلار صرف توسعه و تاسیس امور زیربنایی کرد. از جمله این اقدامها ساخت سه سد در منجیل، کرج و دزفول و احداث شبکه سراسری برق در کشور بود که تولید و مصرف برق را از نیم میلیارد به ۱۵/۵ میلیارد کیلووات ساعت رساند. برق این سدها بخش کمی صرف راه اندازی چرخ کارخانهها شد و بقیه صرف روشنایی و انرژی خانگی شد. در این سالها شمار تلویزیون از ۱۲۰ هزار به ۱۷۰۰ هزار رسید. بندرهای قدیمی انزلی، شاهپور، بوشهر و نوشهر بازسازی و بندر جدید چابهار احداث شد. کیلومترها راه و راه آهن ساخته شد. ولی همان گونه که در دوره قاجار اتفاق افتاد احداث و بهسازی راهها باعث گسترش هر چه بیشتر واردات کالا گردید. در برنامه دوم و سوم توسعه ۲/۵ میلیارد دلار صرف گسترش امور زیربنایی و تولید کالاهای سرمایه ای و واسطه‌ای مانند نفت، گاز، پتروشیمی، زغال سنگ، فولاد، مس و آلومینیوم و ابزارهای ماشینی شد اما جهش قیمت نفت و میل درباریان و سرمایه‌گذاران بخش خصوصی که برای نخستین بار در سالهای دهه ۱۳۵۰ ظرفیت سرمایه‌گذاری آنها در اقتصاد کشور بیشتر از بخش دولتی شده بود، باعث واردات افسار گسیخته به کشور شد. پس از اجرای اصلاحات ارضی زمین‌داران بزرگ از سوراخ‌های عمدی که در قانون تعبیه شده بود توانستند ضمن حفظ زمین‌های بزرگ خود با دریافت وام‌های کلان با بهره کم به کشت محصولات صادراتی به شیوه مکانیزه روی بیاورند. در برنامه سوم و چهارم عمرانی ۱/۲ میلیارد دلار به بخش کشاورزی اختصاص یافت، که بخشی صرف احیای اراضی و یارانه برای استفاده از تراکتور و کود شیمیایی شد. همچنین دولت با بودجه‌ای برابر ۳۶۰ میلیون دلار در پروژه‌های مشترک کشاورزی حذف سرمایه‌گذاری کرد. در همین مدت ۸ موسسه بزرگ کشاورزی با ۱۵۵ هزار

هکتار با بودجه ۲۰۰ میلیون دلار و ۹۳ موسسه زراعی و ۳۹ تعاونی تولیدی زراعی توسط دولت تاسیس شد. مکانیزاسیون کشاورزی عمدتاً پس از اصلاحات ارضی شدت گرفت به گونه‌ای که بعد از سال ۴۲ بیش از ۲۴۰ هزار هکتار زمین با احداث کانال‌های آبرسانی و حفر چاه و مکانیزه کردن کشاورزی زیر کشت رفت. شمار تراکتور از ۳۰۰۰ دستگاه در سال ۱۳۴۲ به بیش از ۵۰ هزار دستگاه رسید. بدون شک تولید محصولات با مصارف تجاری در سالهای پیش از اصلاحات ارضی و از زمان به قدرت رسیدن رضاشاه کم و بیش وجود داشت و در واقع کلید کالایی شدن کشاورزی و نفوذ مناسبات سرمایه‌داری در همان دوره زده شده بود. برای تولید تجاری محصولات مانند ابریشم، تنباکو، پنبه و چغندر اقدام‌هایی انجام گرفته بود. ولی اول این که نرخ سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی در این دوره بسیار اندک بود، دوم این که ساز و کار غالب در آن دوره تولید پیشاسرمایه‌داری فلاحتی و خرده کالایی بود، و هنوز تولید ارزش و ارزش افزوده به صورت‌های پیشاسرمایه‌داری انجام می‌شد. لذا این نوع تولیدات را نمی‌توان آن گونه که برخی ادعا می‌کنند تولید سرمایه‌داری نامید. پس از اصلاحات ارضی حجم و نوع سرمایه‌گذاری در روستاها تغییر چشمگیری یافت و کالایی شدن کار و تولید به طور کامل در روستاها رخ داد. پس از این دوره بود که تولید محصول برای فروش در بازارهای محلی و یا در مقیاس بزرگ‌تر برای صادرات انجام می‌شد که نیاز به کارگران منظم داشت که از روستاییان بی زمین و خوش نشین‌ها تأمین می‌شد و آنها را به صورت کارگران بخش کشاورزی درآورده بود. این تحولات باعث تغییرهای ژرفی در قشریندی روستاها شد. قشریندی جامعه روستایی تا پیش از اصلاحات ارضی تقریباً به ترکیب زیر بود:

- ۱- زمین‌داران بزرگ، اربابان، اشراف محلی و روسای قبایل، خرده مالکان و بازرگانان زمین‌دار.
- ۲- دهقانان ثروتمند، مباشران و کدخدایان.
- ۳- دهقانان متوسط دارای زمین‌های کوچک.
- ۴- دهقانان سهم‌بر (صاحب نسق).
- ۵- دهقانان بی زمین شامل خوش

بزرگ و متوسط روستایی در حال کار بودند. طبق سرشماری انجام شده در سال ۱۳۵۵ شمار کارگران مزد بگیر در روستاها در بخش کشاورزی و صنایع روستایی به ۲۴۰۰ هزار تن رسیده بود. همچنین در این دوره هزاران مغازه در روستاها پدید آمد که محصولات مورد نیاز روستاها را به آنها عرضه می‌کردند. در دهه

هدف‌های پیش روی اصلاحات ارضی را می‌توان در چند مورد زیر خلاصه و دسته بندی کرد.

تغییر شیوه غالب تولید روستایی از شیوه معیشتی و خرده کالایی به تجاری (کالایی)

تغییر قشریندی روستا از طریق کالایی کردن کار در کارگاه‌ها و صنایع روستایی و کشاورزی

پیوند دادن بازارهای روستایی به بازارهای محلی مصرف (گسترش بازار مصرف)

تحرك بخشیدن به نیروی کار و سرمایه با تسهیل کردن کوچ سرریز جمعیت روستاها به شهرها و مراکز صنعتی

کمک به افزایش جمعیت و ایجاد ارتش صنعتی و همچنین ایجاد ارتش ذخیره صنعتی که نهایتاً به پرولتریزه شدن نیروی کار منجر گردید

۵۰ بخش کشاورزی تجاری شامل کشتزارهای مکانیزه، دامداری‌ها و مرغداری‌ها توسعه زیادی یافتند. که صاحبان آنها به علاوه صاحبان یک صد کشت و صنعت و گروهی از مأموران عالی رتبه دولتی که در رأس ۹۳ شرکت تازه تاسیس زراعی با ۳۱۵ هزار هکتار زمین و ۳۹ تعاونی زراعی با صد هزار هکتار بودند در قله هرم قشریندی روستایی جایی برای خود باز کردند. در سال ۵۳ یک صد و بیست هزار بهره‌بردار کشاورزی با کمتر از ۵۰ هکتار زمین وجود داشت که با نیروی کار مزد بگیر کار می‌چرخید. زمین‌داران مرفه و کشاورزان تجاری کوچک که مالک اراضی ۱۰ تا ۵۰ هکتار زمین بودند و زمین‌هایشان ۴۵ درصد کل اراضی را تشکیل می‌داد در میانه دهه ۵۰ به حدود ۴۰۰ هزار خانوار افزایش یافتند که موجب تغییرات جدی در قشر بندی روستایی گردیدند.

نشین‌ها و کارگران روستایی. ولی با انتقال حدود ۷ میلیون هکتار (بیش از ۶۰ درصد کل اراضی کشاورزی) از اراضی نسق‌داران قشر جدید خرده مالکان پدید آمدند. ضمن این که ترکیب جمعیتی روستاییان تغییر یافت و دو سوم جمعیت روستایی خرده مالکان و زمین‌داران کوچک و یک سوم بقیه را خوش نشین‌ها تشکیل می‌دادند. اجرای اصلاحات ارضی و بندهای انقلاب سفید باعث شد تا برای برآوردن نیازهای مصرفی روستاییان، کارگاه‌ها و کارخانه‌هایی در روستاها احداث شدند که به کار تولید کفش، پوشاک، لوازم پلاستیکی آشپزخانه، کاغذ و غیره اشتغال داشتند و به این وسیله مناسبات تولید صنعتی و کالایی شدن کار به قلب روستاها نفوذ کرد. شمار کارگران و مزدبگیران روستایی به ۱۱۰۰ هزار تن رسید که در ۴۲۰ هزار کارگاه روستایی، ۴۴ هزار کشتزار تجاری و ۷۸۳۰ کارخانه

بدون شک تولید محصولات با مصارف تجاری در سال‌های پیش از اصلاحات ارضی و از زمان به قدرت رسیدن رضاشاه کم و بیش وجود داشت و در واقع کلید کالایی شدن کشاورزی و نفوذ مناسبات سرمایه داری در همان دوره زده شده بود. برای تولید تجاری محصولاتمانند ابریشم، تنباکو، پنبه و چغندر اقدام‌هایی انجام گرفته بود. ولی اول این که نرخ سرمایه داری در بخش کشاورزی در این دوره بسیار اندک بود، دوم این که ساز و کار غالب در آن دوره تولید پیشاسرمایه داری فلاحی و خرده کالایی بود، و هنوز تولید ارزش و ارزش افزوده به صورت‌های پیشاسرمایه داری انجام می‌شد. لذا این نوع تولیدات را نمی‌توان آن گونه که برخی ادعا می‌کنند تولید سرمایه داری نامید

درصد نیروی کار را تشکیل می‌داد و این رقم با توجه به افزایش جمعیت در دهه ۱۳۵۰ به نسبت ۳۴ درصد نیروی کار رسیده بود. اما همان گونه که اشاره شد بخش بزرگی از این جمعیت جذب مشاغل واسطه‌ای، دلالی زمین و خدمات می‌شد. دولت ناچار بود برای هر جوان تحصیل کرده جویای کار شغلی بیابد پس به ناگزیر با گسترش شدید بوروکراسی برای هر جوان میزی در اداره ای اضافه می‌کرد. بخشی از مهاجران

در بحث سلب مالکیت کامل از دهقانان و پرولتریزه شدن نیروی کار، اصلاحات ارضی نتوانست ارتش کار صنعتی را ایجاد کند. بلکه این امر با به کار بردن تمهیداتی که منجر به افزایش شدید جمعیت و سهولت جابه جایی جمعیت به ویژه از روستاها به شهرهای بزرگ گردید میسر شد. همچنین جز در بخش‌های کوچکی از اقتصاد روستاهای جدا افتاده از جریان اصلی اقتصاد و عشایر کوچنده وجه غالب اقتصاد در ید اقتصاد سرمایه داری و ساز و کار سرمایه دارانه بود و پرولتریزه شدن نیروی کار در قسمت اعظم اقتصاد ایران روی داده بود

به علاوه تعداد بسیاری از صاحبان سرمایه کوچک که از راه سلف خری و نزول خواری زمین‌هایی را در روستا به چنگ آورده و در رده زمین داران کوچک جای گرفته بودند. همان گونه که در بحث نیروی کار آمد اصلاحات ارضی باعث شد تا تحرک سرمایه و نیروی کار به حد زیادی تسهیل شود. رشد جمعیت ایران از ۱۹ میلیون در سال ۱۳۳۵ به بیش از ۳۵ میلیون در سال ۱۳۵۵ رسید. گرچه این انفجار جمعیت که حاصل سرمایه گذاری دولت در بخش بهداشت و درمان و سواد آموزی و تقویت بنیه اقتصادی خانواده های ایرانی بود شرایط مناسبی را برای رشد اقتصادی ایران که همواره از کمبود جمعیت فعال رنج می‌برد فراهم آورد. ولی از نقش مهاجرت در این دوره نمی‌توان چشم پوشید. هزاران روستایی در فاصله سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ به شهرها و روستاهای دیگر کوچ کردند. به گونه ای که نسبت جمعیت روستایی از ۶۹ درصد سال ۱۳۳۵ به ۶۱ و ۴۹ (و در برخی آمارها به ۵۳) درصد در سال‌های ۴۵ و ۵۵ کاهش یافت در حالی که جمعیت روستایی ایران با ۱۳ میلیون در سال ۱۳۳۵ به حدود ۱۵/۹ میلیون در سال ۱۳۴۵ و ۱۶/۳ میلیون در سال ۱۳۵۵ رسید که نشان می‌دهد قدر مطلق رشد جمعیت روستایی پایین‌تر از رشد جمعیت کشور بوده است. (رشد جمعیت شهری در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ به ترتیب ۵/۱ و ۸/۴ درصد بوده است) نزدیک به ۶۵ درصد از مهاجرین در فاصله سنی ۱۴ تا ۳۵ سال یعنی بخش فعال جمعیت قرار داشتند. البته مهاجرت از روستا به شهر در این دوران آهنگ یکنواختی نداشت. از اوایل دهه ۴۰ تا سال ۱۳۵۱ مهاجرت تقریباً ۸۰ درصد بیشتر از دوره مشابه پیش از آن بود. یعنی این تحرک و جابه‌جایی بزرگ جمعیت فعال زیر تأثیر اصلاحات ارضی در روستاها پدید آمده بود که این روند با شدت بیشتری در سال‌های دهه ۵۰ ادامه یافت. ضمن این که مهاجرت‌ها در این دوره عمدتاً به هدف تهران انجام می‌شد. در سال ۵۳ بالغ بر ۴۳/۲ درصد کل جمعیت تهران را مهاجران تشکیل می‌دادند. بخش بزرگی از این افزایش جمعیت جذب مشاغل بازرگانی در بازار و خارج آن، مغازه داری، صاحبان کارگاه‌ها و کارمندان و کارگران می‌شد. تعداد کارگران از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ تقریباً ۵ برابر شد. ۸۸۰ هزار کارگر صنعتی و ۶۰۰ هزار کارگر کارگاه های کوچک زیر ۱۰ تن کارکن، ۳۹۲ هزار تن در خدمات شهری، ۱۰۰ هزار تن کارگر کارگاه‌ها و ۱۴۰ هزار نفر شاگرد مغازه و پادو، ۱۵۲ هزار نفر مزد بگیر ۱۱۰۰ هزار نفر کارگر بخش صنایع و کشاورزی روستایی بودند که نشان دهنده رشد گسترده طبقه کارگری شده بود که وابسته به فروش نیروی کار خود بودند. این در حالی بود که تعداد طبقه مزد بگیر در دهه ۱۳۲۰ فقط ۱۶

متکی به سلب مالکیت از دهقانان بلکه عمدتاً وابسته به تحرک نیروی کار و افزایش جمعیت بود.

روستایی به کارخانه‌هایی که در حاشیه شهرهای بزرگ به ویژه تهران احداث شده بودند جذب می‌شدند اما جماعتی هم در حاشیه شهرها رسوب می‌کردند که درصد کوچکی را نسبت به کل جمعیت مزد بگیر تشکیل می‌داد (کمتر از ۲ درصد نیروی کار از ۱۰ سال به بالا) که غالباً از روستاییان فقیر و بی زمین بودند که فاقد سواد و هرگونه مهارتی بودند. این جماعت عمدتاً بنا، عمله، نوکر، گدا و دستفروش بودند که جذب کارخانه‌ها و صنایع نمی‌شدند. در بحث سلب مالکیت کامل از دهقانان و پرولتریزه شدن نیروی کار، اصلاحات ارضی نتوانست ارتش کار صنعتی را ایجاد کند. بلکه این امر با به کار بردن تمهیداتی که منجر به افزایش شدید جمعیت و سهولت جابه جایی جمعیت به ویژه از روستاها به شهرهای بزرگ گردید میسر شد. همچنین جز در بخش‌های کوچکی از اقتصاد روستاهای جدا افتاده از جریان اصلی اقتصاد و

منابع:

- ۱- آبراهامیان، پرواند، (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتحی
- ۲- اشرف، احمد، و بنو عزیزی، علی، (۱۳۸۷)، طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی
- ۳- بحرانی، شهریار، (۱۳۸۸)، طبقه متوسط
- ۴- عیسوی، چارلز، (۱۳۸۸)، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند
- ۵- سرشماری آمار، نفوس و مسکن، سال‌های مختلف، مرکز آمار ایران

علل و پی آمدهای تغییر ساختار جهانی

ماریتن هارت لندزبرگ - پاول برکت

ترجمه: احمد سیف

ترجمه از نشریه « ماتریالیسم تاریخی، نشریه پژوهش در نظریه ی مارکسیسم انتقادی، جلد ۱۴ شماره ۳، ۲۰۰۶



خلاصه کنیم. ما معتقدیم که دیدگاه رسمی درباره چین تصویر مخدوشی از پویایی سرمایه داری جهانی و تنش هایی که ایجاد می کند به دست می دهد. یکی از این تنش ها این است که انتخاب سیاسی که در برابر کارگران می گذارد محدود است به پذیرش منفعلانه شرایطی که هر روزه بدتر می شود، یا اعلام جنگ بر علیه کارگران در دیگر کشورها و به خصوص در چین

افزودن بر عدم توازن بین المللی و ایجاد بی ثباتی بیشتر و با تشدید فشارهای رقابتی بر علیه منافع کارگران در همه کشورها، از جمله خود چین، عمل می کند. خلاصه کنیم. ما معتقدیم که دیدگاه رسمی درباره چین تصویر مخدوشی از پویایی سرمایه داری جهانی و تنش هایی که ایجاد می کند به دست می دهد. یکی از این تنش ها این است که انتخاب سیاسی که در برابر کارگران می گذارد محدود است به پذیرش منفعلانه شرایطی که هر روزه بدتر می شود، یا اعلام جنگ بر علیه کارگران در دیگر کشورها و به خصوص در چین. به عکس با تمرکز بر سر طبیعت و منطق پویایی انباشت جدید فرامیتی که به فعالیت های اقتصادی در چین شکل می دهد، دیدن طبیعت ویرانگر سرمایه داری آسان تر شده و ضرورت ایجاد همبستگی بین المللی و استراتژی های بدیل ملی برای مقابله و پیروزی بر این پویایی تازه ملموس تر می شود.

ما نمی پذیریم که تجربه اقتصادی چین و یا تغییر ساختار دیگر اقتصادها که از آن منتج می شود را می توان در چارچوب ملی و حتی بین المللی به این صورت فهمید که دست آوردهای چین برای سیاست پردازان این جوامع چنان فرصت هایی ایجاد خواهد کرد که بتوانند با تشویق تجدید ساختار اقتصاد ملی شان به گونه ای عمل کنند که به نفع اکثریت طبقه کارگر این کشورها باشد. به عکس، ما فعالیت های اقتصادی چین در دوره پس از رفرم و تغییرات پیش آمده در فرایند تولید در دیگر کشورها را به هم مرتبط می بینیم که به طور کلی با پویایی سرمایه داری چند ملیتی شکل گرفته است. ویژگی این سرمایه داری فرامیلتی هم این است که با ایجاد و تعمیق شبکه های تولیدی فرامرزی به وسیله نگاه های فرامیلتی کنترل می شود. از آن مهم تر، نه این که این فرایند به نفع طبقه کارگر نیست بلکه با افزودن بر عدم توازن بین المللی و ایجاد بی ثباتی بیشتر و با تشدید فشارهای رقابتی بر علیه منافع کارگران در همه کشورها، از جمله خود چین، عمل می کند.

بسیاری از تحلیلگران اقتصادی معتقدند که دست آورد چین پس از ۱۹۷۸ در عرصه رشد سریع و پایدار صادرات سالانه، این کشور را به صورت موفق ترین کشور در حال توسعه در عصر مدرن درآورده است. آن ها هم چنین معتقدند که ماهیت و مقیاس رشد چین به گونه ای است که می تواند فرصت های تازه ای برای تغییر ساختار و تسریع رشد اقتصادی در دیگر کشورها - چه در کشورهای جهان سوم و یا کشورهای توسعه یافته - فراهم نماید. این ادعاها، اگر حقیقت داشته باشند، پی آمدهای سیاسی قابل توجهی خواهند داشت. اول این که دولت هایی که به دنبال توسعه اقتصادی هستند باید مانند چین مشوق آزادی بیشتر بازار و ادغام در بازارهای بین المللی باشند. دوم این که پویایی سرمایه سالاری هم چنان قادر است که مراکز رشد جهانی ایجاد کرده و پیشرفت اقتصادی را برای کشورهای که آماده و قادرند تا بازار جهانی سرمایه سالاری را بپذیرند ایجاد نماید. در نتیجه درست برعکس نگرانی تعداد زیادی از کارگران که فعالیت های صادراتی چین را تهدید علیه زندگی و شرایط کاری خویش می بینند، اغلب تحلیل گران معتقدند که پی آمدهای درازمدت چین برای همگان مثبت خواهد بود.

ارقام موجود نشان می دهد که چین رشد اقتصادی بدون سابقه ای داشته و دگرسانی اقتصادی اش به طور چشمگیری بر ماهیت و سازمان فعالیت های اقتصادی در دیگر کشورها هم تأثیر گذاشته است. ولی ما، پی آمدهای سیاسی ارزیابی اقتصاد رسمی از تجربه چین را که به طور خلاصه بیان کردیم نادرست می دانیم. ابتدا به ساکن، ما نمی پذیریم که تجربه اقتصادی چین و یا تغییر ساختار دیگر اقتصادها که از آن منتج می شود را می توان در چارچوب ملی و حتی بین المللی به این صورت فهمید که دست آوردهای

چین برای سیاست پردازان این جوامع چنان فرصت هایی ایجاد خواهد کرد که بتوانند با تشویق تجدید ساختار اقتصاد ملی شان به گونه ای عمل کنند که به نفع اکثریت طبقه کارگر این کشورها باشد. به عکس، ما فعالیت های اقتصادی چین در دوره پس از رفرم و تغییرات پیش آمده در فرایند تولید در دیگر کشورها را به هم مرتبط می بینیم که به طور کلی با پویایی سرمایه داری چند ملیتی شکل گرفته است. ویژگی این سرمایه داری فرامیلتی هم این است که با ایجاد و تعمیق شبکه های تولیدی فرامرزی به وسیله نگاه های فرامیلتی کنترل می شود. از آن مهم تر، نه این که این فرایند به نفع طبقه کارگر نیست بلکه با

۱ - صعود چین

از ۱۹۷۸ تولید ناخالص داخلی چین سالی ۹٫۵٪ رشد داشته است. این میزان رشد سه برابر میزان رشد در اقتصاد امریکا است و از رشد دیگر کشورها بیشتر است.^۱ در نتیجه، تولید ناخالص داخلی چین اکنون ۱۳٪ تولید جهان است (بر مبنای برابری قدرت خرید) و تنها از تولید ناخالص داخلی امریکا کمتر

1. The Economist, 2004, p.6

است.^۲ به طور مشخص تر:

میزان خالص سرمایه گذاری خارجی در چین به میلیارد دلار

۱۹۸۵	۱
۱۹۸۶	۱.۴
۱۹۸۷	۱.۷
۱۹۸۸	۲.۳
۱۹۸۹	۲.۶
۱۹۹۰	۳.۵
۱۹۹۱	۴.۴
۱۹۹۲	۱۱
۱۹۹۳	۲۷.۵
۱۹۹۴	۳۳.۸
۱۹۹۵	۳۷.۵
۱۹۹۶	۴۱.۷
۱۹۹۷	۴۵.۳
۱۹۹۸	۴۵.۵
۱۹۹۹	۴۰.۳
۲۰۰۰	۴۰.۸
۲۰۰۱	۴۶.۸
۲۰۰۲	۵۲.۷
۲۰۰۳	۵۳.۵
۲۰۰۴	۶۰.۶

«چین پس از امریکا، آلمان، و ژاپن چهارمین تولید کننده محصولات صنعتی در جهان است. به عنوان یک تولید کننده برتر در حدود ۱۰۰ نوع محصول صنعتی، چین نزدیک به ۵۰٪ دوربین عکاسی در جهان، ۳۰٪ دستگاه های تهویه هوا و تلویزیون، ۲۵٪ ماشین های رختشویی، ۲۰٪ یخچال و در کنار این ها، حدوداً ۵۰٪ اسباب بازی های دنیا را تولید می کند. وقتی قرارداد فایبر های چنگانه در ۲۰۰۵ به پایان برسد ۴۶٪ البسه جهان، ۲۰٪ منسوجات جهان تولید چین خواهد بود. ۸۵٪ دوچرخه، و ۸۰٪ کفش هایی که در امریکا به فروش می روند تولید چین می باشد»^۳

حتی این ارقام هم اهمیت چین را در اقتصاد جهان کم برآورد می کند. در ۲۰۰۴، نصف رشد جهان در امریکا و چین اتفاق افتاد. همان طور که اکنون میست توضیح می دهد «اگر مصرف کنندگان امریکائی و تولید کنندگان چینی هم زمان عقب نشینی کنند، رشد اقتصاد جهانی سقوط خواهد کرد»^۴. اغلب مفسران عقیده دارند که دست آوردهای اقتصادی چین در وجه عمده نتیجه تصمیماتی است که دولت چین برای تشویق تمرکز زدایی، بازارگرا کردن، خصوصی سازی فعالیت های اقتصادی. اتخاذ کرده است. در گذر زمان، و با حمایت دولت چین، این دگرسانی با فعالیت های صادرات سالار شرکت های فراملیتی به جلو برده شد و اقتصاد تازه شکل گرفت.^۵ به عنوان مثال، دولت برنامه پردازش صادرات را در پیش گرفت که بر آن اساس، مواد اولیه و اجزای لازم برای تولید کالاها برای صادرات، بدون تعرفه گمرکی و با حداقل مقررات دست و پاگیر وارد می شد^۶ شرکت های خارجی علاقمند به صادرات هم در پیوند با زمین و خدمات عمومی از بارانه و تخفیف های مالیاتی و مالیات ترجیحی بهره مند شدند (نرخ مالیات ۱۵٪ یا کمتر برای این شرکت ها در مقایسه با ۲۳٪ که شرکت های چینی مالیات می پرداختند)^۷.



منبع: بانک توسعه آسیایی، ۲۰۰۵

میزان خالص سرمایه گذاری خارجی در آسیای شرقی به میلیارد دلار

۱۹۹۷	۱۹۹۸	۱۹۹۹	۲۰۰۰	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴
۱.۶-	۰.۷	۵.۱	۴.۳	۱.۱	-۰.۲	۰.۱	۲.۴
۱.۱	۴.۶	۸.۵	۱.۲	-۷.۶	۱.۷	۵.۶	۵.۴
۳.۳	۷.۴	۵.۷	۳.۴	۳.۵	-۰.۸	۱.۵	۰.۷
۵.۶	۲.۲	۲.۵	۱.۸	۰.۳	۱.۳	۱.۱	۲.۶
۴.۷	-۰.۳	-۱.۹	-۴.۶	-۳	-۰.۱	-۰.۶	۱
-	-	۱.۸	۱.۴	۱.۱	۱.۷	۰.۳	۰.۰۶

منبع: بانک توسعه آسیا، ۲۰۰۵

در نتیجه سرمایه گذاری شان، تولید کنندگان خارجی بر اقتصاد چین مسلط می شوند. برای نمونه، سهم صنایع خارجی در چین در تولید کل محصولات صنعتی چین که در ۱۹۹۰ فقط ۲.۳٪ بود در سال ۲۰۰۰ به ۳۱.۳٪ رسید^۸. فعالیت های صادراتی چین هم به طور روزافزونی در سلطه شرکت های خارجی در می آید. سهم شرکت های خارجی از صادرات چین که در ۱۹۹۰ تنها ۱۷.۴٪ بود در ۲۰۰۳ به ۵۵٪ رسید^۹. به گفته استفن راج - اقتصاد دان ارشد و مدیر بررسی اقتصاد جهانی مورگان استانلی، در طول ۱۹۹۴ تا اواسط ۲۰۰۳ «۶۵٪

افزایش روزافزون سرمایه گذاری خارجی در جدول یک مشخص است که رشد سریع سرمایه گذاری خارجی در چین را نشان می دهد که از سال های اول ۱۹۹۰ آغاز شد. در ۲۰۰۲ چین به صورت بزرگترین دریافت کننده سرمایه گذاری خارجی در جهان درآمد. در ضمن همان گونه که در جدول شماره ۲ مشاهده می شود چین تنها کشور آسیای شرقی است که هم چنان مورد توجه سرمایه گذاران خارجی است.

2. The Economist, 2004, p. 4

3. Lee, 2004, p.1

4. The Economist, 2004, p. 3

5. Hart-Landsberg and Burkett, 2005a, chapter 2.

6. Naughton 1996, p. 11

۷. در موارد مکرر کوشش وزارت مالیه برای یک سان سازی نرخ مالیات در سطح مالیات شرکت های چینی با مخالفت وزارت بازرگانی به جایی نرسید چون وزارت بازرگانی نمی خواهد شرکت های خارجی را از چین برماند. بنگرید به هوانگ ۲۰۰۵

8. Hart-Landsberg and Burkett, 2005a, p. 48

9. Hart-Landsberg and Burkett, 2005a, p. 125, Gilboy 2004.

کار ارزان و اندازه چشمگیر اقتصاد باعث می‌شود که چین می‌تواند هم چنان سرمایه‌گذاری خارجی جذب کرده و کالاهای صادراتی ارزان تولید نماید. از سوی دیگر نظر به این که تولیدات چین برای بازارهای خارجی به شدت به واردات وابسته است، این رشد به نوبه خود باعث ایجاد تقاضا برای کالاهای و خدماتی می‌شود که از سوی کشورهای دیگر تولید می‌شود. در نتیجه دولت‌هایی که اجازه می‌دهند تا نیروهای بازار اقتصادشان را در راستای فعالیت‌های اقتصادی چین تجدید ساختار نمایند، با فرصت‌های سرمایه‌گذاری و اشتغال با ارزش افزوده بالا برای جمعیت خود روبرو خواهند شد

شد.^{۱۵} اقتصاددانان مکتب رسمی مدعی‌اند که تجربه کشورهای آسیای جنوب شرقی به واقع نشان دهنده درستی بررسی مثبت‌شان از رشد اقتصادی چین است. آن‌ها تجربه کشورهای آسیای جنوب شرقی را به صورت ویژه‌ای مربوط می‌دانند چون آن کشورها هم با تکیه بر تولید برای بازارهای خارجی - تولید برای صادرات - رشد اقتصادی‌شان را به جلو برده‌اند.

جدول شماره ۳ نشان دهنده یک شیوه مهم از تأثیر گذاری دگرسانی اقتصادی چین بر فعالیت‌های اقتصادی کشورهای آسیای جنوب شرقی است. این جدول نشان می‌دهد که چین صادرات محصولات صنعتی خود را از این کشورها (به استثنای ژاپن) به دو بازار عمده بین‌المللی دیگر یعنی آمریکا و اتحادیه اروپا تغییر جهت داده است. و در عکس‌العمل به این تغییری که در صادرات چین پیش آمد، دیگر کشورهای منطقه نیز صادرات خود را از این دو بازار عمده تغییر جهت داده‌اند. فرنال و لوانگانی برای بررسی توان رقابتی چین در بازارهای آمریکا کشورهای این منطقه را به سه گروه تقسیم کردند. چین و هنگ کنگ، کشورهای تازه صنعتی شده (کره جنوبی، سنگاپور، تایوان) و کشورهای آسیای ۴ (اندونزی، مالزی، فیلیپین، تایلند). در تحقیق



خویش، این دو محقق متوجه شدند که سهم گروه چین از کل صادرات کشورهای این سه گروه به آمریکا که در ۱۹۸۹ فقط یک چهارم بود در ۲۰۰۲ به نصف رسید.^{۱۶}

یک بررسی مفصل‌تر با توجه به این تغییرات در سطح صنایع مختلف حتی روشنگرانه‌تر است و نشان می‌دهد که چین تقریباً در همه رشته‌های صنعت

از کل افزایش در صادرات چین» متعلق به «واحدهای تولیدی شرکت‌های فراملیتی جهانی و شرکت‌های شریک با بنگاه‌های کشورهای صنعتی جهان» است.^{۱۷} در نتیجه این تغییرات، سهم صادرات در تولید ناخالص داخلی چین هم از ۱۶٪ در ۱۹۹۰ به ۳۶٪ در ۲۰۰۳ رسید.^{۱۸} در نتیجه رشد اقتصادی چین به طور روزافزونی به فعالیت‌های صادراتی این شرکت‌های فراملیتی وابسته شده است. در واقع، به گفته مرکز اطلاعاتی دولتی چین، ۳۵ درصد از رشد اقتصاد کشور در ۲۰۰۵ نتیجه خالص صادرات است که از سال‌های دیگر بسیار بیشتر شده است.^{۱۹}

۲- چین و اقتصاد جهان: ماریج دلیسند رشد

برخلاف بسیاری از مردم زحمتکش و کمپانی‌ها در کشورهای دیگر که تهاجم صادرات سالار چین را خطری برای بقای اقتصادی خود می‌دانند، تحلیل‌گران اقتصاد رسمی چین را به صورت یک مرکز تازه رشد اقتصادی می‌بینند که می‌تواند برای تجدید ساختار اقتصاد بین‌المللی مفید بوده و به نفع مردم در کشورهای فقیر و غنی باشد.^{۲۰} در میان عمده‌ترین دلایل این افراد، می‌توان به ادغام اقتصاد چین در اقتصاد جهانی و به عرضه نامحدود عرضه کار ارزان آن اشاره کرد. نشریه اکونومیست توضیح می‌دهد:

«اولاً، برای یک اقتصادی به این بزرگی (چین) به طور غیر عادی به روی تجارت و سرمایه‌گذاری باز است. جمع صادرات و واردات چین امسال احتمالاً معادل ۷۵٪ تولید ناخالص داخلی آن خواهد شد که در مقایسه با دیگر اقتصادهای بزرگ، مثل آمریکا، ژاپن، هندوستان و برزیل که سهمشان ۳۰٪ یا کمتر است، بسیار بیشتر است. در مورد ژاپن، بیشترین مقدار زمانی بود که تجارت آن کشور معادل ۳۲٪ تولید ناخالص داخلی آن شد. به همین نحو ارزان کل سرمایه‌گذاری‌های انجام گرفته به وسیله شرکت‌های خارجی در چین معادل ۳۶٪ تولید ناخالص داخلی است و رقم مشابهش برای ژاپن فقط ۲٪ است. دومین نکته مهم این است که تولید کنندگان در چین به یک عرضه تقریباً نامحدود کار ارزان دسترسی دارند. بر اساس بعضی برآوردها، در مناطق روستائی چین حدوداً ۲۰۰ میلیون نفر بیکاری پنهان دارند که می‌توانند به صنعت منتقل شوند. جذب این نیروی کار مازاد حدوداً دو دهه طول خواهد کشید و نتیجه این که می‌توان میزان مزد پرداختی به کارگران نیمه ماهر را در سطح پائینی نگاه داشت (در حال حاضر مزدشان ساعتی ۵۰ سنت است). ژاپن و کره جنوبی درست به عکس نیروی کار روستائی شان را خیلی سریع‌تر جذب کرده‌اند»^{۲۱}

به عبارت دیگر، کار ارزان و اندازه چشمگیر اقتصاد باعث می‌شود که چین می‌تواند هم چنان سرمایه‌گذاری خارجی جذب کرده و کالاهای صادراتی ارزان تولید نماید. از سوی دیگر نظر به این که تولیدات چین برای بازارهای خارجی به شدت به واردات وابسته است، این رشد به نوبه خود باعث ایجاد تقاضا برای کالاهای و خدماتی می‌شود که از سوی کشورهای دیگر تولید می‌شود. در نتیجه دولت‌هایی که اجازه می‌دهند تا نیروهای بازار اقتصادشان را در راستای فعالیت‌های اقتصادی چین تجدید ساختار نمایند، با فرصت‌های سرمایه‌گذاری و اشتغال با ارزش افزوده بالا برای جمعیت خود روبرو خواهند

10. Roach 2003

11. Hart-Landsberg and Burkett, 2005a, p.121, Roach, 2005

12. People's Daily Online 2005b.

۱۳. برای بحث مفصل در باره خوش بینی اقتصاددانان رسمی درباره چین بنگرید به برکت و هارت لنزبرگ، ۲۰۰۰ صفحات ۳۶-۳۱ و همین‌طور هارت لنزبرگ و برکت ۲۰۰۵ فصل چهارم، نشریه اکونومیست در گزارش ویژه خود در ۲۰۰۴ بخش‌های گوناگون نگرش رسمی را بطور بسیار جذابی در هم می‌آمیزد.

۱۴. اکونومیست ۲۰۰۴، ص ۹

۱۵. همان، ص ۱۰

16. Fornald and Loungani, 2004, p. 2

جدول شماره ۴، سهم صادرات در بازارهای امریکا به درصد کشورهای NIES

کشورهای کانداکتر	لیس و کش	وسایل منزل	ابزارهای مفرج	ابزارهای سرگرم کننده در منزل
چین و هنگ کنگ				
۱۹۸۹	۷	۲۶	۲۴	۲۸
۲۰۰۲	۲۴	۶۹	۶۷	۵۳
کشورهای NIES*				
۱۹۸۹	۱۲	۵۲	۶۶	۵۷
۲۰۰۲	۴۲	۱۲	۲۲	۱۱
ASEAN4 ^۸				
۱۹۸۹	۲۱	۱۲	۱۰	۵
۲۰۰۲	۲۳	۲۰	۱۱	۶
واردات از آسیا ۲۰۰۲ میلیارد دلار	۶۷.۸	۴۱.۱	۳۸.۸	۱۹.۲
۱۷.۱				

شامل کره جنوبی، سنگاپور، و تایوان
 ASEAN4^۸ شامل اندونزی، مالزی، فیلیپین، تایلند
 این جدول ۵ صنعت عمده از نظر میزان واردات امریکا از این کشورها را نشان می‌دهد. سهم این سه گروه کشورها در هر سال مساوی ۱۰۰ است.
 منبع: Fernald and Loungani, ۲۰۰۴, p. ۲

هولست و ویس هم در بررسی‌شان درباره تأثیرات رشد صادرات چین در طول ۱۹۹۵-۲۰۰۰ بر کشورهای تایلند، اندونزی، فیلیپین، مالزی و سنگاپور به نتایج مشابهی رسیدند. آن‌ها نتیجه گرفتند که این کشورها «بخش قابل توجهی از بازارهای صادراتی خود را در امریکا و ژاپن - به نفع چین - از دست داده‌اند. و به نظر می‌رسد که این کاهش بازار در عرصه هائی بیشتر است که این کشورها در آن‌ها تخصص داشته‌اند».^{۱۸}

با وجود این روندها، اقتصاددانان جریان رسمی همان گونه که در بالا دیدیم هم چنان بر این باورند که رشد چین موجب تجدید ساختار موفقیت آمیز و رشد فعالیت‌های اقتصادی کشورهای این منطقه شده است. لال و البالادیجو در تأیید این نتیجه گیری شواهدی یافته‌اند که نشان دهنده تغییر ترکیب صادراتی کشورهای آسیای جنوب شرقی است.^{۱۹} کشورهاست.

جدول شماره ۵ نشان می‌دهد که درحالی که درصد صادرات کالاهای صنعتی پیشرفته چین در طول ۱۹۹۰-۲۰۰۰ به شدت افزایش یافته است دیگر کشورهای آسیای جنوب شرقی هم توانستند که تخصص خود را در تولید این نوع محصولات افزایش بدهند. در بعضی موارد توفیقشان حتی از چین هم بیشتر بود. برای نمونه سنگاپور سهم خود را از صادرات این محصولات در این فاصله از ۳۹،۱٪ به ۶۱،۲٪ افزایش داد.



به صورت یک صادر کننده عمده در آمده است.^{۱۷} این روند را در جدول شماره ۴ مشاهده می‌کنید که سهم تغییر یابنده صادرات این سه گروه را در پیوند با ۵ صنعت عمده از نظر میزان واردات امریکا از این کشورها نشان می‌دهد. برای مثال در حالی که سهم گروه چین از صادرات کامپیوتر و سیمی کانداکترها در ۱۹۸۹ فقط ۷٪ بود میزانش در ۲۰۰۲ به ۲۴ درصد رسید درحالیکه سهم کشورهای تازه صنعتی شده در طول همین مدت از ۷۲٪ به ۴۲٪ کاهش یافت.

جدول شماره ۳
 جهت صادرات صنعتی، درصد از مقدار کل
 ژاپن و آسیای جنوب شرقی شامل همه این کشورهاست منهای ژاپن به اضافه هنگ کنگ و ویتنام

کشور صادر کننده	ژاپن	امریکا	اتحادیه اروپا	ژاپن و آسیای جنوب شرقی	کل صادرات به میلیارد دلار
چین					
۱۹۹۲	۹.۱	۱۱.۱	۹.۵	۵۷.۹	۶۵.۵
۱۹۹۶	۱۷.۸	۲۰.۲	۱۴	۳۲.۲	۱۱۳.۶
۲۰۰۰	۱۵.۱	۲۲.۹	۱۶.۷	۲۹.۹	۲۱۵.۵
مالزی					
۱۹۹۲	۷.۷	۲۷.۱	۱۸	۳۹.۵	۲۵.۹
۱۹۹۶	۱۱.۱	۲۳	۱۵.۱	۴۲.۷	۵۸.۷
۲۰۰۰	۱۱.۳	۲۴.۵	۱۵.۱	۳۹.۸	۷۸.۳
تایلند					
۱۹۹۲	۱۴	۲۶.۴	۲۱.۳	۲۲.۷	۲۱.۵
۱۹۹۶	۱۵.۷	۱۹.۶	۱۹.۶	۲۲.۵	۲۸.۲
۲۰۰۰	۱۴.۹	۲۲.۹	۱۷.۷	۲۲.۷	۵۰.۹
سنگاپور					
۱۹۹۲	۵.۵	۲۶.۴	۱۹	۲۵	۴۸.۱
۱۹۹۶	۷.۷	۲۱.۷	۱۴.۸	۲۵	۱۰۳.۴
۲۰۰۰	۷.۵	۱۹.۷	۱۴.۶	۴۷.۳	۱۱۷.۱
اندونزی					
۱۹۹۲	۱۲.۷	۱۷.۹	۲۱.۹	۳۱.۸	۱۵.۸
۱۹۹۶	۱۵.۹	۱۸.۴	۱۹.۳	۳۰.۷	۲۵.۲
۲۰۰۰	۱۳.۳	۱۹.۳	۱۸.۵	۲۲.۴	۲۲.۷
فیلیپین					
۱۹۹۲	۱۳.۱	۶۵.۵	۴.۸	۱۲.۱	۵.۸
۱۹۹۶	۱۶.۱	۳۷.۱	۱۷.۴	۲۲.۷	۱۶.۹
۲۰۰۰	۱۳.۷	۴۱.۱	۱۸.۳	۲۲.۷	۲۴.۸
کره					
۱۹۹۲	۱۱.۷	۲۵.۹	۱۲.۳	۲۳.۹	۶۶.۳
۱۹۹۶	۹.۲	۱۹	۱۳.۶	۳۳.۶	۱۰۹.۷
۲۰۰۰	۹	۲۲.۹	۱۵.۳	۳۱.۵	۱۴۸.۳
تایوان					
۱۹۹۲	۱۰.۵	۲۷.۱	۷.۳	۲۶.۵	۵۴.۹
۱۹۹۶	۹.۲	۱۴.۹	۱۴.۹	۳۹.۴	۱۱۴.۸
۲۰۰۰	۱۰.۳	۲۶.۴	۱۸.۳	۳۷.۱	۱۵۹.۷
ژاپن					
۱۹۹۲	۲۹.۳	۴۰.۸	۴۱.۱	۳۱.۱	۲۱۲.۸
۱۹۹۶	۲۸.۶	۱۶.۲	۴۰.۷	۳۷.۷	۲۷۲.۷
۲۰۰۰	۲۱.۲	۱۷.۱	۳۸.۲	۳۵.۱	۲۲۵.۱

منبع: Athjkorala, ۲۰۰۳, A-۱, pp ۴۰-۱

18. Holst and Weiss, 2004, p. 1256

19. Lall and Albaladejo, 2004

۱۷. همان جا

کشور	کالاهای ابتدائی	صنعتی پائین	صنعتی متوسط	صنعتی پیشرفته
چین				
۱۹۹۰	۱۴.۳	۵۱.۹	۲۶.۹	۶.۹
۲۰۰۰	۹.۵	۴۴.۹	۲۱.۲	۲۴.۴
سنگاپور				
۱۹۹۰	۲۷.۸	۹.۶	۲۳.۴	۳۹.۱
۲۰۰۰	۱۴.۹	۶.۵	۱۷.۴	۶۱.۲
فیلیپین				
۱۹۹۰	۳۷.۶	۳۳.۷	۱۲.۹	۱۵.۸
۲۰۰۰	۶.۵	۱۱.۹	۱۱.۶	۷۰
مالزی				
۱۹۹۰	۳۱.۹	۱۴.۸	۱۸	۳۵.۳
۲۰۰۰	۱۳.۱	۹.۶	۱۷.۸	۵۹.۴
تایلند				
۱۹۹۰	۲۴.۲	۴۰.۱	۱۵.۱	۲۰.۶
۲۰۰۰	۱۸.۴	۲۱.۵	۲۳.۸	۳۶.۳
اندونزی				
۱۹۹۰	۵۴.۲	۳۴.۶	۱۱.۳	۱.۹
۲۰۰۰	۳۳.۷	۳۱.۳	۱۷.۵	۱۷.۴
کره				
۱۹۹۰	۷.۱	۴۰	۳۱.۳	۲۱.۶
۲۰۰۰	۱۱.۷	۱۷.۱	۳۴	۳۷.۱
تایوان				
۱۹۹۰	۶.۹	۴۱.۳	۲۶.۱	۲۵.۷
۲۰۰۰	۱.۴	۲۳.۸	۲۵.۵	۴۶.۳

کشور	۱۹۹۰	۲۰۰۰
ژاپن - جمع کل	-۲.۹	-۳.۴
کالاهای ابتدائی	۰.۷	۱.۹
صنعتی پائین	۰.۸	۱۲.۷
صنعتی متوسط	-۳.۱	-۱۱.۴
صنعتی پیشرفته	-۱.۳	-۶.۶
کشورهای تازه صنعتی شده	-۱.۴	-۳.۲
کالاهای ابتدائی	۰.۰۷	-۴
صنعتی پائین	-۰.۳	-۴.۶
صنعتی متوسط	-۰.۹	-۱۴.۹
صنعتی پیشرفته	-۰.۲	-۸.۶
هنگ کنگ	۱۰.۵	۳۲.۶
کالاهای ابتدائی	۱.۴	۱.۹
صنعتی پائین	۷.۴	۱۶.۵
صنعتی متوسط	۱.۵	۴.۹
صنعتی پیشرفته	۰.۲	۹.۲
بیرهای نوین	۰.۳	-۴.۲
کالاهای ابتدائی	-۰.۳	-۲.۲
صنعتی پائین	۰.۳	۱
صنعتی متوسط	۰.۱	۰.۰۷
صنعتی پیشرفته	۰.۰۸	-۳.۱
هنگ کنگ+آسیای جنوب شرقی	-۴	-۴.۰
کالاهای ابتدائی	۰.۵	-۴.۴
صنعتی پائین	۰.۹	۹.۱
صنعتی متوسط	-۳.۹	-۲۶.۲
صنعتی پیشرفته	-۱.۵	-۱۸.۳

کشورهای تازه صنعتی شده: کره جنوبی، تایوان، سنگاپور
بیرهای نوین: اندونزی، مالزی، فیلیپین و تایلند
منبع: لال و البالادیجو، ۲۰۰۴ ص ۱۴۵۶

ترکیب تجارت منطقه ای اخیر هم با این تحولات همخوانی دارد. همان طور که تایمز آسیا گزارش کرد، «در سال گذشته (۲۰۰۳) چین ۴۰-۵۰ درصد صادرات آسیا را جذب کرد همه رشد صادرات تایوان و فیلیپین و بیش از ۵۰ درصد از رشد صادرات ژاپن، مالزی، کره جنوبی و استرالیا در تجارت با

کالاهای ابتدائی (Resource based) شامل مواد غذایی، تنباکو، محصولات چوبی، محصولات پالایشگاه نفت، رنگ، چرم، سنگهای قیمتی، و محصولات شیمیایی ارگانیک

صنعتی پایین: شامل منسوجات، لباس، کفش، دیگر محصولات چرمی، اسباب بازی، محصولات فلزی ساده، پلاستیک ساده، مبلمان، محصولات شیشه ای صنعتی میانه: شامل، اتومبیل، محصولات شیمیایی صنعتی، ماشین آلات، کالاهای الکتریک و الکترونیکی.

صنعتی بالا: شامل محصولات الکتریک و الکترونیکی پیچیده، ابزارهای دقیق، محصولات شیمیایی آلی و دارویی

منبع لال و البالادیجو ۲۰۰۴ ص ۱۴۴۶

نکته دیگری که در مباحث اقتصاددانان رسمی اهمیت زیادی دارد این است که بازار جدید برای این صادرات محصولات صنعتی بالا از چین و کشورهای آسیای جنوب شرقی به مقدار روزافزونی همین کشورها و به خصوص چین است. جدول شماره ۶ نشان می دهد که در طول دهه ۱۹۹۰ کسری تراز پرداخت های چین با کشورهای آسیای جنوب شرقی (منهای هنگ کنگ) از ۴ میلیارد دلاری به ۴۰ میلیارد دلار افزایش یافت. اگر بخواهیم به کشورهایی که لال و البالادیجو «بیرهای نوین» (اندونزی، مالزی، فیلیپین و تایلند) می نامند اندکی دقیق تر بنگریم متوجه می شویم که این کشورها کسری ۰.۳ میلیارد دلاری تراز پرداخت های خود را با چین به مازاد تراز پرداخت هائی معادل ۴.۲ میلیارد دلار دگرسان کردند. و این مازاد هم عمدتاً بر اساس تجارت روی محصولات صنعتی پیشرفته بود. به همین شکل کشورهای تازه صنعتی شده (کره، تایوان، سنگاپور) نیز مازاد تراز

تائید می‌شود که سهم صادرات قطعات و کالاهای واسطه ای فقط ۱۷,۹٪ رشد کل صادرات چین در طول ۱۹۹۲-۲۰۰۰ بود ولی ۴۲٪ رشد کل واردات چین را رشد واردات قطعات و کالاهای واسطه ای به چین تشکیل می‌دهد است.^{۲۳} بنابراین مشاهده می‌کنیم که فعالیت اقتصادی در کشورهای آسیای جنوب شرقی به طور روزافزونی بر تولید و تجارت قطعات و کالاهای واسطه ای دریک شبکه تولیدی از نظر منطقه ای شکل گرفته متمرکز شده است.

جدول ۷

کل تجارت به نسبت تولید ناخالص داخلی به درصد

کشور	۱۹۹۰	۲۰۰۲	۲۰۰۳
چین	۲۹.۷	۴۹.۴	۶۰.۶
هنگ کنگ	۲۱۸.۲	۲۵۴.۹	۲۹۰.۹
کره	۵۳.۴	۵۷.۵	۶۱.۵
تایوان	۷۴.۲	۸۴	۹۱.۷
اندونزی	۴۳.۵	۵۲.۹	
مالزی	۱۳۹.۲	۲۱۳.۵	۱۹۴
فیلیپین	۴۸.۲	۸۷.۱	۸۵.۴
سنگاپور	۲۹۸.۴	۲۷۳.۹	۳۰۱.۵
تایلند	۶۶.۵	۱۰۶.۳	۱۱۰.۹

منبع: بانک توسعه آسیا، ۲۰۰۴ ص ۸۳

الگوی تجارت کشورها که در جدول شماره ۹ آمده است شاهد دیگری بر ظهور چین به عنوان سکوی صادرکننده کالاهای نهایی است. توجه داشته باشید که به استثنای اندونزی، سهم صادرات قطعات و کالاهای واسطه ای به وسیله دیگر کشورهای آسیای جنوب شرقی افزایش چشمگیری داشته است. برای در طول ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ درصد قطعات و کالاهای واسطه ای از کل صادرات مالزی به چین از ۶,۴٪ به ۵۰,۶٪ افزایش یافت. در مورد کره جنوبی، این تغییر از ۸,۱٪ به ۲۶,۷٪ رسید. بعلاوه جدول شماره ۹ هم چنان نشان می‌دهد که به استثنای اندونزی، چین تنها کشوری است که عمدتاً کالاهای نهایی به امریکا، ژاپن و اتحادیه اروپا صادر می‌کند. نکته دیگری که روشنگر فرایند انباشت بین‌المللی است این نکته است که تجارت قطعات و کالاهای واسطه ای روی گروه SITCV - ماشین آلات و ابزارهای حمل و نقل و در این گروه عمدتاً صنایع الکتریک و الکترونیکی متمرکز است. به علاوه « بین کشورهای آسیای جنوب شرقی تفاوت کمی از نظر ترکیب تجاری شان وجود دارد»^{۲۴}

۳- پویایی تجدید ساختار منطقه ای

این دیدگاه که چین به عنوان یک نمونه موفق ملی بر اساس صادرات روزافزون می‌تواند به عنوان لنگری برای رشد جهانی و منطقه ای باشد به شدت گمراه کننده است. واقعیت این است که چین و کشورهای آسیای جنوب شرقی به طور مشترک و به واقع با یک تجدید ساختار بین‌المللی بینگاه‌های بین‌المللی که کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری را چه در این منطقه و چه در مناطق دیگر هم در بر می‌گیرد شکل تازه ای پیدا می‌کنند. این پویا مشوق وابستگی بیشتر تجاری و گسترش فزون‌تر فرایندهای تولیدی بین‌المللی به هم پیوسته شده است و در این میان، چین به عنوان پردازش کننده قطعات صنعتی که از کشورهای همسایه وارد می‌شود عمل می‌کند و هم چنین به صورت سکوی نهایی صادرات روزافزون این منطقه به بیرون از این منطقه درآمده است. این فرایند هم چنین کارگران ملت‌های مختلف را به نفع سرمایه بین‌المللی و وابستگان بومی‌شان در این منطقه در برابر یک دیگر قرار داده و در نتیجه موجب تعمیق بهره‌کشی، وخیم تر شدن توسعه ناموزون و مصائب تولید مازاد شده است.

چند گرایش برای روشن شدن این تحولات مفیدند. اولاً همان گونه که در جدول شماره ۷ مشاهده می‌کنیم در طول ۱۹۹۰-۲۰۰۳ رشد قابل توجهی در نسبت تجارت کشورهای آسیای جنوب شرقی (واردات به اضافه صادرات) به تولید ناخالص داخلی اتفاق افتاده است که نشان می‌دهد سهم بیشتری از فعالیت‌های اقتصادی این کشورها با پویا بین‌المللی شکل گرفته است که در این میان چین بیشتری رشد را تجربه کرده است. ثانیاً، همان طور که جدول شماره ۸ نشان می‌دهد بخش روزافزونی از این تجارت قطعات یدکی و واسطه ای است.^{۲۱} برای ۶ کشور آسیای جنوب شرقی - اندونزی، تایلند، سنگاپور، فیلیپین، مالزی و ویتنام - رشد صادرات قطعات به واقع ۵۵٪ کل رشد صادرات از این کشورها در طول ۱۹۹۲-۲۰۰۰ بوده است. رشد واردات قطعات و کالاهای واسطه ای هم معادل ۶۸,۲٪ کل رشد واردات کلی این کشورها بود^{۲۲} کشورهای تازه صنعتی شده هم همین تجربه را داشته‌اند. نقش متفاوت چین به عنوان عمده‌ترین تولید کننده کالاهای نهایی با این واقعیت



20. Keliher, 2004

۲۱. تجارت در قطعات و کالاهای واسطه ای که در این مقاله مورد نظر است فقط با تجارت دو دسته از این محصولات براساس طبقه بندی SITC اندازه گیری می‌شود. SITCV که شامل ماشین آلات و وسایل حمل و نقل می‌شود و SITCA که شامل دیگر گروه هاست. با این همه در طول ۱۹۹۲-۲۰۰۰ تقریباً ۷۰٪ تجارت صنعتی جهان شامل این دو گروه بوده است. هم چنین این دو گروه شامل محصولاتی است که از طریق فعالیت های نظام مونتاژی جهانی تولید می‌شوند. بنگرید به ائو کورا، ۲۰۰۳ ص ۱۰

22. Athukorala, 2003, table 4, pp 30-1

23. Ibid

24. Athukorala, 2003, p.14

جدول ۸
سهم قطعات و کالاهای واسطه ای در صادرات و واردات صنعتی

کشور	کل صادرات صنعتی	صادرات قطعات و	کل واردات صنعتی	فرد واردات قطعات و
چین	۱۹۹۲	۶۵.۵	۶۰.۳	۱۹.۵
۱۹۹۶	۱۲۳.۶	۹.۸	۱۰۴.۵	۲۱.۱
۲۰۰۰	۲۱۵.۵	۱۵.۵	۱۶۰.۳	۲۳.۵
مالزی	۱۹۹۲	۲۵.۹	۳۱.۲	۳۷.۹
۱۹۹۶	۵۸.۷	۵۲.۶	۶۶.۱	۵۷.۵
۲۰۰۰	۷۸.۳	۵۹.۷	۶۶	۵۸.۸
تایلند	۱۹۹۲	۲۱.۵	۲۷.۵	۲۶.۵
۱۹۹۶	۳۸.۵	۲۳.۵	۵۱.۹	۳۲.۹
۲۰۰۰	۵۰.۹	۳۵.۸	۵۸.۳	۵۵.۳
سنگاپور	۱۹۹۲	۵۸.۱	۵۳.۲	۴۲
۱۹۹۶	۱۰۳.۵	۳۹.۷	۱۰۵.۹	۵۲.۸
۲۰۰۰	۱۱۷.۱	۵۹.۶	۱۰۸.۱	۵۱.۷
اندونزی	۱۹۹۲	۱۵.۸	۱۹.۳	۲۰.۵
۱۹۹۶	۲۵.۲	۷.۵	۲۸.۳	۲۳.۸
۲۰۰۰	۳۳.۷	۱۵.۲	۱۸.۹	۱۹.۵
فیلیپین	۱۹۹۲	۵.۸	۷.۴	۳۲.۶
۱۹۹۶	۱۶.۹	۵۲.۵	۲۵.۳	۵۳.۶
۲۰۰۰	۳۵.۸	۶۵	۲۵.۷	۵۵.۱
کره	۱۹۹۲	۶۶.۳	۱۷.۸	۲۶.۷
۱۹۹۶	۱۰۹.۷	۲۵.۲	۹۰.۵	۲۷.۵
۲۰۰۰	۱۵۸.۳	۳۰.۶	۹۳.۱	۳۸.۹
لائوس	۱۹۹۲	۵۲.۹	۲۰.۱	۲۷.۶
۱۹۹۶	۱۱۵.۸	۲۸.۸	۶۰.۵	۳۵
۲۰۰۰	۱۵۰.۷	۳۷.۸	۹۳.۶	۳۷.۳
ژاپن	۱۹۹۲	۳۱۲.۸	۲۲.۹	۹۹.۲
۱۹۹۶	۳۷۵.۷	۳۰.۳	۱۸۵.۵	۱۹.۳
۲۰۰۰	۵۳۵.۱	۳۰.۶	۲۰۹.۲	۲۵.۲

جدول ۹: سهم قطعات و کالاهای واسطه ای در تجارت در شماری از کشورها
کشورهای آسیای جنوب شرقی: شامل مالزی، سنگاپور، اندونزی، فیلیپین، ویتنام

سهم قطعات و کالاهای واسطه ای در صادرات	چین	کشورهای آسیای جنوب شرقی	امریکا	ژاپن	اتحادیه اروپا
چین	۱۹۹۲	۸.۲	۲.۲	۶.۲	۲.۸
۱۹۹۶	۱۷.۷	۷.۲	۱۱.۸	۶	۶
۲۰۰۰	۲۹	۹.۱	۱۵.۲	۱۰.۸	۱۰.۸
مالزی	۱۹۹۲	۶.۲	۲۵.۲	۲۲.۶	۲۵.۵
۱۹۹۶	۱۶.۱	۵۷.۱	۲۰.۹	۲۵.۲	۲۴
۲۰۰۰	۵۰.۶	۶۵.۲	۲۷.۶	۲۰.۵	۱۶.۸
تایلند	۱۹۹۲	۶.۸	۵۷.۲	۱۷.۲	۲۵.۹
۱۹۹۶	۲۹.۲	۲۲.۲	۱۶.۲	۲۰	۱۶.۲
۲۰۰۰	۵۲	۵۶.۹	۲۶.۲	۲۷.۶	۲۲.۲
سنگاپور	۱۹۹۲	۲۲.۱	۳۷.۶	۲۸.۱	۳۷.۶
۱۹۹۶	۴۱.۹	۲۸.۳	۳۸.۵	۳۷.۹	۳۸.۸
۲۰۰۰	۵۰.۳	۵۶.۲	۴۶.۲	۴۱.۱	۴۷.۷
اندونزی	۱۹۹۲	۰	۷.۶	۲.۲	۵.۲
۱۹۹۶	۱.۱	۱۹.۵	۲.۲	۷.۲	۴
۲۰۰۰	۵.۷	۳۱.۲	۹.۲	۲۰.۸	۶.۷
فیلیپین	۱۹۹۲	۱.۸	۶۲.۲	۲۶	۱۶.۸
۱۹۹۶	۱۷.۶	۸۲.۵	۴۲.۲	۲۸.۹	۵۶
۲۰۰۰	۸۱.۸	۸۷.۵	۵۲	۵۲.۸	۶۶.۵
کره	۱۹۹۲	۸.۱	۲۸.۸	۲۰.۲	۱۸.۲
۱۹۹۶	۱۴.۱	۴۰.۲	۳۷.۷	۲۲.۵	۲۴.۸
۲۰۰۰	۲۶.۷	۵۰	۳۰.۵	۳۹.۷	۲۶.۲
لائوس	۱۹۹۲	۱۸.۲	۲۶.۸	۱۸.۶	۲۱.۲
۱۹۹۶	۱۷.۱	۲۲.۱	۲۷.۲	۲۷.۶	۲۷.۲
۲۰۰۰	۲۹.۸	۲۸.۹	۳۲.۸	۴۱.۶	۲۵
ژاپن	۱۹۹۲	۱۱.۷	۲۲.۲	۲۵.۷	۱۹.۲
۱۹۹۶	۲۲.۵	۲۰.۶	۳۱.۹	۲۶.۵	۲۶.۵
۲۰۰۰	۲۲.۸	۲۶.۸	۲۷.۵	۲۷.۶	۲۷.۶

منبع: Athukorala, ۲۰۰۳, Table A-۲, pp ۴۸-۹

تا به همین جا روشن شد که تولید کشورهای آسیای جنوب شرقی برای صادرات- که خود بخش قابل توجهی از کل تولید است- بطور روز افزونی روی قطعات و کالاهای واسطه ای متمرکز شده است که به نوبه به میزان زیادی فاقد اساس تولید ملی در این اقتصادهاست. وجه دیگر این است که روی فعالیت‌های محدود در چند صنعت محدود که مشخصا در پیوند با نیازهای تغییر یابنده شبکه تولیدی بنگاه‌های بین‌المللی قرار دارند تمرکز دارد. به این ترتیب تعجبی ندارد که سهم تجارت کشورهای آسیای جنوب شرقی با کشورهای این منطقه به طور قابل توجهی افزایش یافته است. ولی نه این که این تحولات ترجمان استقلال و توازن در منطقه باشد- آن گونه که اقتصاددانان رسمی ادعا می‌کنند- بلکه این فعالیت‌های تجاری به یک فرایند انباشت منطقه‌ای مشروط است که اگرچه لنگرگاهش در چین است ولی برای فروش نهایی بیشتر از همیشه به خارج از این منطقه، به خصوص امریکا و اتحادیه اروپا وابستگی دارد.

اگر بین کل تجارت و تجارت کالاهای نهایی (یعنی کل تجارت محصولات صنعتی منهای تجارت قطعات و کالاهای واسطه ای) تفکیک قائل شویم

منبع: Athukorala, ۲۰۰۳, Table A-۱, pp ۴۰-۳ and Table A-۲, pp ۴۸-۵۰

در سال ۲۰۰۰ بیش از ۶۰٪ صادرات نهایی از کشورهای در حال توسعه آسیای جنوب شرقی در کشورهای بیرون از منطقه آسیای جنوب شرقی به فروش رفت که نسبت به سال ۱۹۹۲ که میزان اش ۵۵٪ افزایش نشان می‌دهد. برای کشورهای SEAN هم وضع به همین صورت است. به سخن دیگر می‌توان گفت که چین در حال حاضر، نقطه نهایی یک فرایند تولیدی بین‌المللی است که مددکار دورنمای توسعه اقتصادی پایدار کشورهای آسیای جنوب شرقی نیست.

می‌آید که اقتصاد امریکا بتواند این کسری عظیم و روزافزون را حفظ نماید. با این همه، هرگونه اختلالی در این ترکیب تجارتي، بر فرایند رشد و عرضه کالاهای آسیای شرقی تأثیرات منفی خواهد گذاشت. گفتن دارد که مشکلات دینامیک انباشت در این منطقه عمیق‌تر از آنی است که با توجه به این عدم توازن تجارتي به نظر می‌آید. این نظام تولید منطقه ای که بر اساس اقتصاد چین بنا شده است، هم چنین فعالیت‌های اقتصادی منطقه را از برآوردن نیازهای کارگران آسیای جنوب شرقی دور می‌کند. اگرچه به نظر می‌رسد که این نظام، تولید با ارزش افزوده بالا را امکان پذیر ساخته است،

بعضی از اقتصاددانان جریان رسمی می‌دانند که فرایند رشد منطقه ای در شرق آسیا امروزه به تجارت قطعات وابسته است. آن‌ها می‌گویند که این تحولی مثبت است که نشان دهنده نیاز به رهاسازی بیشتر تجارت بین‌المللی، مالیه و سرمایه گذاری مستقیم خارجی است. نظرشان این است که همین که از طریق شبکه های تولید جهانی شده، شماره بیشتری از کالاهای دارای ارزش افزوده بالا تولید می‌شوند، کشورهای بیشتری فرصت می‌یابند تا در تولیدشان مشارکت نموده و فعالیت اقتصادی خود را رونق بدهند. ولی برای این که این کشورها بتوانند از این پویایی بهره مند بشوند، حکومت‌هایشان باید وجود بازار کار منعطف و مزد رقابت آمیز را تضمین کرده، تعرفه‌ها را کاهش داده و به قرارهای محدود کننده تجارتي منطقه ای پایان داده، اقتصادشان را به روی سرمایه گذاری مستقیم خارجی باز کنند

ولی در واقع، نفع کشورهای منطقه که با یک دیگر درگیر رقابت اند تا جایگاه خویش را در این زنجیره تولید فرا-مرزی که از سوی کمپانی‌های فراملیتی کنترل می‌شود، تعیین نمایند، از نظر ارزش افزوده بالاتر، بسیار ناچیز است. برای مثال بر اساس یک بررسی که از سوی آنکتد انجام گرفت روشن شد که «مشارکت در زنجیره تولید بین‌المللی» اغلب موجب می‌شود تا «کشور میزبان در ساختار کنونی مزیت‌های نسبی محصور شود، در نتیجه، بهره گیری از مزیت‌های نسبی بالقوه ناشی از تولید با تکنولوژی برتر به تأخیر می‌افتد»^{۲۹} حتی در بعضی از کشورهای شرق آسیا که در بهره گیری از منافع ناشی از شرکت‌های فراملیتی موفق تر بوده‌اند، این محدودیت‌ها، به نگرانی‌های دامن زده است^{۳۰}. در گزارش آنکتد، دلایل متعددی برای این نگرانی‌ها ارایه شده است که از همه مهمتر به این قرارند:

- نظر به این که آن مجموعه تکنولوژی و مهارتی که در هر مکان لازم است، محدودتر می‌شود، و به علاوه، به هم پیوستگی‌های گوناگون فرا-مرزی به زبان بهم پیوستگی‌های بومی هر کشور گسترش می‌یابد، تأثیرات مثبت مشارکت در کتترات‌های دست دوم، یا میزبانی فعالیت‌های شرکت‌های فراملیتی کاهش می‌یابد. به علاوه، وقتی که تنها بخش کوچکی از کل زنجیره تولیدی درگیر است، شرکت‌های فراملیتی و طرف‌های قرارداد دیگر، انتخاب گسترده تری دارند- چون این فعالیت‌ها ماهیتی سیال دارند که در عمل، باعث می‌شود تا توان چانه زنی شرکت‌های فراملیتی در برابر کشورهای میزبان افزایش یابد. نتیجه این که احتمال دارد پی آمدش رقابت زیاد و ناسالم در میان کشورهای در حال توسعه باشد که برای جبران تغییراتی که در توان رقابتی شان پیش می‌آید، به شرکت‌های فراملیتی امتیازهای زیادی از نظر مالی و تجارتي می‌دهند. این وضعیت، موجب بیشتر شدن نابرابری در توزیع منافع

مشاهده می‌کنیم که اگرچه سهم منطقه در تجارت کل افزایش نشان می‌دهد سهم منطقه در تجارت تولیدات نهایی کاهش یافته است^{۳۱}. آن چه که روشن‌گرانه تر و مهم‌تر است تفاوت بین کل تجارت و تجارت نهایی در صادرات است. «در ۲۰۰۰ بیش از ۶۰٪ صادرات نهایی از کشورهای در حال توسعه آسیای جنوب شرقی در کشورهای بیرون از منطقه آسیای جنوب شرقی به فروش رفت که نسبت به سال ۱۹۹۲ که میزان اش ۵۵٪ افزایش نشان می‌دهد. برای کشورهای SEAN هم وضع به همین صورت است^{۳۲}. به سخن دیگر می‌توان گفت که چین در حال حاضر، نقطه نهایی یک فرایند تولیدی بین‌المللی است که مددکار دورنمای توسعه اقتصادی پایدار کشورهای آسیای جنوب شرقی نیست.

۴- پی آمدهای تجدید ساختار

بعضی از اقتصاددانان جریان رسمی می‌دانند که فرایند رشد منطقه ای در شرق آسیا امروزه به تجارت قطعات وابسته است. آن‌ها می‌گویند که این تحولی مثبت است که نشان دهنده نیاز به رهاسازی بیشتر تجارت بین‌المللی، مالیه و سرمایه گذاری مستقیم خارجی است. نظرشان این است که همین که از طریق شبکه های تولید جهانی شده، شماره بیشتری از کالاهای دارای ارزش افزوده بالا تولید می‌شوند، کشورهای بیشتری فرصت می‌یابند تا در تولیدشان مشارکت نموده و فعالیت اقتصادی خود را رونق بدهند. ولی برای این که این کشورها بتوانند از این پویایی بهره مند بشوند، حکومت‌هایشان باید وجود بازار کار منعطف و مزد رقابت آمیز را تضمین کرده، تعرفه‌ها را کاهش داده و به قرارهای محدود کننده تجارتي منطقه ای پایان داده، اقتصادشان را به روی سرمایه گذاری مستقیم خارجی باز کنند. برای همگون کردن قوانین بازرگانی، به خصوص در پیوند با دارائی‌های فکری- بر اساس معیارهای مدافع کمپانی‌ها که از سوی سازمان تجارت جهانی تدوین شده‌اند- بکوشند^{۳۳}. ما دلیلی نداریم تا فکر کنیم که این نظام تولید فراملیتی می‌تواند مدافع توسعه پایدار منطقه ای باشد. روشن‌ترین مشکلی که پیش می‌آید این است که دینامیک انباشت شرق آسیا به طور روزافزونی بر اساس صادرات به بیرون از این منطقه استوار است. به طور مشخص‌تر، همین که بخش بیشتری از فعالیت اقتصادی چین، - در نتیجه تولید منطقه ای- به صدور به امریکا وابسته می‌شود، نتیجه‌اش کسری تراز پرداخت‌های بیشتر امریکاست. از سال ۲۰۰۰، چین کشوری است که امریکا بیشتری میزان کسری تجارتي را با آن دارد. در سال ۲۰۰۰ کسری تراز تجارتي امریکا با چین فقط ۸۴ میلیارد دلار بود ولی در ۲۰۰۴ میزان این کسری به ۱۶۲ میلیارد دلار رسید. در طول همین مدت، کل کسری تراز پرداخت‌های امریکا از ۳۷۵ میلیارد دلار به ۶۱۸ میلیارد دلار افزایش یافت که معادل ۵,۳٪ تولید ناخالص داخلی است^{۳۴}. به نظر بعید



25. Athukorala, 2003, Table 5, p. 32

۲۶. کشورهای درحال توسعه آسیای جنوب شرقی، شامل چین، هنگ کنگ، اندونزی، مالزی، فیلیپین، سنگاپور، کره جنوبی، تایوان، تایلند و ویتنام است. Athukorala, ۲۰۰۲, p. ۱۸

27. Athukorala, 2003, pp. 8-9

28. US Department of Commerce, 2005

29. UNCTAD, 2002, p. 75

۳۰. همانجا

با وجود بالا بودن میزان مالکیت خارجی‌ها، در بررسی بانک جهانی در ۲۰۰۱ روشن شد که تنها ۱۵ درصد از بنگاه‌های تولیدی برای مشتریان خارجی خود کارهای طراحی هم انجام می‌دهند، که نشان می‌دهد این بنگاه‌ها به واقع، در یک فرایند باز تولیدی منقطع، «قاعده پذیر» اند نه قاعده پرداز. تنها ۷٪ از شرکت‌ها برای مشتریان تحقیق و توسعه و یا فعالیت‌های اختصاصی مشابه انجام می‌دهند. این ارقام به این علت بسیار مهم اند، چون نمونه بنگاه‌هایی که مورد بررسی قرار گرفتند، عامدانه از بخش تکنولوژی بالا انتخاب شده بودند، یعنی در بخشی که شما معمولاً با میزان زیادی ابداع و نوآوری، شبکه سازی، و تولید دانش‌های قائم به بنگاه روبرو خواهید بود

ناشی از تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری بین کشورهای در حال توسعه و شرکت‌های فراملیتی می‌شود.^{۳۱} بسیاری از این محدودیت‌ها در چین که چشم و چراغ فرایند انباشت صادرات سالم شرق آسیاست، قابل رویت است. دولت چین با این امید که سرمایه خارجی علاوه بر انتقال تکنولوژی درآمد صادراتی را افزایش می‌دهد، برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی صادرات سالار، سیاست‌های زیادی را بکار گرفته است. با این همه، همان‌طور که ادوارد اشتاینفیلد می‌گوید:

«آن‌چه که به طور توده‌وار به چین منتقل شد، بخش تولید صنعتی بخش خاصی از زنجیره تولید ارزش است. اگر دقیق‌تر گفته باشیم، این آن بخش، به صورت کد درآمده، کالا شده و ادغام نشده فعالیت‌های تولید صنعتی است که می‌تواند منتقل شود... بنگاه‌های چینی، اگرچه به زنجیره عرضه جهانی پیوسته‌اند، ولی بر روی فعالیت‌های تولیدی تفکیک نشده تمرکز کرده‌اند. با وجود بالا بودن میزان مالکیت خارجی‌ها، در بررسی بانک جهانی در ۲۰۰۱ روشن شد که تنها ۱۵ درصد از بنگاه‌های تولیدی برای مشتریان خارجی خود کارهای طراحی هم انجام می‌دهند، که نشان می‌دهد این بنگاه‌ها به واقع، در یک فرایند باز تولیدی منقطع، «قاعده پذیر» اند نه قاعده پرداز. تنها ۷٪ از شرکت‌ها برای مشتریان تحقیق و توسعه و یا فعالیت‌های اختصاصی مشابه انجام می‌دهند. این ارقام به این علت بسیار مهم اند، چون نمونه بنگاه‌هایی که مورد بررسی قرار گرفتند، عامدانه از بخش تکنولوژی بالا انتخاب شده بودند، یعنی در بخشی که شما معمولاً با میزان زیادی ابداع و نوآوری، شبکه سازی، و تولید دانش‌های قائم به بنگاه روبرو خواهید بود.^{۳۲}

رهبران حکومتی نیز در کوشش خویش برای حفظ استقلال، و ایجاد یک اساس ملی برای توسعه صنعتی چین، کوشیدند تا تعدادی بنگاه‌های طراز اول چینی ایجاد نمایند. بنگاه‌هایی که قرار بود به صورت قهرمان ملی در بیایند، شامل هاوایی (Huawei) (که ابزارهای ارتباطی تولید می‌کند) هایر (Haier) (تولید کننده کالاهای مصرفی)، لنه وو (Lenovo) (کامپیوتر شخصی)، تی سی ال (تلویزیون) و بانواستیل (Baosteel) (تولید فولاد)^{۳۳} می‌باشد. اگرچه خیلی از این کمپانی‌های قهرمان بسیار بزرگ هم شده‌اند، ولی کمتر شرکتی است که از نظر بین‌المللی قادر به رقابت با رقیبان باشد.

هاوایی برای نمونه در ۷۰ کشور فعالیت می‌کند و ۲۴۰۰۰ نفر برایش کار می‌کنند که ۳۰۰۰ تنشان خارجی‌اند. بیش از ۴۰٪ از درآمدهایش در خارج از کشور (چین) حاصل شده است. ولی به گفته نشریه اکونومیست، بخش عمده

فروش اش در بازارهای نوظهور است که در آنجا رقابت زیادی وجود ندارد و بخش عمده موفقیت اش هم به بخش نظامی چین پیوسته است. احتمالاً از همه مهم‌تر این که میزان سودش بسیار ناچیز بود، با فروش ۵ میلیارد دلاری، سودش معادل ۳۰۰ میلیون دلار بود.^{۳۴} لنه وو، عمده تولید کننده کامپیوتر در چین، برای بقای خویش دست و پا می‌زند. میزان سود این کمپانی از فروش کامپیوتر سالی تنها یک درصد افزایش می‌یابد و سهم اش از بازار هم در حال فروپاشی است چون کمپانی دل (Dell) در بخش کامپیوترهای گران قیمت و بنگاه‌های خصوصی، قیمت ماشین‌های ساده را به شدت کاهش داده است. شماری معتقدند که موفقیت اولیه‌اش به خاطر رابطه‌اش با دولت چین بوده است و بخش عمده سهام اش هم در مالکیت آکادمی علوم چین قرار دارد.^{۳۵} شرکت‌های برتر چینی برای پیشبرد منافع ملی در عرصه تحقیق و توسعه کار زیادی انجام نداده‌اند. از آن مهم‌تر، آن‌ها هم چنان برای رقابت آمیز باقی ماندن به ورود ابزارهای خارجی وابسته‌اند. به گفته جورج گیلوی:

«در طول ده سال گذشته... شرکت‌های صنعتی چینی کمتر از ۱۰٪ مصارف ابزارهای وارداتی را صرف بومی کردن تکنولوژی کردند. هزینه‌های بومی کردن تکنولوژی در شرکت‌های دولتی، به خصوص در عرصه‌های که قرار است چین به صورت یک قدرت برتر در بیاید (ابزار ارتباطی، الکترونیک، و ماشین آلات صنعتی) نیز بسیار ناچیز است (یعنی به ترتیب، ۸٪، ۶٪ و ۲٪ هزینه واردات ابزارهای خارجی در این رشته‌ها).^{۳۶}

به عنوان مقایسه، در کشورهای OECD میزان این نوع هزینه‌ها- برای بومی کردن تکنولوژی- از سوی شرکت‌ها به طور متوسط ۳۳٪ بود. و کره جنوبی و ژاپن، در طول صنعتی شدن سریع خود، «بین دو تا سه برابر قیمت ابزارهای خارجی وارداتی را صرف جذب و بومی کردن تکنولوژی موجود در سخت افزارها کرده بودند».^{۳۷} شرکت‌های برتر چینی در حمایت از توسعه شبکه‌های عرضه تکنولوژی ملی فعالیت زیادی انجام ندادند. به واقع، بهترین شرکت چینی، در مقایسه با دیگر کشورها، کمترین ارتباط را با تولید کنندگان بومی دارد. در برابر هر ۱۰۰ دلاری که شرکت‌های الکترونیکی و ارتباطی دولتی صرف تکنولوژی وارداتی می‌کنند، هزینه‌شان روی تکنولوژی بومی فقط ۱،۲۰ دلار است.^{۳۸}

متأسفانه برای طرح ریزان چینی، دلایل این عدم توفیق عمدتاً در ماهیت استراتژی رفم اقتصادی کشور- یعنی تکیه مستقیم و زیاد این استراتژی بر روی کمپانی‌های فراملیتی- نهفته است. در این رابطه، تجربه چین با استراتژی



34. Economist, 2005, p. 59

35. Economist, 2005, p. 60

36. Gilboy, 2004

37. Gilboy, 2004

38. Gilboy, 2004

31. UNCTAD, 2002, p. 76

32. Steinfeld, 2004, pp. 1975, 1983

33. Economist, 2005

متأسفانه کاهش فوق العاده در اشتغال در بخش دولتی با افزایش فرصت‌های اشتغال در بخش خصوصی جبران نشد. نتیجه این که میزان بیکاری در مناطق شهری به شدت افزایش یافت. البته آمارهای رسمی این افزایش را نشان نمی‌دهند چون این آمارها افراد از کار بیکار شده در بنگاه‌های دولتی، و مهاجران روستائی را که فعلاً در شهرها کار و زندگی می‌کنند در بر نمی‌گیرد. به این ترتیب، در حالی که آمار رسمی از نرخ بیکاری شهری معادل ۳ یا ۴ درصد سخن می‌گوید اغلب تحلیل گران معتقدند که نرخ واقعی به واقع دو رقمی است

این شبکه‌ها حفظ کرده و بهبود ببخشند. این وضعیت، باعث می‌شود که جهت گیری نظام تولیدی در راستای صادرات به ضرر تقاضای مزدبگیران تشدید شده و مشکل مازاد تولید صادراتی بیشتر شود. نظر به موقعیت تعیین کننده‌اش در شبکه تولید و سرمایه گذاری فرامالیتی، چین به صورت محک رقابت درآمده است. در نتیجه، کارگران در سرتاسر شرق آسیا، در رقابت با یک دیگر قرار گرفته‌اند تا با سطح بهره کشی از کار در چین، برابری نمایند که پی آمدش برای همگان، فاجعه‌آمیز است. ما بر بعضی از این پی آمدهای منفی بر کارگران چینی، کره جنوبی و امریکائی اشاره کرده‌ایم.

۵- کارگران- چین

با توجه به شور و شوقی که درباره موفقیت‌های اقتصادی چین وجود دارد، انتظار این است که شاهد منافعی برای کارگران چینی هم باشیم. به واقع، عکسش به نظر می‌آید که درست باشد. اگرچه برای یک گروه به نسبت کوچک ولی هم چنان قابل توجه، با درآمد بالا، فرصت‌های مصرفی به شدت افزایش یافته است ولی برای اکثریت کارگران چینی، شرایط کار و زندگی به مراتب سخت‌تر شده است.

برنامه اصلاحات در چین همان طور که در بالا گفته شد، شامل یک برنامه جدی برای خصوصی کردن و بازارگرا کردن فعالیت‌های اقتصادی بود که به عنوان نیروی رهبری کننده اقتصادی نیز، خواهان گسترش بنگاه‌های خارجی صادرات سالار بود. در نتیجه، شماره بنگاه‌های دولتی که در ۱۹۹۵ بیش از ۳۰۰۰۰ واحد بود در ۲۰۰۵ به کمتر از ۱۵۰۰۰ واحد رسید.^{۴۲} همراه با این تغییر، سهم اشتغال در واحدهای دولتی نیز از ۶۲ درصد در ۱۹۹۸ به ۳۸ درصد در ۲۰۰۳ کاهش یافت.^{۴۳} در طول همین مدت، اشتغال در واحدهای صنعتی دولتی ۴۰ درصد کمتر شد.^{۴۴} سلطه روزافزون فعالیت هائی که در مالکیت خارجی‌هاست با وضوح بیشتری در توزیع ارزش افزوده در بخش صنعتی غیر وابسته به منابع طبیعی نمایان است. در فاصله ۱۹۹۸-۲۰۰۳ سهم بنگاه‌های دولتی از ارزش افزوده در این بخش، از ۱۷٫۳ درصد به ۶٫۷ درصد کاهش یافت درحالی‌که سهم فعالیت هائی که در مالکیت خارجی‌هاست در طول همین مدت از ۱۱٫۴ درصد به ۱۷٫۱ درصد افزایش یافت.^{۴۵}

متأسفانه کاهش فوق‌العاده در اشتغال در بخش دولتی با افزایش فرصت‌های اشتغال در بخش خصوصی جبران نشد. نتیجه این که میزان بیکاری در مناطق شهری به شدت افزایش یافت. البته آمارهای رسمی این افزایش را نشان نمی‌دهند چون این آمارها افراد از کار بیکار شده در بنگاه‌های دولتی، و مهاجران روستائی را که فعلاً در شهرها کار و زندگی می‌کنند در بر نمی‌گیرد.

رشد صادرات سالار با تجربه ژاپن و کره جنوبی و تایوان تفاوت می‌کند. این کشورها تقریباً به طور کامل بر کمپانی‌های داخلی برای تولید و صدور تکیه کرده بودند. به عکس، تکیه چین عمدتاً بر روی شرکت‌های فرامالیتی برای تولید کالاهای صادراتی بوده است و سهم کمپانی‌های داخلی چینی در این شبکه‌های صادراتی تقریباً معادل صفر است.^{۴۶} نظر به این که دولت چین در مراحل ابتدائی توسعه به شرکت‌های خارجی اجازه ورود به چین داده است، این کمپانی‌ها اکنون بخش عمده صنایع صادراتی را در کنترل خویش دارند و سهمشان در بازارهای داخلی هم به طور روزافزونی افزایش می‌یابد و مالکیت تقریباً کامل تکنولوژی‌ها هم با همین شرکت‌ها است.^{۴۷} تأثیرات کاهش یابنده استراتژی چین با نفوذ زیاد و رو به رشد خارجی‌ها در بخش تکنولوژی بالای چین بهتر مشخص می‌شود.

«در حالی که ارزش واقعی صادرات ماشین آلات صنعتی در ده سال گذشته بیش از بیست برابر افزایش یافت (سال گذشته به ۸۳ میلیارد دلار رسید)، سهم کمپانی‌های فرامالیتی هم از ۳۵ درصد به ۷۹ درصد رسید. صادرات ابزارهای کامپیوتر از ۷۱۶ میلیون دلار در ۱۹۹۳ به ۴۱ میلیارد دلار در ۲۰۰۳ افزایش یافت، و سهم کمپانی‌های فرامالیتی در طول همین مدت از ۷۴ درصد به ۹۲ درصد رسید. به همین نحو، صادرات محصولات الکترونیکی و ارتباطی هم از ۱۹۹۳ هفت برابر افزایش یافت (سال گذشته ارزش اش ۸۹ میلیارد دلار بود) و سهم شرکت‌های فرامالیتی نیز از ۴۵ درصد در ۱۹۹۳ به ۷۴ درصد در ۲۰۰۳ رسید..... این الگو در دیگر صنایع چین هم حضور دارد. شرکت‌های فرامالیتی سهم خویش در صادرات محصولات با تکنولوژی برتر را که در ۱۹۹۸ معادل ۷۴ درصد بود در ۲۰۰۲ به ۸۵ درصد افزایش دادند. احتمالاً آن چه که اهمیت بیشتری دارد این که در طول همین مدت سهمشان از بازارهای داخلی چین

به عنوان جمع بندی، سیاست دولت چین به واقع کشور را به صورت یک سکوی رشد یابنده صادراتی دگرسان کرده است که ظرفیت تولید بومی هم در آن بسیار چشمگیر است. ولی نظر به این که دولت توانائی طرح ریزی و هدایت خود را از دست می‌دهد، توسعه بالقوه خودگردان از دست می‌رود. منابع روزافزونی در اختیار شبکه‌های خارجی قرار می‌گیرد که عمدتاً برای تأمین تقاضاهای خارجی تجدید ساختار شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند

هم از ۳۲ درصد به ۴۵ درصد افزایش یافت درحالی‌که سهم تواناترین شرکت صنعتی دولتی جینی از ۴۷ درصد به ۴۲ درصد کاهش یافت»^{۴۸} به عنوان جمع بندی، سیاست دولت چین به واقع کشور را به صورت یک سکوی رشد یابنده صادراتی دگرسان کرده است که ظرفیت تولید بومی هم در آن بسیار چشمگیر است. ولی نظر به این که دولت توانائی طرح ریزی و هدایت خود را از دست می‌دهد، توسعه بالقوه خودگردان از دست می‌رود. منابع روزافزونی در اختیار شبکه‌های خارجی قرار می‌گیرد که عمدتاً برای تأمین تقاضاهای خارجی تجدید ساختار شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند. احتمالاً انتقاد کوبنده تر به فرایند تجدید ساختار منطقه ای این است که از آن جایی که رشد اقتصادهای منطقه به طور روزافزونی به شبکه‌های تولید فرامرزی و رقیب فرامالیتی وابسته است (چه صادرکننده باشند یا نباشند)، همه کشورهای منطقه تحت فشارهای زیادی هستند تا میزان مزد را در سطح پایین حفظ کرده، بازدهی کار را افزایش بدهند تا بتوانند موقعیت خود را در

42. OECD 2005, p. 95
43. OECD 2005, p. 96
44. OECD 2005, p. 95
45. OECD 2005, p. 133

39. Naughton, 1996, p. 21
40. Economist, 2005, p. 61
41. Gilboy, 2004

شده می‌توانند حداقل مقرری زندگی - یعنی همان پرداخت رفاهی پایه که به همه فقرای شهری پرداخت می‌شود را دریافت نمایند. بر اساس آمارهای وزارتخانه در ژوئن ۲۰۰۳، میزان این مقرری ماهی ۱۹ دلار بود درحالی‌که متوسط درآمد ماهانه کارگران شهری حدوداً ماهی ۱۶۵ دلار می‌شد^{۴۸}



حتی آن کارگران بیکار شده بخش دولتی که دریافتن کار جدید موفق شده باشند، هم چنان با دشواری‌های زیادی روبرو می‌شوند. دریک پژوهش فدراسیون سراسری اتحادیه کارگری چین درباره کارگران بیکار شده بخش دولتی که مجدداً شاغل شده‌اند می‌خوانیم که «۱۸٫۶ درصد کارهای پیدی نامرتب انجام می‌دادند. ۱۰ درصد کارهای مختلف ساعتی، (که معمولاً به کاری مثل گرفتن بچه‌های دیگران از مدرسه اشاره دارد) ۵٫۲ درصد کارهای فصلی داشتند و ۶۰ درصد هم دستفروشی کردند و تنها ۱٫۸ درصد کار با قرارداد رسمی داشتند»^{۴۹}

خیلی از کارگران بنگاه‌های دولتی آینده‌نا روشنی دارند چون در شهرهایی زندگی می‌کنند که برای فعالیت‌های صادراتی تحت سلطه بنگاه‌های خارجی که معمولاً در مناطق ساحلی متمرکزند، جذابیت ندارند. در نتیجه، شماره روزافزونی انتخاب‌های محدودی دارند به غیر از این که برای بازنشستگی و بهداشت بهتر تظاهرات کنند. حتی کسانی که هم چنان برای بنگاه‌های دولتی کار می‌کنند، اگر تمناهای زیادی داشته باشند، باید نگران رقابت از سوی کارگران مهاجر و احتمال تعطیلی آتی و یا واگذاری واحدها به بخش خصوصی باشند.

درحالی‌که رشد اشتغال در تولید تحت سلطه خارجی صادرات سالار اتفاق افتاده است ولی اغلب این مشاغل معمولاً کم‌مزد و به شدت بهره‌کشانه‌اند. بر اساس نوشته بیزنس ویک، یک پژوهشگر اداره آمار کارگری امریکا که کوشیده بود تا میزان مزد ساعتی کارگران چینی را اندازه‌گیری کند، «به این نتیجه رسید که چین حدوداً ۳۸ میلیون کارگر صنعتی شهری در کارخانه‌ها دارد. متوسط مزد ساعتی برای ۳۰ میلیون نفرشان ساعتی ۱٫۰۶ دلار بود. ۷۱ میلیون نفر دیگر در صنایع روستائی و حاشیه شهری کار می‌کنند که متوسط مزدشان ساعتی ۴۵ سنت است و حداکثر تا ساعتی ۶۴ سنت هم بالا می‌رود. در تازه‌ترین پژوهش اداره آمار کارگری، مزد ساعتی ۲٫۴۸ دلار مکزیکی، کمترین مزد پرداختی است». «به گزارش تایم آسیا، در منطقه گوانگ دنگ که حدوداً یک سوم صادرات چین در آنجا تولید می‌شود، «بر اساس پژوهش اخیر وزارت کار و رفاه اجتماعی مزد کارگران خط تولید پرل ریور دلتا- کمربند تولید ایالت- در ده سال گذشته به میزان ۸۰ دلار در ماه ثابت مانده است. اگر میزان تورم را

به این ترتیب، در حالی که آمار رسمی از نرخ بیکاری شهری معادل ۳ یا ۴ درصد سخن می‌گوید اغلب تحلیل‌گران معتقدند که نرخ واقعی به واقع دو رقمی است»^{۴۶} عنوان مثال، یک بررسی بر اساس آمارگیری سال ۲۰۰۰ چین، برآوردی معادل ۱۱٫۵ درصد به دست می‌دهد در حال که در ۲۰۰۱ یک بررسی هدفمند دیگر از نیروی کار میزان بیکاری را ۱۲٫۷ درصد برآورد کرد. برآوردهای دیگر حتی از نرخ بیکاری معادل ۲۳ درصد هم سخن گفته‌اند.^{۴۷} کارگران بخش دولتی در این فرایند تحولی، وضع مناسبی نداشتند. به گفته بخش امداد اجتماعی وابسته به وزارت مسایل مدنی، بنگاه‌های دولتی در طول ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۴ سی میلیون کارگران این بخش را از کار بیکار کردند. تا ژوئن ۲۰۰۵ بیش از ۲۱٫۸ میلیون نفر از آن‌ها وضعیتشان خراب‌تر شد و

درحالی‌که رشد اشتغال در تولید تحت سلطه خارجی صادرات سالار اتفاق افتاده است ولی اغلب این مشاغل معمولاً کم‌مزد و به شدت بهره‌کشانه‌اند. بر اساس نوشته بیزنس ویک، یک پژوهشگر اداره آمار کارگری امریکا که کوشیده بود تا میزان مزد ساعتی کارگران چینی را اندازه‌گیری کند، «به این نتیجه رسید که چین حدوداً ۳۸ میلیون کارگر صنعتی شهری در کارخانه‌ها دارد. متوسط مزد ساعتی برای ۳۰ میلیون نفرشان ساعتی ۱٫۰۶ دلار بود. ۷۱ میلیون نفر دیگر در صنایع روستائی و حاشیه شهری کار می‌کنند که متوسط مزدشان ساعتی ۴۵ سنت است و حداکثر تا ساعتی ۶۴ سنت هم بالا می‌رود

تنها با «متوسط حداقل مقرری دولتی» زندگی می‌کردند که در عمل به معنای زندگی در فقر بود. کارگرانی که از بنگاه‌های دولتی بیکار می‌شوند، از این بنگاه‌ها برای سه سال یک «مقرری اولیه زندگی» دریافت می‌کنند. اگر در این فاصله نتوانند کار دیگری بگیرند، برای دو سال دیگر هم می‌توانند از بیمه بیکاری استفاده کنند. تنها پس از گذراندن این دوره است که کارگران بیکار

بر اساس پژوهش اخیر وزارت کار و رفاه اجتماعی مزد کارگران خط تولید پرل ریور دلتا- کمربند تولید ایالت- در ده سال گذشته به میزان ۸۰ دلار در ماه ثابت مانده است. اگر میزان تورم را برای همین مدت در نظر بگیریم، میزان واقعی متوسط مزد حدوداً ۳۰ درصد کاهش یافته است. دلیل: صعود چین به صورت یک قدرت تولیدی، باعث شده تا مازاد ظرفیت تولید جهانی در عرصه‌های مختلفی از کفش کتانی تا دی‌وی‌دی پلیر و پرو ساندلی پلاستیکی برای نشستن در باغ ایجاد شود. در کنار افزایش قیمت مواد اولیه، و آب رفتن سود کارخانه، کارگران یقه‌آبی- پیدی- بازنده این زنجیره طولانی عرضه و تقاضا هستند» قوز بالای قوز این که به بسیاری از کارگران چینی حتی همین میزانی که طلب کارند هم پرداخت نمی‌شود. بر اساس پژوهشی که به وسیله دولت چین صورت گرفته است، «تقریباً ۷۲٫۵ درصد از ۱۰۰ میلیون کارگر مهاجر چین بخشی از مزدشان را طلب کارند

48. China Labour Bulletin, 2005

49. As quoted in Hong Kong Confederation of Trade Union, 2004, pp. 12-13

50. Coy, 2004

46. Hong Kong Confederation of Trade Union 2004, p. 19

47. McGuckin and Spiegelmen 2004, part ii

با زنجیره ای از اعتصابات بی سابقه، اولین نشانه های سرکشی در میان میلیون ها کارگر جوان مهاجر که عرضه به نظر نامحدود کار ارزان برای گسترش چشمگیر فعالیت کارخانه ها در منطقه پروونق پرل ریور دلتای چین را ارایه می دهند، ظاهر شد.

نشانه های نوظهور کارگران مصمم، صاحبان شخصی و خارجی کارخانه ها را که در بیست سال گذشته با هزینه های به شدت نازل و غیرقابل رقابت تولیدی به تولید نایک تا عروسک مشغول بودند، تکان داده است. بعضی از این مالکان نتیجه گرفتند که دوره اولیه این که روستائیان بی ریشه چینی هرگونه کاری را قبول می کنند دیگر گذشته است. نتیجه این که موقعیت دراز مدت چین به عنوان مرکز جهانی بسیار ارزان به پرسش گرفته شده است

کمبود کارگر سرانجام کارفرماها را وادار می کند تا میزان مزد را افزایش بدهند. ولی دیگران معتقدند که با توجه به شرایط خیلی رقابت آمیز فرایند انباشت جهانی، « هزینه بالاتر ها مزدها میزان سود را کاهش می دهد و باعث می شود تا بعضی از صنایع سبک به داخل چین و یا به مناطق ارزان تر، ویتنام، هندوستان و بنگلادش منتقل شوند»^{۵۶}

آن چه که برای استراتژی رشد چین مخاطره آمیز تر است این که کارگران به خصوص در واحدهایی که در مالکیت خارجی هاست در دفاع از خویش دست به اقدام مستقیم می زنند. جدول شماره ۱۰ درباره درگیری های کارگری اطلاعاتی به دست می دهد. این ارقام کامل نیست چون فقط شامل درگیری هایی است که در کمیته های حکمیت دولتی یا در دادگاه کارگری به طور قانونی ثبت شده اند. با این وصف، این ارقام نشان می دهند که تعداد درگیری ها در حال افزایش است و بعلاوه در مؤسسه های خصوصی و در مؤسسه های در تملک خارجی ها که رشد چین را به جلو می برند به نسبت بیشتر است.

جدول ۱۰
درگیری به ازای هر ۱۰۰۰۰۰ کارگر بر اساس نوع مالکیت

نوع بنگاه	۱۹۹۸	۱۹۹۹	۲۰۰۰	۲۰۰۱
دولتی	۲۴.۵	۳۱.۲	۴۰.۴	۵۶.۱
ملکیتی شهری	۳۹.۲	۱۰۶.۲	۱۵۲.۶	۱۹۷
مالکیت خارجی	۲۸.۲	۲۵.۶	۲۲.۷	۳۰۰.۶
مالکیت خصوصی	۱۱۰	۱۲۲	۱۵۹	۱۵۴.۶
تعاون روستایی	۹.۶	۷.۹	۲.۱	۱.۸
مالکیت شراکتی	۸.۱	۲۶.۵	۱۰.۸	۱۹.۹
مالکیت فردی	۷	۱۰.۲	۱۹.۱	۳۰.۱

مأخذ: Hong Kong Confederation of Trade Unions, ۲۰۰۴, p. ۲۹

آن چه که اهمیت دارد این که کارگران به طور روزافزونی با استفاده از حربه اعتصاب تقاضای خود برای بهبود اوضاع را مطرح می کنند. آن طور که واشنگتن پست نوشته است:

«با زنجیره ای از اعتصابات بی سابقه، اولین نشانه های سرکشی در میان میلیون ها کارگر جوان مهاجر که عرضه به نظر نامحدود کار ارزان برای گسترش چشمگیر فعالیت کارخانه ها در منطقه پروونق پرل ریور دلتای چین را ارایه می دهند، ظاهر شد.

نشانه های نوظهور کارگران مصمم، صاحبان شخصی و خارجی کارخانه ها را که در بیست سال گذشته با هزینه های به شدت نازل و غیرقابل رقابت تولیدی به تولید نایک تا عروسک مشغول بودند، تکان داده است. بعضی از این مالکان نتیجه گرفتند که دوره اولیه این که روستائیان بی ریشه چینی هرگونه کاری را قبول می کنند دیگر گذشته است. نتیجه این که موقعیت دراز مدت چین به عنوان مرکز جهانی بسیار ارزان به پرسش گرفته شده است»^{۵۷}

این نوع فعالیت به مقدار زیادی تازه است. در گذشته اخبار کارگری عمدتاً در باره مبارزه کارگران بیکار شده از بنگاه های دولتی بود که خواهان غرامت، بازنشستگی، و خدمات بهداشتی بودند. یک نمونه ناآرامی بسیار گسترده در شمال شرقی چین در بهار و تابستان ۲۰۰۲ بود. دولت چین به این رویدادها با سیاست هایی عکس العمل نشان می داد تا «از گسترش اعتراضات کارگری به دیگر مناطق جلوگیری نماید»^{۵۸}. از جمله این سیاست ها، « سکوت خبری»، انکار حق تظاهر کنندگان، جاسوسان پلیس، واحدهای آدم ربا، و «سر زدن» به خانه های کارگران از سوی ارگان های متعدد دولت، از جمله کنفدراسیون

برای همین مدت در نظر بگیرید، میزان واقعی متوسط مزد حدوداً ۳۰ درصد کاهش یافته است. دلیل: صعود چین به صورت یک قدرت تولیدی، باعث شده تا مازاد ظرفیت تولید جهانی در عرصه های مختلفی از کفش کتانی تا دی وی دی پلی پرو صندلی پلاستیکی برای نشستن در باغ ایجاد شود. در کنار افزایش قیمت مواد اولیه، و آب رفتن سود کارخانه، کارگران یقه آبی - یدی - بازنده این زنجیره طولانی عرضه و تقاضا هستند»^{۵۱}

قوز بالای قوز این که به بسیاری از کارگران چینی حتی همین میزانی که طلب کارند هم پرداخت نمی شود. بر اساس پژوهشی که به وسیله دولت چین صورت گرفته است، «تقریباً ۷۲،۵ درصد از ۱۰۰ میلیون کارگر مهاجر چین بخشی از مزدشان را طلب کارند»^{۵۲}

بعید است که این مشکلات با فعالیت های دولت رفع شوند. به عکس، شرایط ناجور اشتغال و فقدان حمایت نهادینه از کارگرانی که خواهان بهبود این شرایط هستند، دقیقاً از ماهیت بازسازی سرمایه داری در چین نشئت می گیرد.^{۵۳} به عنوان بخشی از فرایند اصلاحات، مسئولان دولتی محلی و منطقه ای از بازرسی حکومت مرکزی خلاص شده و از آن ها خواسته شد تا برای نفع هر دو طرف، مشوق مالکیت خصوصی به خصوص مالکیت خارجی ها باشند. در نتیجه، اکثر مسئولان منطقه ای و ایالتی به شدت برای موفقیت خود به جذب و حفظ شرکت های سودآور در محدوده اداره خویش وابسته شده اند. در بسیاری از موارد، مسئولان حکومت های محلی خودشان به صورت سهام دار در این موسسه ها در آمده اند.^{۵۴} در نتیجه در خیلی از موارد، کارگران درمی یابند که کوشششان برای بهبود وضعیت به وسیله مسئولان حکومت محلی که قاعداً باید مدافع آن ها باشند، خنثی می شود.

این وضعیت باعث پیدایش دو جریان مشخص شد. عدم تمایل روزافزون کارگران روستائی برای انتقال به مناطق صنعتی و امواج گسترش یابنده اعتصاب کارگری. برای مثال، « کارخانه ها در منطقه پرل ریور دلتا با کمبود ۲ میلیون کارگر رو بر و هستند و واحدها در دیگر مناطق تولیدی، برای نمونه فوجیان و ژجیانگ نیز با همین کمبود مواجه هستند»^{۵۵} دریک اظهار نظر افشاگرانه درباره دینامیک اقتصاد جهانی بعضی از تحلیل گران ادعا کرده اند که

51. Gough, 2005
52. Lee, 2004, p. 2
53. Hart-Landsberg and Burkett, 2005a, chapter 3.
54. Cody, 2004
55. Holland, 2004, p. 42

۵۶. همانجا

57. Cody, 2004

58. Hong Kong Confederation of Trade Unions, 2004, p. 37

در حالی که رشد سریع چین، به تولید ثروت هم منجر شد ولی بخش عمده دست آورد داخلی نصیب یک درصد کوچکی از جمعیت شد که در نتیجه نابرابری بیشتری ایجاد کرد. به گفته مورنینگ پست جنوب چین، «گسترش نابرابری بین شهرنشینان ثروتمند و فقرای روستا یکی از بیشترین شکافهای درآمدی جهان را ایجاد کرده است. در مقام مقایسه، وضعیت با کشور فقیر زیمبابوه قابل مقایسه است. در حالی که بعضی از شهرنشینان، خانه و اتومبیل لوکس می‌خرند، اکثریت ۸۰۰ میلیون روستائی چینی با درآمد روزانه ای کمتر از یک دلار زندگی می‌کنند»^{۶۰}

و گر نه رؤسای شان تولید را به مناطق مرکزی که فضایش بیشتر خواهان سرمایه گذاران است منتقل خواهند نمود»^{۶۱}

۶- کارگران - کره جنوبی

اقتصاد کره جنوبی نیز هم جهت با پوشش انباشت بین‌المللی که در صفحات پیشین توصیف کردیم با همان پی آمدهای منفی برای کارگران کره ای، در حال تغییر ساختار است. این تغییر ساختار به واقع نتیجه آزادسازی و کنترل زدایی از اقتصاد کره جنوبی پس از بحران (۱۹۹۷-۹۸) است که سیاست پردازان امریکائی و ژاپنی مشوق آن بوده و با حمایت دوپهلوی شرکت‌های بزرگ کره ای از طریق صندوق بین‌المللی پول پیاده کردند.^{۶۲} یکی از پی آمدهای عمده این است که رشد اقتصادی چین به صورت عمده‌ترین نیروی درآمدی که اقتصاد کره را به جلو می‌برد و به انتخاب‌های اقتصادی‌اش شکل می‌بخشد. در ۲۰۰۱ چین به صورت بزرگ‌ترین دریافت کننده سرمایه گذاری خارجی کره جنوبی درآمد. در ۲۰۰۴ تقریباً نیمی از سرمایه گذاری خارجی کره جنوبی، در کشور چین صورت گرفت. تا نوامبر ۲۰۰۴، چین ۳۲۲۹۹ پروژه پیشنهادی شرکت‌های کره ای به ارزش کل ۴۹٫۱ میلیارد دلار در چین را تصویب کرد^{۶۳} به مقدار قابل توجهی، به خاطر این سرمایه گذاری‌ها، در ۲۰۰۲ چین به صورت عمده‌ترین بازار صادراتی کره جنوبی درآمد و در ۲۰۰۳، عمده‌ترین طرف تجارتي آن بود. بلافاصله پس از بحران، دولت کره به سیاست وام سستانی برای تسريع بهبود اقتصادی کشور رو آورد. بودجه دولت به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی از وضعیتی که در ۱۹۹۶ مازاد داشت به صورتی تغییر کرد که در ۱۹۹۹ با یک کسری معادل ۴٫۶٪ تولید ناخالص داخلی روبرو شد. البته این میزان به نسبت بالای کسری قابل دوام نبود چون نسبت بدهی دولت به تولید ناخالص داخلی که در ۱۹۹۷ فقط ۱۶٫۲٪ بود در ۲۰۰۲ به ۳۹٫۶٪ تولید ناخالص داخلی افزایش یافت. تعهدات اضافی دولت، شامل کمبود جدی در ذخایر عمومی بازنشستگان، و بهره‌های پرداختی برای اوراق قرضه صادرشده برای ثبات ارزش واحد پول ملی، هم فشار اضافه ای بود که بر مالیه دولت وارد می‌آمد^{۶۴}. در تحت فشارهای شدید صندوق بین‌المللی پول به رای کاستن از هزینه‌های دولتی، بودجه دولت در ۲۰۰۰ مجدداً به حالت مازاد برگشت.

سرمایه گذاری خارجی نیز با فراهم کردن ارز حیاتی مورد نیاز دولت، نقش

سراسری اتحادیه کارگری بود. ولی این استراتژی احتمالاً دیگر موثر نخواهد بود چون تعداد بیشتری از کارگران در این اعتراضات شرکت می‌کنند و تولید به خصوص تولید در بنگاه‌های در تملک خارجی‌ها را به خطری می‌اندازند. در حالی که رشد سریع چین، به تولید ثروت هم منجر شد ولی بخش عمده دست آورد داخلی نصیب یک درصد کوچکی از جمعیت شد که در نتیجه نابرابری بیشتری ایجاد کرد. به گفته مورنینگ پست جنوب چین، «گسترش نابرابری بین شهرنشینان ثروتمند و فقرای روستا یکی از بیشترین شکافهای درآمدی جهان را ایجاد کرده است. در مقام مقایسه، وضعیت با کشور فقیر زیمبابوه قابل مقایسه است. در حالی که بعضی از شهرنشینان، خانه و اتومبیل لوکس می‌خرند، اکثریت ۸۰۰ میلیون روستائی چینی با درآمد روزانه ای کمتر از یک دلار زندگی می‌کنند»^{۶۰}

همان گونه که محققان وابسته به آکادمی علوم اجتماعی چین متذکر شده‌اند، «نابرابری درآمدی نه فقط بین ساکنان شهر نشین و روستانشین وجود دارد

یک نمونه ناآرامی بسیار گسترده در شمال شرقی چین در بهار و تابستان ۲۰۰۲ بود. دولت چین به این رویدادها با سیاست هائی عکس العمل نشان می‌داد تا «از گسترش اعتراضات کارگری به دیگر مناطق جلوگیری نماید». از جمله این سیاست‌ها، «سکوت خبری»، انکار حق تظاهر کنندگان، جاسوسان پلیس، واحدهای آدم‌ریا، و «سر زدن» به خانه‌های کارگران از سوی ارگان‌های متعدد دولت، از جمله کنفدراسیون سراسری اتحادیه کارگری بود. ولی این استراتژی احتمالاً دیگر موثر نخواهد بود چون تعداد بیشتری از کارگران در این اعتراضات شرکت می‌کنند و تولید به خصوص تولید در بنگاه‌های در تملک خارجی‌ها را به خطری می‌اندازند

بلکه در میان شهرنشینان هم وضع به همین صورت است»^{۶۱}

اگرچه اداره آمار ملی چین بر اساس پژوهشی نتیجه گرفته است که فقط ۵ درصد از جمعیت کنونی چین را می‌توان طبقه متوسط به حساب آورد، ولی دولت مطمئن است که با سیاست هائی که در پیش گرفته است، این میزان تا سال ۲۰۲۰ به ۴۵ درصد خواهد رسید. با این همه، این پیشین نگری با تجربه هرروزه و عیان مردم چین جور در نمی‌آید.^{۶۲} همان گونه که در گزارش کنفدراسیون اتحادیه کارگری هنگ‌کنگ می‌خوانیم، «جهانی کردن» باعث شد تا کارگران چینی، «در معادله جهانی که در آن عدم امنیت شغلی و فقر در آن چه که مسابقه به سوی حداقل نامیده می‌شود، به نفع کارفرماها است به انزوا کشیده شوند. به کارگران در کشورهای توسعه یافته می‌گویند که باید مزد کمتر و شرایط منعطف‌تر کاری را بپذیرند تا رؤسای شان تولید را به کشور دیگری منتقل نکنند. در عین حال، به کارگرانی که در بنگاه‌های دولتی چین کار می‌کنند می‌گویند که آن‌ها باید کاهش رفاه و بدتر شدن شرایط را بپذیرند در غیر این صورت آن‌ها را با کارگران مهاجر روستائی جایگزین خواهند کرد. و به کارگران مهاجر، به ویژه در مناطق آزاد ساحلی گفته می‌شود که آن‌ها باید طلبکاری مزد خود و شرایط بهداشتی و امنیتی ناکافی را بپذیرند

63. Hong Kong Confederation of Trade Unions, 2004, p. 22

64. Hart-Landsberg and Burkett 2001, Hart-Landsberg, ۲۰۰۴

65. Asia Times, 2005

66. Korea Herald, 2003b

59. Hong Kong Confederation of Trade Unions, 2004, p.9

60. Cheng, 2004

61. People's Daily, 2004

۶۲ برای بحث مفصل تری درباره راهپای که فرایند اصلاحات به بدتر شدن شرایط اجتماعی برای اکثریت مردم چین انجامید، به ویژه در حوزه هائی چون بهداشت، و آموزش بنگرید به Hart-Landsberg and Burkett ۲۰۰۵b, pp. ۱۲-۶۰

مهمی در بالا بردن میزان رشد بازی کرد. ولی بخش عمده ای از این سرمایه گذاری‌ها، «سرمایه گذاری لاشخورانه» بود که شامل خرید اموال شرکت‌های کره جنوبی به قیمت‌های بسیار نازل بود. یک پی آمد این سرمایه گذاری،

همان گونه که محققان وابسته به آکادمی علوم اجتماعی چین متذکر شده‌اند، «نابرابری درآمدی نه فقط بین ساکنان شهر نشین و روستائین وجود دارد بلکه در میان شهرنشینان هم وضع به همین صورت است»

اگرچه اداره آمار ملی چین بر اساس پژوهشی نتیجه گرفته است که فقط ۵ درصد از جمعیت کنونی چین را می‌توان طبقه متوسط به حساب آورد، ولی دولت مطمئن است که با سیاست‌هایی که در پیش گرفته است، این میزان تا سال ۲۰۲۰ به ۴۵ درصد خواهد رسید. با این همه، این پیشین‌نگری با تجربه هرروزه و عیان مردم چین جور در نمی‌آید. همان گونه که در گزارش کنفدراسیون اتحادیه کارگری هنگ‌کنگ می‌خوانیم، «جهانی کردن» باعث شد تا کارگران چینی، «در معادله جهانی که در آن عدم امنیت شغلی و فقر در آن چه که مسابقه به سوی حداقل نامیده می‌شود، به نفع کارفرماها است به انزوا کشیده شوند. به کارگران در کشورهای توسعه یافته می‌گویند که باید مزد کمتر و شرایط منعطف‌تر کاری را بپذیرند تا رؤسای شان تولید را به کشور دیگری منتقل نکنند. در عین حال، به کارگرانی که در بنگاه‌های دولتی چین کار می‌کنند می‌گویند که آن‌ها باید کاهش رفاه و بدتر شدن شرایط را بپذیرند در غیر این صورت آن‌ها را با کارگران مهاجر روستائی جایگزین خواهند کرد. و به کارگران مهاجر، به ویژه در مناطق آزاد ساحلی گفته می‌شود که آن‌ها باید طلبکاری مزد خود و شرایط بهداشتی و امنیتی ناکافی را بپذیرند و گرنه رؤسای شان تولید را به مناطق مرکزی که فضایش بیشتر خواهان سرمایه‌گذاران است منتقل خواهند نمود



سلب مالکیت از سرمایه کره جنوبی بود.^{۶۷} همین که دارائی‌های سود آور خریداری شدند، به طور سریع و چشمگیری این سرمایه گذاری خارجی نیز کاهش یافت و از ۱۵٫۷ میلیارد دلار در ۲۰۰۰ به ۶٫۵ میلیارد دلار در ۲۰۰۳

رسید^{۶۸}

نگران برای تغییر این روند کاهش یابنده، دولت کره جنوبی برای ایجاد فضای مناسب‌تری برای سرمایه گذاری شرکت‌های خارجی سیاست‌های مشخصی در پیش گرفت. در اوت ۲۰۰۳، سه منطقه آزاد تجارتي ایجاد کرد تا کره را به صورت «مرکز تجارتي شرق آسیا» دریاورد. بنگاه‌های خارجی که در این مناطق فعالیت می‌کنند نه فقط بخشودگی‌های مالیاتی خواهند داشت بلکه این بخشودگی شامل بسیاری از مقررات بهداشت محیط و کارگری هم می‌شود. دولت هم چنین برنامه دارد تا به خارجیان که در تکنولوژی بالا سرمایه گذاری می‌کنند، کمک هزینه ای معادل ۲۰٪ کل سرمایه گذاری بپردازد. ولی به نظر بعید می‌رسد که این سیاست موفق باشد و به اهداف خویش برسد. یک دلیل مهم این است که این شرکت‌های بین‌المللی برای سرمایه گذاری در چین تمایل بسیار بیشتری دارند چون در آنجا علاوه بر کار بسیار ارزان، یک نظام بسیار گسترده یارانه دولتی، و یک نظام نظارتي نه چندان سخت‌گیرانه وجود دارد. مطلع از توان بالای چانه زنی خود، این شرکت‌های بین‌المللی از دولت کره جنوبی می‌خواهند که برای جذاب کردن «فضای تجاری» به خصوص در رابطه با سیاست‌های کارگری، بیشتر فعالیت بکند. بر اساس نوشته ای در هرالده کره، «به گفته رئیس اداره تجارت امریکا در کره، افزودن بر انعطاف بازار کار برای جذب سرمایه خارجی در صدر ارجحیت‌ها قرار دارد. رئیس ۶۱ ساله اداره تجارت امریکا در سمیناری که از سوی موسسه

در عین حال، درحالی‌که سرمایه گذاری خارجی در کره کاهش نشان می‌دهد، سرمایه گذاری خارجی کره جنوبی به طور چشمگیری افزایش یافته است. از ۱۹۹۸ به این سو، بیش از ۴۰۰۰ کارخانه کره جنوبی تولید خود را از کره جنوبی به خارج از آن منتقل کرده‌اند و شماره این کارخانه‌ها هر ساله افزایش می‌یابد. به گفته یکی از مأموران اداره گمرک کره جنوبی، «تقریباً ۷۰٫۷٪ این امکانات تولیدی به چین منتقل شده است». پژوهش دیگری که از سوی اتاق تجارت و صنعت کره جنوبی انجام گرفته نشان می‌دهد که «از هر ده کارخانه‌ای که در کره جنوبی به تولید مشغول اند ۹ کارخانه برنامه دارند که در آینده در چین سرمایه گذاری بکنند چون هزینه تولید پایین و مقررات بسیار مناسب است و بازار را نسبت به کره جنوبی بسیار جذاب‌تر می‌کند

اقتصاد جهانی بر گزار شد گفت بدون پرداختن به مقوله کارگری، کره در برابر کار بسیار ارزان چین که رقیب اصلی اوست، شکنندگی بیشتری خواهد داشت. رقبای کره، شسانگهای، هنگ‌کنگ و چین هستند. به گفته رئیس اداره تجارت، رقبای خود را بشناس، چون سرمایه‌گذاران می‌توانند تصمیم بگیرند که در کجا سرمایه گذاری کنند»^{۶۹}

در عین حال، درحالی‌که سرمایه گذاری خارجی در کره کاهش نشان می‌دهد، سرمایه گذاری خارجی کره جنوبی به طور چشمگیری افزایش یافته است. از ۱۹۹۸ به این سو، بیش از ۴۰۰۰ کارخانه کره جنوبی تولید خود را از کره جنوبی به خارج از آن منتقل کرده‌اند و شماره این کارخانه‌ها هر ساله افزایش

68. Hart-Landsberg, 2004, p. 93

69. Kim Ji-Hyun, 2004

67. Hart-Landsberg and Burkett 2001, pp 414-16

چوبل ها (شرکت های بزرگ کره ای) نیز همانند همتایان خارجی خود از دولت می خواهند که برای تضعیف جنبش کارگری قدم های جدی بردارد. آن ها بدون این که حرفشان ابهامی داشته باشد گفته اند اگر دولت به خواسته شان پاسخ مثبت ندهد آن ها تولید را « در طول دریای زرد به چین که در آنجا مزدها کمتر، و خواسته های کارگران ندرتاً در دسرساز است منتقل خواهند کرد

می یابد. به گفته یکی از مأموران اداره گمرک کره جنوبی، « تقریباً ۷۰٫۷٪ این امکانات تولیدی به چین منتقل شده است»^{۷۰}. پژوهش دیگری که از سوی اتاق تجارت و صنعت کره جنوبی انجام گرفته نشان می دهد که « از هر ده کارخانه ای که در کره جنوبی به تولید مشغول اند ۹ کارخانه برنامه دارند که در آینده در چین سرمایه گذاری بکنند چون هزینه تولید پایین و مقررات بسیار مناسب است و بازار را نسبت به کره جنوبی بسیار جذاب تر می کند»^{۷۱}. در نتیجه این روند، خالص سرمایه گذاری مستقیم خارجی کره جنوبی در سال ۲۰۰۲ منفی شد (به جدول ۲ بنگرید).

چوبل ها (شرکت های بزرگ کره ای) نیز همانند همتایان خارجی خود از دولت می خواهند که برای تضعیف جنبش کارگری قدم های جدی بردارد. آن ها بدون این که حرفشان ابهامی داشته باشد گفته اند اگر دولت به خواسته شان پاسخ مثبت ندهد آن ها تولید را « در طول دریای زرد به چین که در آنجا مزدها کمتر، و خواسته های کارگران ندرتاً در دسرساز است منتقل خواهند کرد»^{۷۲}. همان گونه که هرالده کره گزارش می دهد، این یک تهدید خشک و خالی نیست: « یک سازمان برجسته تجاری کره جنوبی دیروز می گفت که صنایع کره بسیار سریع تر از صنایع دیگر اقتصادهای پیشرفته به کشورهای دیگر می روند و به همین خاطر، تا ۲۰۰۷، به اصطلاح « از میان تهی شدن صنعتی» خیلی جدی خواهد شد. مهاجرت صنعتی که در گذشته عمدتاً در صنایع سبک مثل کفش دوزی و نساجی اتفاق می افتد الآن به سرعت به دیگر صنایع از جمله صنایع الکترونیک، ارتباطات، و صنایع فلزی و ماشین سازی سرایت کرده است»^{۷۳}.

از سال ۱۹۹۹ به این سو دولت کره جنوبی برای مقابله با این تحولات منفی، در میان خیلی کارهای دیگر، برای افزودن بر مصرف شخصی داخلی مشوق استفاده از کارت های اعتباری شد. دیگر سیاست ها عبارتند از افزودن بر میزان پولی که مشتریان می توانند نقد کنند، کسر مالیات برای خریدهایی که به وسیله کارت های اعتباری انجام می گیرد. نتیجه اعمال این سیاست این بود که مصرف به شدت افزایش یافت و در کنارش هم با انفجار بدهی کارت های اعتباری روبرو هستیم. کل مصرف با استفاده از کارت های اعتباری که در ۱۹۹۸ حدوداً ۵۳ میلیارد دلار بود به ۵۱۹ میلیارد دلار در ۲۰۰۲ افزایش یافت^{۷۴}. بدهی خانوارها هم از ۸۷٪ در آمد قابل مصرف در ۱۹۹۹ به ۱۳۱٪ در سال ۲۰۰۲ افزایش یافت^{۷۵}.

در حالی که بیش از دو سوم مبادلات مصرف کنندگان با استفاده از پول های نقد شده و وام های کارت اعتباری انجام می گرفت، طولی نکشید که بسیاری از خانوارها با سطح وام های ناپایدار روبرو شدند. به سال ۲۰۰۲ که می رسم نرخ

ناتوانی در بازپرداخت وام به شدت افزایش یافت. در بهار ۲۰۰۳، دولت کره جنوبی که از گسترش ورشکستگی های شخصی و تأثیر این ورشکستگی ها بر کل نظام مالی کشور واهمه داشت، برای محدود کردن استفاده از کارت های اعتباری دست به اقدام زد. تعجبی ندارد که توفیق دولت در اجرای این سیاست، باعث سقوط چشمگیر در میزان مصرف شخصی شد. هزینه های شخصی در کره جنوبی در ۲۰۰۳ به میزان ۱٫۴٪ کاهش یافت و میزان کاهش در ۲۰۰۴ نیز معادل ۰٫۹٪ بود^{۷۶}. کاهش مصرف شخصی بر میزان سرمایه گذاری تجاری در داخل نیز تأثیر منفی گذاشت^{۷۷} و در نیمه اول ۲۰۰۳ کره جنوبی با رکود اقتصادی روبرو شد.

در نتیجه این تحولات، کره جنوبی در حال حاضر بیشتر از همیشه برای رشد اقتصادی به صادرات وابسته است^{۷۸}. در ۲۰۰۳ با کاهش مصرف و سرمایه گذاری در داخل، ۹۸٫۲٪ رشد اقتصاد به خاطر صادرات بود^{۷۹}. در ۲۰۰۴ هم وضع به همین صورت باقی ماند و همانطور که در صفحات پیش گفته شد بخش اعظم این صادرات نیز به بازارهای چین صورت می گیرد. بسیاری از تحلیلگران کره جنوبی ادعا می کنند که تغییر جهت صادرات کره از امریکا به سوی بازارهای چین، آسیب پذیری کشور در برابر بی ثباتی بازارهای امریکا را کاهش داده است^{۸۰}. ولی همان طور که پیش تر دیده ایم چین در وجه عمده خودش به صورت یک سکوی تولیدی صادراتی به امریکا عمل می کند. همراه این جهت گیری، بخش عمده صادرات کره به چین کالاهای واسطه ای هستند که برای تولید کالاهای دیگر مورد استفاده قرار می گیرند. بررسی های انجمن تجارت بین المللی کره و موسسه کره ای سیاست اقتصادی بین المللی نشان داده است که «بخش عمده ای از کالاهای نهایی به یک کشور سوم فرستاده

آینده اقتصادی کره جنوبی به طور روزافزونی به زنجیره محدودی از صادرات وابسته شده است که در چارچوبی که در یک نظام تولید برای صادرات چین به سوی بازارهای امریکا شکل گرفته است. در حال حاضر تراز تجاری کره با چین مازاد دارد. با این وضع، و همزمان با این مازاد، اقتصاد کره جنوبی از بخش قابل توجهی از اساس صنعتی خود خالی می شود. به علاوه تولید کنندگان کره ای که برای بازارهای صادراتی تولید می کنند با رقابت روزافزون چینی ها در بازارهای دیگر روبرو هستند

می شوند و تقریباً ۴۰٪ هم به امریکا صادر می شود»^{۸۱}. به همین شکل، یک پژوهش انجام گرفته به وسیله آنکند درباره مناسبات تجاری در شرق آسیا نتیجه گرفت که صادرات کره به چین، پا به پای صادرات چین به امریکا حرکت می کند^{۸۲}.

به سخن دیگر، آینده اقتصادی کره جنوبی به طور روزافزونی به زنجیره محدودی از صادرات وابسته شده است که در چارچوبی که در یک نظام تولید برای صادرات چین به سوی بازارهای امریکا شکل گرفته است. در حال

76. Kim Jae-kyoung, 2005

77. Kim Ji-ho 2004b

78. Hart-Landsberg, 2004

79. Kim Ji-ho 2004a

80. Lister, 2004, p.1

81. Brown, 2004, p.1

82. UNCTADm 2995, pp 137, 139

70. Kim Ji-Hyun, 2003

71. Kim Ji-Hyun, 2003

72. Kirk, 2003, p w1

73. Kim, Hyun- chul 2003

74. Lowe-Lee, 2004, p.1

75. Kim Jae-kyoung, 2005

عمل و تهدید بنگاه های بزرگ باعث شد تا دولت دست با اصلاحاتی بزند که توان چانه زنی شان را با کارگران بیشتر کرده است. برای نمونه بسیاری از بنگاه ها با استفاده قانون کار جدید، به اخراج کارگران دائمی و جایگزینی شان با کارگران موقت و حتی روزمزد دست زدند که بخشی از «قابل انعطاف کردن» نیروی کار است. در نتیجه، درصد کارگرانی که موقعیت کاری شان نامنظم است از ۴۲ درصد در ۸-۱۹۹۷ به ۵۵ درصد ۲۰۰۳ افزایش یافته است. مزد ساعتی این کارگران نامنظم به طور متوسط معادل ۵۳ درصد ساعتی کارگران دائمی است. بعلاوه سیاست های دولت به ایجاد یک ذخیره عظیم بیکاران، و آن ها که برای خود کار می کنند و اعضای خانواده های شان که مزدی هم دریافت نمی کنند کمک کرده است که اکنون بیش از یک سوم نیروی کار در اقتصاد را شامل می شود

بعلاوه سیاست های دولت به ایجاد یک ذخیره عظیم بیکاران، و آن ها که برای خود کار می کنند و اعضای خانواده های شان که مزدی هم دریافت نمی کنند کمک کرده است که اکنون بیش از یک سوم نیروی کار در اقتصاد را شامل می شود.^{۸۳}

تعجبی ندارد که میزان فقر از آنچه که قبل از بحران بود بسیار بیشتر شده و نابرابری نیز هیچ گاه به این میزان نبوده است.^{۸۴} یک بررسی از سوی نظام های خبرپرانی کره در ۲۰۰۴ روشن ترین شواهد را از عدم موفقیت فرایند تجدید ساختار در برآوردن نیازهای اکثریت جمعیت به دست می دهد. همان طور که در تایمز کره گزارش شده است این بررسی نشان می دهد که «بیش از نیمی از کره ای ها فکر می کنند که شرایط اقتصادی کنونی شان از آنچه که در اواخر ۱۹۹۷ یعنی وقتی که بحران مالی ارکان کشور را به لرزه درآورده بود بسیار بدتر شده است».^{۸۵}

۷- کارگران امریکا

تا به همین جا به شماری از شیوه هایی که شبکه های تولیدی به طور منطقه ای سامان یافته ی آسیای جنوب شرقی موجب وخامت شرایط زندگی و کاری کارگران در این منطقه شده اشاره کرده ایم. تمرکز اصلی این شبکه تولیدی بر بازارهای امریکا است و سیاست تهاجمی صادراتی چین برای کارگران امریکائی نیز پی آمدهای منفی زیادی ببار آورده است. به گفته بیزنس و یک: «قیمت های چینی: این ها از خوفناک ترین واژه ها در صنعت امریکا هستند. به طور کلی این یعنی بهائی ۳۰ یا ۵۰٪ کمتر از آن چه که می توانی محصولی را در امریکا تولید کنی. در بدترین حالت، «قیمت های چینی» یعنی چیزی که از هزینه مواد اولیه تو هم کمتر است. سازندگان پارچه، کفش، ابزار الکتریکی و محصولات پلاستیکی که برای ده ها سال کارخانه های امریکائی را تعطیل می کرده اند به خوبی می دانند که کوشش برای رقابت با قیمت های چینی بی فایده است».^{۸۶}

رشد واردات و تعطیلی کارخانه ها موجب یک کاهش جدی در اشتغال صنعتی در امریکا شد. در فاصله ۸-۱۹۹۷ تا ۲۰۰۳ صنایع امریکا بیش از ۳ میلیون فرصت شغلی را از دست دادند، ۲٫۷ میلیون فرصت شغلی در طول ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۰

حاضر تراز تجارتی کره با چین مازاد دارد. با این وضع، و همزمان با این مازاد، اقتصاد کره جنوبی از بخش قابل توجهی از اساس صنعتی خود خالی می شود. به علاوه تولید کنندگان کره ای که برای بازارهای صادراتی تولید می کنند با رقابت روزافزون چینی ها در بازارهای دیگر روبرو هستند. بررسی های انجام گرفته به وسیله سازمان های تحقیقاتی خصوصی و دولتی در کره جنوبی اخطار داده اند که «توان رقابتی چین در صادرات در بعضی موارد از توان رقابتی کره - به ویژه در بخش های ماشین آلات، الکترونیک، محصولات خانگی، نساجی و بعضی فرآورده های بخش اطلاعات- بیشتر است».^{۸۷}

همان طور که تحولات در صنایع اتومبیل سازی چین نشان می دهد، این رقابت فقط به تولیدات کم ارزش محدود نمی شود. در تولید اتومبیل، چین از کره جنوبی جلو افتاده و اکنون به صورت چهارمین تولید کننده درآمده است و تولیدش از سال ۲۰۰۲ به این سو همیشه از کره جنوبی بیشتر بوده است. به گفته یکی از مسئولان اتحادیه تولید کنندگان اتومبیل کره جنوبی «چین تولید اتومبیل خود را افزایش داده است چون اغلب تولید کنندگان اتومبیل جهانی می کوشند برای دست یابی به بازار اتومبیلی که سریع تر از هر جای دیگر رشد می کند در این کشور به تولید اتومبیل بپردازند».^{۸۸} از این هم خطرناک تر برای منافع اقتصادی کره جنوبی - به ویژه اگر در نظر داشته باشیم که اتومبیل معادل ۳۰٪ کل صادرات کره است- این است که تولید کنندگان خارجی اکنون به چین به صورت پایگاهی برای صادرات اتومبیل خود می نگرند.^{۸۹}

کره جنوبی برای تجدید ساختار اقتصادی خود قیمت گزافی می پردازد. عمل و تهدید بنگاه های بزرگ باعث شد تا دولت دست با اصلاحاتی بزند که توان چانه زنی شان را با کارگران بیشتر کرده است. برای نمونه بسیاری از بنگاه ها با

در تولید اتومبیل، چین از کره جنوبی جلو افتاده و اکنون به صورت چهارمین تولید کننده درآمده است و تولیدش از سال ۲۰۰۲ به این سو همیشه از کره جنوبی بیشتر بوده است. به گفته یکی از مسئولان اتحادیه تولید کنندگان اتومبیل کره جنوبی «چین تولید اتومبیل خود را افزایش داده است چون اغلب تولید کنندگان اتومبیل جهانی می کوشند برای دست یابی به بازار اتومبیلی که سریع تر از هر جای دیگر رشد می کند در این کشور به تولید اتومبیل بپردازند. از این هم خطرناک تر برای منافع اقتصادی کره جنوبی - به ویژه اگر در نظر داشته باشیم که اتومبیل معادل ۳۰٪ کل صادرات کره است- این است که تولید کنندگان خارجی اکنون به چین به صورت پایگاهی برای صادرات اتومبیل خود می نگرند

استفاده قانون کار جدید، به اخراج کارگران دائمی و جایگزینی شان با کارگران موقت و حتی روزمزد دست زدند که بخشی از «قابل انعطاف کردن» نیروی کار است. در نتیجه، درصد کارگرانی که موقعیت کاری شان نامنظم است از ۴۲ درصد در ۸-۱۹۹۷ به ۵۵ درصد ۲۰۰۳ افزایش یافته است.^{۹۰} مزد ساعتی این کارگران نامنظم به طور متوسط معادل ۵۳٪ مزد ساعتی کارگران دائمی است.^{۹۱}

83. Cooper, 2002, p.1

84. Kim, Hyun- chul 2004

85. Bradsher, 2005

86. Jung 2004, pp280-1

87. Korea Herald, 2003a

88. Korea Herald, 2005

89. Hart-Landsberg, 2004 pp 98-99

90. Kim Jae-kyoung, 2004

91. Business Week, 2004



۲۰۰۳ افزایش یافته است^{۹۳} در نتیجه، کاهش مشاغل صنعتی نه به خاطر کاهش تقاضای برای تولیدات صنعتی بلکه به خاطر کاهش تولیدات صنعتی داخلی است. به واقع، نسبت تولیدات صنعتی داخلی به کل تقاضا برای محصولات صنعتی از ۸۹٫۲٪ در ۱۹۹۷ به ۷۶٫۵٪ در ۲۰۰۳ کاهش یافت^{۹۴} به طور کلی بر اساس بررسی بیونز، در طول ۱۹۹۸-۲۰۰۳ عوامل داخلی (تقاضا و بازدهی) فقط موجب ۴۱٫۵٪ کاهش در فرصت‌های شغلی در صنعت شد و ۵۸٫۵٪ مشاغل از دست رفته به خاطر واردات بود^{۹۵}

طبیعتاً موقعیت تازه چین به عنوان لنگرگاه نظام صادراتی فراملیتی آسیای جنوب شرقی موجب شد تا بسیاری از شرکت‌ها و کارگران آمریکایی به فعالیت‌های صادراتی چین حساس بشوند. بعلاوه در سال‌های گذشته صادرات چین عمدتاً محصولات از نظر تکنیکی پایین بود، ولی اکنون به طور روزافزونی به صدور محصولات رو آورده است که موقعیت کارگران با مزد بالای آمریکایی را به مخاطره انداخته است. برای نمونه، درحالی‌که در « ۱۹۸۹ حدوداً ۲۷٪ واردات از چین با محصولات تولید شده به وسیله کارگران با مزد بالای آمریکا رقابت می‌کرد، این میزان در ۱۹۹۹ به ۴۵٪ رسید»^{۹۶}

نقش شرکت‌های فراملیتی آمریکایی در پیشبرد و تعمیق این فرایند مستقر در چین به زیان کارگران آمریکایی با اهمیت و در حال افزایش است. به گفته برک، « ۱۰٪ افزایش در سرمایه‌گذاری آمریکا در چین در یک صنعت، باعث ۷٫۳٪ افزایش واردات آمریکا از چین و ۲٫۱٪ کاهش در واردات چین از آمریکا در آن صنعت خاص می‌شود

از دست رفت^{۹۲} اگر چه اقتصاددانان جریان اصلی ادعا می‌کنند که این کاهش فرصت‌های شغلی به خاطر تغییر ذائقه مصرف‌کنندگان (کاهش تقاضا برای محصولات صنعتی) یا افزایش بازدهی اتفاق افتاده است، ولی بیونز نشان می‌دهد که واردات یک عامل مهم‌تری بوده است. او این کار را به این صورت انجام می‌دهد که مقیاسی از تقاضا برای کالاهای صنعتی را در نظر می‌گیرد که شامل کل تولیدات صنعتی داخل و خالص واردات محصولات صنعتی به امریکاست و بعد آن را با مقیاسی از کل تقاضای داخلی که شامل تولید ناخالص داخلی و خالص واردات همه فرآورده‌ها و خدمات است مقایسه می‌کند.

به طور مشخص، بیونز متوجه می‌شود که در حالی که سهم تولیدات صنعتی داخلی به نسبت تولید ناخالص داخلی کاهش یافته است، سهم تقاضا برای محصولات صنعتی (از جمله خالص واردات) به صورت در صدی از کل تقاضای داخلی - به صورتی که در بالا تعریف شد- به واقع در طول ۱۹۹۸-



93. Bivens, 2004 p. 4

94. Bivens, 2004, p. 5

95. Bivens, 2004, p. 6

96. Burke, 2000, p. 6

92. Bivens 2004, p. 2, cf Burke et al. 2004, pp 4-5

جدول شماره ۱۱

تجارت درون بنگاهی آمریکا- موسسه‌ها غیر بانکی، که اکثریت سهام در مالکیت آمریکایی‌هاست ارقام به میلیون دلار

سال	صادرات کالای آمریکایی شرکتها در چین	واردات کالای آمریکایی شرکتها در چین	صادرات کالای آمریکایی به اقتصادهای در آسیا و منطقه اقیانوس آرام	واردات کالای آمریکایی اقتصادهای در آسیا و منطقه اقیانوس آرام
۱۹۹۴	۱۲۴۵	۱۶۸۹	۵۰۹۲۲	۴۵۵۴۴
۱۹۹۵	۱۹۴۷	۲۰۴۲	۴۴۶۱۵	۴۴۴۱۹
۲۰۰۱	۲۱۵۲	۲۰۴۲	۴۱۹۵۷	۴۴۴۴۶
۲۰۰۴	۲۰۹۴	۲۰۴۲	۴۵۹۶۷	۴۰۸۴۰

منبع: Bureau of Economic Analysis ۲۰۰۰-۴

ما به دلیل اهمیت چین در پویایی سرمایه داری جهانی به خصوص در توسعه صنایع آسیای شرقی و کسری تراز تجارتي آمریکا بر آن تمرکز کرده‌ایم. با این همه، دقیقاً نظر به این که نقش تازه جهانی چین در نتیجه ماهیت تغییر یابنده ضروریات تولید بین‌المللی سرمایه داری رشد کرده است، این اهمیت دارد تا پذیریم که این فعالیت‌های فراملیتی فقط به شرق آسیا محدود نمی‌شود و رقابت سرمایه‌دارانه مجموعه‌ای از مناسبات پیچیده فرامرزی در سرتاسر

در طول ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۲، «در مقایسه با آمریکا، چین فرصت‌های شغلی بیشتری را - در جمع ۱۵ میلیون یا کاهش معادل ۱۵٪- در صنعت از دست داده است». بعلاوه کاهش فرصت‌های اشتغال در صنایع مشابه هم اتفاق افتاده است. «برای مثال، آمریکا در فاصله ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۲ در صنعت نساجی ۲۰۴۰۰ شغل از دست داده است که با هر معیاری رقم قابل توجهی است. ولی شماره کارگران نساجی که در طول همین مدت در چین کارشان را از دست داده‌اند از این هم بسیار بیشتر است، یعنی ۱٫۸ میلیون فرصت شغلی، در واقع، چین در ۲۶ صنعت از ۳۸ بخش صنعتی خویش با کاهش فرصت‌های شغلی روبرو بوده است

جهان ایجاد می‌کند. این پیچیدگی در پژوهشی که کیت برون فنبره نرو استونی لوس برای کمیسیون بازبینی مناسبات اقتصادی و امنیتی چین و آمریکا انجام داده‌اند هم برجسته شده است^{۱۰۴}. تاکید اصلی پژوهش ایشان بر انتقال تولید و احدهای آمریکایی (کاستن مشروط و رشد اشتغال) به چین به صورتی که در نشریات انگلیسی زبان درج شده در سه ماه اول ۲۰۰۴ و ۲۰۰۱ بود. برای این که این تحولات بنگاه‌های بزرگ دریک دورنمای گسترده جغرافیایی قرار بگیرد آنها به انتقال اشتغال از آمریکا به دیگر کشورهای آسیایی، مکزیک، و دیگر کشورهای آمریکای لاتین و به همین نحو انتقال تولید از آسیا، اروپا و دیگر کشورها به چین، دیگر کشورهای آسیایی و کشورهای آمریکای لاتین هم توجه کرده‌اند^{۱۰۵}.

برای سه ماه اول ۲۰۰۴، آنها از ۲۵۵ انتقال به وسیله شرکت‌های آمریکایی خبر داده‌اند. ۶۹ تا از این انتقال‌ها به مکزیک صورت گرفت، چین هم ۵۸

ما گفته‌ایم که پدیده اقتصادی چین را نه به عنوان پدیده‌ای ملی و یا حتی بین‌ملت‌ها، بلکه به عنوان فرایند سرمایه داری فراملیتی باید شناخت که تولید در مناطق مختلف را به نفع سرمایه فراملیتی و به ضرر بنگاه‌هایی که به این فرایند پیوند نخورده باشند و اغلب کارگران در کشورهای درگیر به یک دیگر پیوند می‌زند. همچنان با این نقطه نظر، درحالی که بسیاری از شرکت‌های آمریکایی از این فعالیت‌های تولیدی چین متضرر می‌شوند، ولی شرکت‌های دیگر آمریکایی به طور مستقیم به این فرایند کمک کرده و از آن سود می‌برند. در میان شرکت‌هایی که بیشتری سود را می‌برند، به گفته تایمز مالی، شرکت‌هایی هستند که از چین به عنوان یک پایگاه صادراتی و یا به عنوان منبع کالاهای ارزان- برای نمونه وال مارت- استفاده می‌کنند^{۹۷}. در واقع، ۱۰٪ واردات آمریکا از چین به وسیله وال مارت انجام می‌گیرد^{۹۸}. یک برآورد که در چاینا دیلی منتشر شد مدعی است که واردات وال مارت از چین در ۲۰۰۴ از ۱۸ میلیارد دلار بیشتر خواهد شد^{۹۹}. دیگر شرکت‌های فراملیتی آمریکایی، برای نمونه جنرال موتورز، پراکترو گامبل و موتورولا نیز از تجارت مستقیم و غیر مستقیم با چین سودهای کلان می‌برند^{۱۰۰}.

نقش شرکت‌های فراملیتی آمریکایی در پیشبرد و تعمیق این فرایند مستقر در چین به زبان کارگران آمریکایی با اهمیت و در حال افزایش است. به گفته برک، «۱۰٪ افزایش در سرمایه گذاری آمریکا در چین در یک صنعت، باعث ۷٫۳٪ افزایش واردات آمریکا از چین و ۲٫۱٪ کاهش در واردات چین از آمریکا در آن صنعت خاص می‌شود»^{۱۰۱}. برای نشان دادن تغییر در جهت گیری شرکت‌های آمریکایی که در چین فعالیت می‌کنند، برک صادرات آمریکا به شرکت‌های آمریکایی در چین را با واردات آمریکا از این شرکت‌ها در طول ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷ به صورت نمودار ارایه می‌دهد^{۱۰۲}. نتیجه این که «از ۱۹۹۵، ارزش واردات از شرکت‌های آمریکایی در چین، از صادرات آمریکا به این شرکت‌ها بسیار بیشتر بوده است. تنها در فاصله چند سال، شرکت‌های فراملیتی آمریکایی فعال در چین، از حالت صادرکننده به چین به صورت صادرکننده خالص به آمریکا درآمدند و این شکاف، با سرمایه گذاری بیشتر آمریکا در چین بیشتر شده و کسری تراز پرداخت‌های روزافزون آمریکا را افزایش خواهد داد»^{۱۰۳}.

جدول شماره ۱۱ با بررسی فعالیت‌های شرکت‌های وابسته به بنگاه‌های آمریکایی در چین که خارجی‌ها در مالکیت‌اش اکثریت دارند این تغییر در جهت گیری را نشان می‌دهد. مشاهده می‌کنیم که از ۱۹۹۸ به این سو، صادرات این نوع شرکت‌های آمریکایی به بنگاه‌های مادر در آمریکا بسیار بیشتر از وارداتشان از آنها بوده است که نتیجه‌اش بیشتر شدن کسر تراز تجارتي آمریکا بود. نقش ویژه چین به این صورت برجسته می‌شود که رفتار شرکت‌های آمریکایی مشابه در آسیا و منطقه اقیانوس آرام از این الگو تبعیت نمی‌کند. در آن مناطق، فعالیت‌های تجارتي درون شرکت‌های فراملیتی آمریکایی، برای اقتصاد آمریکا هم چنان مازاد تولید می‌کند. به وضوح یک فرایند کلی عمل می‌کند که در آن، تولیدات مستقر در چین، اثر چشمگیری بر اقتصاد آمریکا می‌گذارد. اگرچه آن تولید به طور عمده با سرمایه آسیای جنوب شرقی به جلو رانده می‌شود، بخش قابل توجهی از صنایع آمریکا هم در این فرایند شراکت داشته و از آن سود می‌برد.

104. Bronfenbrenner and Luce 2004

105. Bronfenbrenner and Luce 2004, p. 9

قرار نبود این پژوهش همه جانبه باشد. برای نمونه آنها به گسترش‌های برنامه ریزی شده و یا کاستن از تولید در محل‌های مختلف که از سوی کمپانی فراملیتی انجام گرفت (درمقایسه با تعطیل یا گشودن واحدهایی که به هم مربوط بوده‌اند) نپرداختند. هم چنین آنها شیوه‌های خرید از خارج که در آن بنگاه‌های آمریکایی (فراملیتی یا نه) به جای خرید از بنگاه‌های داخلی از بنگاه‌های خارجی مواد واسطه‌ای خریداری کرده‌اند را بررسی نکرده‌اند. Burke و دیگران ۲۰۰۴ نشان دادند که این نوع خرید از خارج در سالهای اخیر به شدت رشد کرده است.

97. McGregor, 2004

98. China Economic Net, 2004

99. Jiang Jingjing, 2004

100. Business Week, 2004

101. Burke, 2000, pp1-2

102. Burke, 2000, p.4

103. ibid

مورد، دیگر کشورهای آسیا، ۳۹ مورد، هندوستان ۳۱ مورد و دیگر کشورهای امریکای لاتین و کشورهای کارائیب نیز شاهد ۳۵ مورد انتقال بوده‌اند.^{۱۰۶} این تعداد انتقال در مقایسه با انتقال هائی که در سه ماه اول ۲۰۰۱ انجام گرفت نشان دهنده یک رشد خارق‌العاده بود. در سه ماه اول ۲۰۰۱، نویسندگان تنها به ۳۰ انتقال به مکزیک و ۲۵ انتقال تولید به چین سخن گفته‌اند.^{۱۰۷} این ارقام نشان می‌دهد که اگرچه چین مقصد بسیاری از انتقال‌هاست ولی بیشترین شماره انتقال تولید به مکزیک انجام می‌گیرد و نه به چین.

احتمالاً مهم‌تر از رشد شماره انتقال تولید، این واقعیت است که سمت گیری استراتژیک هم به نظر می‌رسد که در حال تغییر است. در ۲۰۰۱، اکثریت این انتقال‌ها، بنگاه‌های امریکائی بودند که تولید را از امریکا تنها به یک نقطه دیگر در خارج از امریکا منتقل می‌کردند. در ۲۰۰۴ ولی ۴۸٪ از انتقال‌ها شامل انتقال تولید از امریکا به مقاصد مختلف در خارج از امریکا بود. به گفته نویسندگان، «درصد بالائی از این انتقال‌ها، انتقال هم‌زمان به کشورهای امریکای لاتینی «نزدیک» (عمدتاً به مکزیک) و به چین و دیگر کشورهای «دورتر» در آسیا بود»^{۱۰۸} به سخن دیگر، تجدید ساختار جهانی شرکت‌های بزرگ امریکائی هم شامل مکزیک می‌شود و هم چین. نویسندگان این الگوی جدید را به این صورت توصیف کرده‌اند:

«برای نمونه، شرکت امریکائی آمروک در فوریه ۲۰۰۴ اعلام کرد که کارخانه تولید پنجره و کمد سازی‌اش را در راک فورد ایلی نویز پس از ۷۵ سال سابقه تولید در آنجا تعطیل خواهد کرد. بنگاه برنامه دارد که ۴۵۰ شغل را از ایلی نویز به چین و مکزیک منتقل کند- نه برای فروختن این تولیدات در بازارهای چین یا مکزیک بلکه به عنوان کوششی برای کاستن هزینه تولید تا بتوانید توان رقابتی‌اش را در بازارهای امریکا حفظ نماید. این نکته در باره بسیاری از شرکت‌های دیگر امریکائی که برای فروش در بازارهای امریکائی در چین تولید می‌کنند، برای مثال، شرکت کاربر (دستگاه تهویه هوا)، لیوایز (شلوارهای جین)، شرکت ورنر (نردبان‌های خانگی)، یونیون تولز (ابزار باغبانی و چمن زنی) و بنگاه تولیدی رمینگتون (ریش تراش برقی) نیز»^{۱۰۹} صادق است.

نقش منحصر به فرد چین در فرایند تجدید ساختار بین‌المللی در نتیجه پژوهش برون فبره نر و لوس درباره انتقال تولید از دیگر کشورها به غیر از امریکا روشن تر شده است. آن‌ها در پژوهش خویش اعلام کرده‌اند که در طول ژانویه-مارچ ۲۰۰۴، ۵۵ مورد انتقال تولید از اروپا به چین و ۳۳ مورد انتقال از دیگر کشورهای آسیایی به چین (۱۷ مورد تنها از ژاپن) صورت گرفته است. و شبیه به تجربه امریکا، بسیاری از این انتقال‌ها با انتقال جایگاه‌های تولیدی به کشورهای دیگر به غیر از چین هم آهنگ شده بود: «درحالی‌که شرکت‌های آسیایی مایلند فعالیت‌های تولیدی را به چند کشور منتقل نمایند، ما از چندین مورد انتقال فعالیت‌های تولید از کشورهای اروپائی به طور هم‌زمان به چین و کشورهای اروپائی شرقی باخبر شده‌ایم. به احتمال زیاد دلیل این کار همانی است که مشوق انتقال تولید بنگاه‌های امریکائی به مکزیک و چین بود، یعنی حفظ بعضی از وجوه تولید در کشورهای هم‌مرز و نه خیلی دور افتاده تا از طریق حمل و نقل زمینی در زمان کم و به طور سریع و کم هزینه در دسترس باشد»^{۱۱۰}

به این ترتیب، شرکت‌های فراملیتی از هر سه منطقه در حال گسترش فعالیت‌های تولیدی خود به مناطق نزدیک و دور می‌باشند. در شرق آسیا،

چین پایگاه اصلی تولیدی و برای بسیاری از شرکت‌های آسیای شرقی نیز بهترین مکان نزدیک و دور برای گسترش تولید است. ولی برای شرکت‌های امریکائی و اروپائی، چین انتخاب مطلوب تولید در دوردست است در حالی که شرکت‌های امریکائی برای تولید در منطقه ای نزدیک به خویش به سراغ مکزیک می‌روند و برای شرکت‌های اروپائی نیز اروپای شرقی از این دیدگاه مطلوب است. از آنجائی که شرکت‌های اروپائی و امریکائی انتخاب‌های دیگری هم دارند که به آن‌ها نزدیک‌تر است، فعالیت‌های فرامرزی آن‌ها به

چین از یک فرایند توسعه ای که به حال کارگران دیگر کشورها مفید باشد، هم تبعیت نمی‌کند. کارگران در سرتاسر آسیای جنوب شرقی در فرایند تولیدی که از بسیاری از مرزها می‌گذرد آن چنان درهم تنیده می‌شوند که باعث شده است تا فعالیت‌های در سطح ملی و منابع به گونه ای نامناسب برای برآوردن نیازهای محلی تجدید ساختار شود. فعالیت‌ها و منابع به گونه ای سازمان دهی می‌شوند که با هدایت شرکت‌های بزرگ فراملیتی برای بازارهای صادراتی در بیرون از این منطقه مطلوب و مفیدند. این شرکت‌ها هم مستقل از هزینه های اجتماعی و بهداشت محیطی، تنها انگیزه‌شان کاستن از هزینه های تولیدی است. اقتصاد امریکا و کارگران امریکائی هم به عنوانی بخشی از همین فرایند تجدید ساختار می‌شوند

اندازه فعالیت‌های فرامرزی شرکت‌های آسیایی به چین وابسته نیست. در کل این نکاتی که مطرح کرده‌ایم نشان از رقابت بسیار سختی می‌دهد که در میان شرکت‌های فراملیتی مستقر در اروپا، امریکا و آسیا برای گسترش و چند پایه کردن شبکه های تولیدی‌شان در جریان است. نتیجه این رقابت بیشتر این است که کارگران کشورهای مختلف نیز چه در درون و یا بین این شرکت‌ها درگیر یک چارچوب شدید رقابتی شده‌اند. به نظر می‌رسد که سرمایه آسیایی در این میان هم تحرک سریع‌تری داشته و هم در فواصل دورتری سرمایه گذاری شده است البته بنگاه‌های اروپائی و امریکائی نیز به سرعت این فاصله را کاهش می‌دهند. نقش چین بسیار حساس است چون اگرچه پایگاه تولیدی برای شرکت‌های آسیا شرقی است- منطقه ای که از همه بیشتر تمایل به صادرات دارد- ولی در شبکه های تولیدی فراملیتی که از سوی شرکت‌های امریکائی و اروپائی گسترش می‌یابد، نیز نقش بسیار حساسی ایفا می‌کند.

تشابه تجربیات کارگران از این پویا تولیدی و سرمایه گذاری فراملیتی سرمایه داری با روند اشتغال در چین و امریکا که در دو سوی متضاد این پویایی هستند مشخص می‌شود. واقعیت این است که اگر در امریکا فرصت‌های اشتغال در صنایع کاهش می‌یابد، وضعیت در چین هم به همین گونه است. همان‌طور که در گزارش هیئت مدیره کنفرانس آمده است، «اگرچه بحث‌های زیادی در می‌گیرد که کارهای با سطح مزد بالا در امریکا به کشورهایی مثل چین که در آن‌ها سطح مزدها پایین است منتقل می‌شوند، ولی تعداد قابل توجهی فرصت‌های شغلی در صنعت هر دوی این کشورها به طور هم‌زمان از دست می‌روند»^{۱۱۱}. به طور مشخص، در طول ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۲، «در مقایسه با امریکا، چین فرصت‌های شغلی بیشتری را - در جمع ۱۵ میلیون یا کاهشی معادل ۱۵٪- در صنعت از دست داده است». بعلاوه کاهش

111. McGuckin and Spiegelman, 2004, part 1

106. Bronfenbrener and Luce 2004, p. 16

107. Bronfenbrener and Luce 2004, p. 17

108. Bronfenbrener and Luce 2004, p.-. 20

109. Bronfenbrener and Luce 2004, pp 33-4

110. Bronfenbrener and Luce 2004, p.-. 21



فرصت‌های اشتغال در صنایع مشابه هم اتفاق افتاده است. « برای مثال، امریکا در فاصله ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۲ در صنعت نساجی ۲۰۲۰۰۰ شغل از دست داده است که با هر معیاری رقم قابل توجهی است. ولی شماره کارگران نساجی که در طول همین مدت در چین کارشان را از دست داده‌اند از این هم بسیار بیشتر است، یعنی ۱٫۸ میلیون فرصت شغلی، در واقع، چین در ۲۶ صنعت از ۳۸ بخش صنعتی خویش با کاهش فرصت‌های شغلی روبرو بوده است^{۱۱} به طور خلاصه، کارگران در چین، آسیای شرقی و امریکا به طور روزافزونی گرفتار پویش مشترک تجدید ساختار سرمایه داری هستند. ثروت البته که تولید می‌شود ولی میزان کمی از آن نصیب کسانی می‌شود که به واقع این ثروت را تولید می‌کنند. به عوض، بخش عمده‌ای از کارگران به رقابت با یک دیگر وادار می‌شوند و از پی آمدهای مشابهی - از جمله بیکاری، و شرایط زندگی و کاری هرروزه ناهنجارتر - عذاب می‌کشند.

۸- نتیجه گیری

بررسی ما از چین پویایی ادامه دار سرمایه داری کنونی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. این پویایی به تغییرات سریع در موقعیت اقتصادی ملت‌ها و توسعه مناسبات تازه تولیدی و مبادله در درون و بین کشورها منجر می‌شود. در واقع سرعت زیاد تغییرات باعث شده که خیلی‌ها سرمایه داری کنونی را به صورت یک موتور توسعه ارزیابی نمایند. معذالک ما معتقدیم که یک بررسی دقیق از پویش معاصر نشان می‌دهد که با وجود رشد سریع و موفقیت‌اش در صادرات، از منظر طبقه کارگر، چین الگوی مطلوب و مناسبی برای توسعه نیست. کارگران چینی در حالی که بیشتر و بیشتر برای صادرات تولید می‌کنند، به طور فزاینده‌ای با شرایط نامناسب و ناهنجارتری روبرو هستند.

چین از یک فرایند توسعه‌ای که به حال کارگران دیگر کشورها مفید باشد، هم تبعیت نمی‌کند. کارگران در سرتاسر آسیای جنوب شرقی در فرایند تولیدی

که از بسیاری از مرزها می‌گذرد آن چنان درهم تنیده می‌شوند که باعث شده است تا فعالیت‌های در سطح ملی و منابع به گونه‌ای نامناسب برای برآوردن نیازهای محلی تجدید ساختار شود. فعالیت‌ها و منابع به گونه‌ای سازمان دهی می‌شوند که با هدایت شرکت‌های بزرگ فراملیتی برای بازارهای صادراتی در بیرون از این منطقه مطلوب و مفیدند. این شرکت‌ها هم مستقل از هزینه‌های اجتماعی و بهداشت محیطی، تنها انگیزه‌شان کاستن از هزینه‌های تولیدی است. اقتصاد امریکا و کارگران امریکایی هم به عنوانی بخشی از همین فرایند تجدید ساختار می‌شوند.

بررسی ما از این پویش معاصر هم چنین نشان می‌دهد که تجدید ساختار سرمایه داری بین‌المللی که در درون آن چین نقش بسیار حساسی ایفا می‌کند، به عدم توازن و تنش‌های زیادی هم دامن زده است. به رای نمونه، رشد کشورهای آسیای شرقی به طور روزافزونی به هرچه بیشتر شدن کسری تراز پرداخت‌های امریکا وابسته است. این روند نمی‌تواند برای همیشه ادامه یابد. منظور ما از بیان این نکته البته این نیست که پیش‌گویی کنیم که سرمایه داری به یک بحران نهایی رسیده است. بلکه نظرم این است که این عدم توازن‌ها باید تصحیح شوند و تا آنجا که منطق رقابت سرمایه داری با چالشی روبرو نشود، دولت‌ها می‌توانند بی‌ثباتی اقتصادی ناشی از این عدم توازن‌ها را با خراب‌تر شدن وضع کارگران مدیریت کنند. در واقع، این عدم توازن‌ها توضیح ضروری شدن این سیاست‌ها را ارائه می‌دهند که عمدتاً محرک نژادپرستی و ناسیونالیسم مخرب خواهند شد.

بررسی ما از این پویش معاصر هم چنین نشان می‌دهد که تجدید ساختار سرمایه داری بین‌المللی که در درون آن چین نقش بسیار حساسی ایفا می‌کند، به عدم توازن و تنش‌های زیادی هم دامن زده است. به رای نمونه، رشد کشورهای آسیای شرقی به طور روزافزونی به هرچه بیشتر شدن کسری تراز پرداخت‌های امریکا وابسته است

این که آیا کارگران جواب مقتضی به این موقعیت خواهند داد، در آینده مشخص خواهد شد. به وضوح، طبیعت پویای این نظام و هم چنین ثروتی که تولید می‌شود موجب کتمان طبیعت منهدم کننده این نظام و هم چنین چشم انداز جریان اصلی از تجربه چین می‌شود. ما باید این چشم انداز را به چالش طلبیده و از فرایندهای سرمایه داری فراملیتی که موجب تغییر شکل اقتصاد کشورهای گوناگون می‌شود، اسطوره زدایی بکنیم تا ریشه‌های سرمایه دارانه مشکلات اجتماعی روزافزونی که کارگران در سرتاسر جهان با آن‌ها روبرو می‌شوند، و هم چنین عدم توازن ساختاری که مستمندسازی بیشتر را نوید می‌دهد، نشان بدهیم. و بالاخره، ما باید این دانش و درک خودمان را به صورت برنامه‌ای برای عمل دریاوریم که می‌تواند مددکار ایجاد نهضت‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی برای تغییر باشد و به کارگران امکان بدهد تا بتوانند کنترل زندگی خویش را در دست بگیرند.



112. ibid

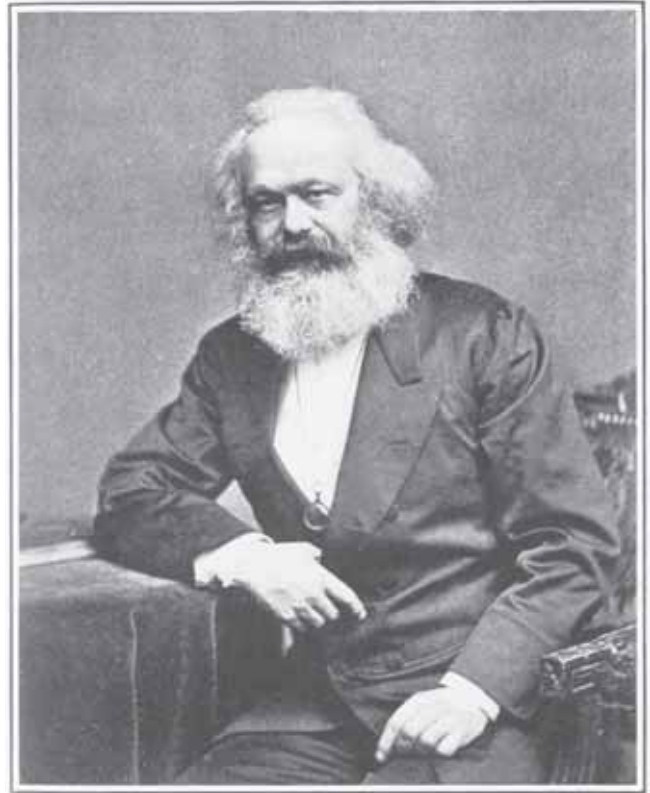
روح ناآرام مارکس بر فراز اروپا

اردشیر زارعی قنوازی

زمان زیادی به حساب نمی‌آید که بتوان برای اثبات یک دگرگونی حکم ایجابی صادر کرد. هم اینک با بروز بحران مالی جهانی و به خصوص در حوزه "یورو" که به واسطه نسخه های ریاضتی نارضایتی گسترده اجتماعی یک "جنبش اعتراضی" را در بدنه اجتماعی پدید آورده است به نظر می‌رسد که زمان برای "تغییر" اساسی در نگرش و ساخت عینی اروپایی آغاز شده است.

در هفته های اخیر نتیجه انتخابات ریاست جمهوری فرانسه که موجب پیروزی "فرانسوا اولاند" کاندیدای سوسیالیست و مجموعه طیف چپ گردید در کنار شکست قاطع احزاب حاکم حامی برنامه های ریاضت اقتصادی در یونان و جهش رعدآسای احزاب چپ رادیکال و کمونیست در کسب رای مردم این کشور، به عنوان یک زلزله سیاسی در اروپا تلقی شده است. چنانچه اتفاقات فرانسه و یونان با پیروزی حزب کارگر بریتانیا در انتخابات شورای شهر و شهرداری های این کشور و هم چنین شکست احزاب راست در مقابل طیف چپ در انتخابات محلی ایتالیا به عنوان یک مجموعه ی ارگانیکی و به هم پیوسته نگاه شود، در آن صورت جبر تاریخی گردش به چپ در اروپا مفهوم عینی تری پیدا خواهد کرد. شکست حزب "دموکراسی نوین" در یونان برای تشکیل یک دولت ائتلافی که حامی سیاست و برنامه های ریاضتی کنونی می باشد با توجه به سقوط آزاد آرای حزب "پاسوک" متحد و شریک کنونی آنان در دولت حاکم "لوکاس پاداموس" نشاندهنده

تحمیل سیاست های اتحادیه به آنان می شد اما نباید از تأثیر گسست وار متقابل آن غافل شد که در حوزه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی رقم می خورد. این تناقض تا آنجا پیش رفت که در بحبوحه جنگ عراق شکاف در اتحادیه موجب گردید تا برای اولین بار "دونالد رامسفلد" وزیر دفاع ایالات متحده از وجود "اروپای جدید" در مقابل "اروپای قدیم" از آن یاد کند. در چنین شرایطی اتحادیه یی که گسترش "کمی" یافته بود در عرصه عینی مواجه با یک شکاف "کیفی" در درون گردید. از طرف دیگر با فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، رهبران اتحادیه اروپایی که دیگر به توهم تاریخی "پایان تاریخ" دچار شده بودند گام به گام هجوم به دستاوردهای مدنی جامعه شهروندی و طبقات زیرین را در دستور کار خود قرار دادند. برای نزدیک به دو دهه رکود در طیف چپ به لحاظ تئوریک و پراتیک موجب شد که جناح راست قادر به فتح سنگر به سنگر حقوق رفاهی اکثریت جامعه به نفع اقلیت صاحب سرمایه شده و طبقات زیرین اجتماعی را در قربانگاه معبد نئولیبرالیسم ذبح کند. این افسار گسیختگی "آدام اسمیت" ی در حالی اتفاق می افتاد که آموزه ها و درک علمی "کارل مارکس" ی به لحاظ تاریخی دریافت متفاوتی را از اجتماع اثبات می کرد. هر چند که برای مدتی فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود حتی در بین احزاب و تئوریسین های چپ تا حدودی موجب سرخوردگی و یاس شده بود و در مقابل لیبرال دموکراسی را به توهم پیروزی نهایی نزدیک کرد اما برای روندهای تاریخی چند دهه



مفهوم می یافت. نئولیبرالیسم حاکم بر نظام اتحادیه ی اروپا آن چنان بی مهابا می تاخت که برای درمان بحران مالی که از سال ۲۰۰۸ گریبان آنان را گرفته بود بدون در نظر داشت حقوق شهروندی طبقات متوسط و کارگری نسخه "ریاضت اقتصادی" را تجویز کرده و به مشکلات بعد فزون تری بخشید. گسترش اتحادیه نیز از ۱۷ عضو به ۲۹ عضو که اکثراً شامل کشورهای اروپای شرقی بودند هر چند که به ظاهر گستره ی جغرافیایی آنان را وسیع تر کرد اما موجب یک دوگانگی و پارادوکس درونی در ساخت اتحادیه اروپا هم گردید. نامتجانس بودن اعضای جدید با ساخت اصلی هر چند که موجب

برای اتحادیه اروپایی دوران تازه آغاز شده است که به طور کلی با گذشته متفاوت خواهد بود و الزامات جدیدی را در روند پیش رو ایجاب می کند. بعد از پایان جنگ سرد این اتحادیه در یک خودشیفتگی و غرور کاذب هم زمان دو روند مجزا ولی منطبق با هم را در پیش گرفت و ابتدا با سرعت بخشیدن به سیاست های نئولیبرالیستی (انقباض اقتصادی) و سپس گسترش به سمت شرق (انبساط سرزمینی) را تجربه کرد. این انقباض اقتصادی بیشتر در بعد حذف سیاست های حمایت اجتماعی و به طور مشخص نفی دولت "رفاه کینزی" به موازات افسارگسیختگی سرمایه در چارچوب "اقتصاد بازار"

ی این واقعیت آشکار است که اکثریت مردم از سیاست‌های ریاضتی به شدت ناراضی بوده و بیشترین رای خود را به احزاب مخالف داده‌اند. هر چند که تغییرات جدید با توجه به قدرت فرانسه گرانیکای خود را هم اینک در پاریس شکل خواهد داد ولی وضعیت در یونان چه اینکه حزب چپ "سیریزا" به رهبری آلکسیس سیراس" بتواند با ائتلاف با دیگر احزاب چپ و مخالف برنامه های ریاضتی دولت تشکیل دهد و چه اینکه تلاش وی نیز با شکست روبرو شود، این یونان خواهد بود که چالش اصلی را برای اتحادیه اروپایی و بقای حوزه یورو ایجاد می‌کند. با توجه به گرایش همگانی در بدنه اجتماعی، طیف چپ و هم چنین لیبرال‌های سیاسی - اجتماعی که در طی سال‌های اخیر سعی داشته‌اند خود را از طیف لیبرالیسم اقتصادی جدا کنند، یک گردش به چپ در همه ابعاد در اتحادیه اروپایی در حال شکل گیری است. البته این فضای غالب در کنار خود یک لومینسم سیاسی - اجتماعی را نیز که با سوءاستفاده از شکاف‌های ایجاد شده موفق به جلب رای طیف‌هایی از بدنه اجتماعی با محوریت راست افراطی شده است را به همراه داشته که در کوتاه مدت می‌تواند یک خطر محسوب شود. راست افراطی به لحاظ اینکه در درون خود حامل تناقضات ساختاری بوده و تکیه بر پوپولیسم سیال دارد و هم چنین با روح حرکت تاریخی منطبق نیست، جدا از خطراتی که می‌تواند در این سیر تاریخی ایجاد کند اما یک جریان بالنده و پایدار نخواهد بود. این توجهی که به جهت بحران مالی برنامه های ریاضتی یک ضرورت اجتناب ناپذیر می‌باشد با توجه به پتانسیل و ثروت ملی و منطقه یی اتحادیه اروپایی یک بحث گمراه کننده و انتزاعی است که حتی بدنه ی اجتماعی نیز نسبت به آن عکس العمل منفی نشان می‌دهد. هم چنین این توهم غالب که توسط اقتصاددانان و تئوریسین‌های سرمایه

داری مطرح می‌شود و از بحران مالی اخیر به عنوان یک بحران ادواری خاص این نظام یاد می‌شود به جهت استمرار وضعیت و اذعان مؤسسات مالی در خصوص ادامه بحران، مطلقاً اشتباه و غیرقابل پذیرش است.

هم اکنون با توجه به رخدادهای اخیر شاید دیگر بحث مدیریت بحران و چرخش عادی در حوزه سیاسی در چارچوب نظام سرمایه داری یک موضوع بی اعتبار تلقی شده و واقعیات، عرصه متفاوتی را به نمایش گذاشته که این بار شالوده

ی خواهد بود که مارکس در نهیب به اسمیت بشارت آن را داده بود. جنبش بالنده چپ در مرحله جدید هویتی خود چنانچه از اشتباهات گذشته که بیشتر ناشی از عدم درک آموزه های بنیادین مارکسیسم بوده و با تمرکز بر سانترالیسم به دمکراسی بهای لازم را نمی‌داد و با برداشت اشتباه از حوزه سیاسی، عرصه اقتصاد را به رقیب واگذار کرد، درس گرفته باشد می‌توان در انتظار یک تحول اساسی در تاریخ اجتماعی بود. در این مسیر، چپ رادیکال با اتکای بر خواست مشروع

هم اینک با بروز بحران مالی جهانی و به خصوص در حوزه "یورو" که به واسطه نسخه های ریاضتی ناراضی گسترده اجتماعی یک "جنبش اعتراضی" را در بدنه اجتماعی پدید آورده است به نظر می‌رسد که زمان برای "تغییر" اساسی در نگرش و ساخت عینی اروپایی آغاز شده است

طبقات زیرین اجتماعی در یک ساخت دمکراتیک قادر خواهد بود پیوندهای خود را با اکثریت توده‌ها بهبود بخشیده، سوسیال دمکراسی اروپایی که هم اینک درگیر تناقضات درونی خویش است با بازگشت به اصول بنیادین خود گرایش بیشتری به چپ پیدا می‌کند و راست نیز در چنبره افراطی گری، ریزش نیرو یا تعدیل و تجدیدنظر رفتار خواهد شد. این واقعیت تئوریک در مسیر حرکتی خود به حوزه پراتیک به صورت اجتناب ناپذیر اروپای متحد کنونی را با چالش انتخاب روبرو کرده و جنبش‌های اعتراضی کنونی، احزاب و گرایش‌های راست که مدافع منافع یک درصدی‌ها می‌باشند را به انزوا سوق می‌دهد. مرکلیسم کنونی می‌تواند اولین قربانی تحولات جدید به حساب آید و در درون ساخت اتحادیه اروپایی به زودی یک قطب بندی نوین در تقابل با این نظام سیاسی - اقتصادی شکل خواهد گرفت. غرور کاذب به جهت

پیروزی‌های اخیر می‌تواند برای چپ رشد یافته یک انتحار سیاسی بوده و این روند تاریخی را بار دیگر به مسیر اشتباه و شکست سوق دهد. به طور بسیار ساده چنانچه چپ جدید بادیان کشتی خود را به سمت ساحل امن که همانا همراهی با خواست همگانی توده های اروپایی است، برافرازد هیچ صخره یی نخواهد بود که آنان را از رسیدن به هدف بازدارد. تجدیدنظر در نظام مالی اروپایی و به خصوص حوزه یورو، مقاومت در مقابل طرح ریاضت اقتصادی و ارائه طرح جایگزین برای رشد و عدالت اجتماعی، پایان بخشیدن به نظامی گری در حوزه سیاست خارجی و مهم‌تر از همه اتحاد نیروهای چپ با خرده جنبش‌های مدنی عرصه های عملیاتی چپ برای تثبیت موفقیت‌های کنونی خواهد بود. لیبرال‌ها نیز در شرایط انتخاب قرار دارند به این مفهوم که با تجدیدنظر در سیاست‌های کنونی خود با مطالبات حداقلی توده های مردمی همگام شوند یا با مقاومت در مقابل این جبر تاریخی خود را بیش از پیش در انزوا قرار دهند. بدون شک این راه برای هر دو طرف چندان هموار نیست و با توجه به پتانسیل نظام کهنه به سادگی امکان پذیر نمی‌باشد و به همین دلیل استمرار در سیاست‌های منطبق بر منافع اکثریت شهروندان حکم پیروزی در نبرد نهایی را صادر خواهد کرد. اما در یک موضوع نباید شک کرد و آن اینکه بازگشت به نظام کهنه و کسب منافع یک درصدی‌ها در هرج و مرج ناشی از سقوط استانداردهای رفاهی اکثریت، برای همیشه شکست خورده است و دوران جدیدی که آغاز گردیده هیچ سنجیتی با وضع موجود نخواهد داشت. اروپای جدید در حال پوست اندازی است و به خلاف تصور رامسفلد برای خط کشی جعلی بین اروپای جدید و کهنه، این بار مرزبندی جدید در نظام و ساخت درونی سرمایه داری و حاکمیت آن بر قاره سبز اتفاق خواهد افتاد.

آموزش توده‌ها: هنر رئالیستی سوسیالیستی

بوریس گرویس
ترجمه مهرداد امامی



و آغاز دهه ۳۰ درگرفت، برحسب تحولات آتی هنر رئالیستی سوسیالیستی، سرنوشت‌ساز بود. چنین بحثی، تغییری بنیادین از هنر مربوط به دهه ۲۰، که همچنان تحت سیطره برنامه‌های مدرنیستی و فرمالیستی بود، به هنر رئالیسم سوسیالیستی را نشان می‌داد که نخست، در ارتباط با محتوای اثر هنری فردی قرار داشت.

رویکرد هنرمندان و نظریه‌پردازان آوانگارد نسبت به میراث هنری را می‌توان در متن کوتاه اما بااهمیت کازیمیر مالویچ^۲ تحت عنوان «در باب موزه» در سال ۱۹۱۹ مشاهده کرد. در آن هنگام، دولت جدید شوروی می‌هراسید که موزه‌های قدیمی روسیه و مجموعه‌های هنری به‌وسیله جنگ داخلی ویران شوند، و نیز از فروپاشی کلی نهادهای دولتی و اقتصاد واهمه داشت. حزب کمونیست از طریق تلاش برای ایمن کردن و حفظ این مجموعه‌ها عکس‌العمل نشان داد. مالویچ در متن خود علیه این سیاست به‌نفع موزه^۳ با خطاب قرار دادن دولت مبنی بر اینکه در نیمی از مجموعه‌های هنری

از نظام شوروی که از پایان دهه ۵۰ آغاز و تا فروپاشی اتحاد شوروی ادامه یافت، تفسیر رئالیسم سوسیالیستی بیشتر به حساب آمد. اما سیاست‌های اولیه طرد [آثار هنری] هرگز اجازه نداد که یک زیباشناسی رئالیستی سوسیالیستی حقیقتاً همگن یا حتی منسجم به منصه ظهور برسد. و سیاست‌های متعاقب دربرگیری [یا پذیرش آثار هنری] نیز هرگز منجر به گشایش واقعی و پلورالیسم هنری نشد. پس از مرگ استالین، یک عرصه هنر غیررسمی در اتحاد شوروی ظهور کرد اما نهادهای هنری رسمی آن را نپذیرفتند. مراجع رسمی با این عرصه جدید مدارا می‌کردند اما آثار هنرمندان آن‌ها هرگز نمایش داده یا منتشر نشد و این امر نشان می‌داد که رئالیسم سوسیالیستی ابداً به اندازه کافی، دربرگیرنده نشد. رئالیسم سوسیالیستی شوروی، تمایل داشت که یک سبک هنری به‌شدت معین و نیز روشی واحد برای تمامی هنرمندان شوروی باشد، حتی برای آنهایی که در رسانه‌های گوناگون از جمله ادبیات، هنرهای بصری، تئاتر و سینما فعالیت داشتند. البته این دو تمایل، به گونه‌ای متقابل، با یکدیگر در تضاد بودند. اگر نمی‌توان یک سبک هنری را با سایر سبک‌ها در یک رسانه مقایسه کرد، مشخصه زیباشناختی آن نیز به مانند ارزش هنری آن، مبهم باقی می‌ماند. از نظر هنرمندان شوروی، نقطه اصلی ارجاع، بورژوازی غربی بود. نگرانی عمده مراجع ایدئولوژیک شوروی این بود که هنر سوسیالیستی شوروی به‌سان هنر سرمایه‌داری غرب نباشد، هنری که به‌مثابه یک هنر فرمالیستی منحط در نظر گرفته می‌شد و ارزش‌های هنری متعلق به گذشته را نمی‌پذیرفت. در مقابل، شوروی‌ها برنامه‌ای را طرح‌ریزی کردند که میراث هنری متعلق به تمامی دوره‌های گذشته را به خود اختصاص می‌داد: در عوض رد هنر متعلق به گذشته، هنرمندان باید آن را در خدمت هنر سوسیالیستی جدید به کار گیرند. بحث در باب نقش میراث هنری در بستر واقعیت سوسیالیستی جدید، که در پایان دهه ۲۰

از آغاز دهه ۳۰ میلادی تا سقوط اتحاد شوروی، رئالیسم سوسیالیستی^۱ تنها روش آفرینشگرانه و از لحاظ رسمی مقبول، برای تمامی هنرمندان شوروی بود. تکثر برنامه‌های زیباشناختی رقیب که توصیف‌کننده هنر شوروی در دهه ۲۰ بود، رو به افول نهاد هنگامی که کمیته مرکزی در ۲۳ آوریل ۱۹۳۲ حکمی را منتشر کرد مبنی بر منحل کردن تمامی گروه‌های هنری موجود، و اعلام نمود که تمامی کارگران خلاق شوروی باید با توجه به حرفه [خود] در «اتحادیه‌های هنری» یکپارچه هنرمندان، معماران یا از آن قبیل، سامان یابند. رئالیسم سوسیالیستی، در نخستین کنگره اتحادیه نویسندگان در سال ۱۹۳۴ به‌عنوان روش الزامی اعلام شد و متعاقباً به‌منظور در بر گرفتن سایر هنرها، از جمله هنرهای بصری، بدون هر گونه تعدیل صورت‌بندی‌های اولیه‌اش، گسترش یافت. با توجه به تعریف رسمی معیار، اثر هنری رئالیستی سوسیالیستی باید «در فرم رئالیستی و در محتوا سوسیالیستی باشد». این صورت‌بندی به‌ظاهر ساده، در واقع به شدت مبهم است. چگونه یک فرم، آن هم از آن نوع، می‌تواند رئالیستی باشد؟ و حقیقتاً معنای «محتوای سوسیالیستی» چیست؟ تبدیل و ترجمه این صورت‌بندی مبهم به یک عمل هنری انضمامی، کار آسانی نبود و با این وجود پاسخ به چنین سوالاتی، تعیین‌کننده سرنوشت هر فرد هنرمند اهل شوروی بود. پاسخ به این سوالات، حق هنرمند برای کار – و در برخی موارد حق او برای زیستن را تعیین می‌کرد.

در طول دوره استالینیستی ابتدایی، شکل‌گیری رئالیسم سوسیالیستی، تعداد هنرمندان و نیز ابزارها و سبک‌های هنری، که از کانون [هنر] رئالیست سوسیالیستی طرد شده بودند، به‌طور مداوم افزایش یافت. از میانه دهه ۳۰، روش‌های از لحاظ رسمی قابل قبول، به گونه‌ای بیش از پیش محدود، تعیین شدند. سیاست‌های مربوط به تفسیر محدود و طرد شدید [آثار هنری] تا مرگ استالین در ۱۹۵۲ باقی بود. پس از آن به‌اصطلاح استالین‌زدایی جزئی

۱. متن پیش رو ترجمه فصل دوازدهم کتاب نیروی هنر نوشته بوریس گرویس به نشانی زیر است:

Boris Groys, Art Power (Cambridge Massachusetts, London England: The MIT Press, ۲۰۰۸) p. ۱۴۱-۸

2. Kazimir Malevich
3. pro-museum



در سال ۱۹۱۹ مشاهده کرد. در آن هنگام، دولت جدید شوروی می‌هراسید که موزه‌های قدیمی روسیه و مجموعه‌های هنری به وسیله جنگ داخلی ویران شوند، و نیز از فروپاشی کلی نهادهای دولتی و اقتصاد واهمه داشت. حزب کمونیست از طریق تلاش برای ایمن کردن و حفظ این مجموعه‌ها عکس‌العمل نشان داد. مالویچ در متن خود علیه این سیاست به نفع موزه با خطاب قرار دادن دولت مبنی بر اینکه در نیمی از مجموعه‌های هنری مداخله نکند، اعتراض کرد، زیرا نابودی آن موزه‌ها می‌توانست مسیر را برای هنر واقعی و راستین هموار کند

اشغال می‌کند).^۴ مالویچ بر این باور بود که دوران انقلابی جدید را باید اشکال هنر انقلابی جدید بازنمایی کند. البته این عقیده در بین سایر هنرمندان «جبهه چپ» دهه ۲۰ مشترک بود. با این حال، منتقدان آن‌ها استدلال کردند که انقلاب حقیقی نه در سطح اشکال هنری، بلکه در سطح کاربرد اجتماعی آن‌هاست که به وقوع می‌پیوندد. اشکال هنری سابق که طبقات حاکم پیشین آن‌ها را مصادره کرده بودند، به پرولتاریای پیروز اختصاص داشتند و در خدمت دولت سوسیالیستی جدید بودند، فی‌نفسه جدید می‌شوند زیرا آن اشکال، پر شده بودند از محتوایی جدید و در بستری کاملاً متفاوت کاربرد یافتند. در این معنا، این اشکال ظاهراً قدیمی تبدیل شدند به اشکالی جدیدتر از حتی آنچه آوانگارد‌ها آفریده بودند، اما جامعه بورژوازی در همان بستر از آن‌ها استفاده نمود. نخستین نقد پست‌مدرن در مورد «گرایش‌های فرمالیستی در هنر» را نقاد هنری تأثیرگذار آن زمان یعنی یاکوف تونینخولد، بدین ترتیب صورت‌بندی کرد: «تمایز میان هنر

مداخله نکند، اعتراض کرد، زیرا نابودی آن موزه‌ها می‌توانست مسیر را برای هنر واقعی و راستین هموار کند. وی می‌نویسد:

زندگی می‌داند چه کاری انجام می‌دهد، و اگر می‌کوشد [چیزی] را نابود سازد، نباید در آن دخالت نمود، زیرا ما با دخالت مان راه را برای ادراک جدیدی از زندگی که درون ما متولد می‌شود، سد می‌کنیم. با سوزاندن یک جسد، یک گرم خاکستر به دست می‌آوریم؛ از این رو هزاران قبرستان را می‌توان در یک قفسه داروسازی جای داد. می‌توانیم محافظه‌کاران را با این پیشنهاد که تمام دوره‌های گذشته را بسوزانند، زیرا آن دوره‌ها مرده‌اند و اینکه یک داروخانه بسازند، تغییر دهیم. مالویچ بعدها مثالی انضمامی از آنچه مراد می‌کند را به دست داد:

هدف (این داروخانه) یک چیز خواهد بود، حتی اگر افراد خاکستر روبنزه و تمامی هنر او را با هم بررسی کنند- انبوهی از ایده‌ها در [ذهن] آن‌ها شکل می‌گیرد و [چنین عملی] اغلب زنده‌تر از بازنمایی حقیقی خواهد بود (و فضای کمتری

۴. پتر پال روبنز (۱۶۴۰-۱۵۷۷) نقاش بلژیکی که شهرت وی به دلیل گسترش سبک نقاشی باروک در ناحیه فلاندر واقع در شمال بلژیک بود. م.

«آنچه برای روش دیالکتیکی مهم‌ترین چیز است، آن چیزی نیست که در حال حاضر پابرجاست، و از پیش شروع می‌کند به مردن، بلکه بیش از آن، چیزی است در حال پدیدار شدن و تحول یافتن، حتی اگر در حال حاضر پابرجا ننماید، زیرا از منظر روش دیالکتیکی، تنها بر آنچه که در حال پدیدار شدن و تحول یافتن است نمی‌توان فائق آمد.» البته این حزب کمونیست بود که حق تصمیم‌گیری در این باره را داشت که چه چیزی خواهد مرد و چه چیزی می‌تواند پدیدار شود

تا حدودی گمراه‌کننده بود. رئالیسم سوسیالیستی وظیفه نداشت زندگی را همان گونه که بود، تصویر کند، زیرا نظریه رئالیستی سوسیالیستی زندگی را به مثابه موجودیتی پیوسته در تغییر و تحول تفسیر می‌کرد-مخصوصاً همان گونه که به طور رسمی اعلام شده بود در «تحول انقلابی».

رئالیسم سوسیالیستی گرایش به چیزی داشت که هنوز به وجود نیامده بود، اما آنچه در نظر داشت باید خلق می‌شد و مقدر شده بود که تبدیل به بخشی از آینده کمونیستی شود. رئالیسم سوسیالیستی به مثابه روشی دیالکتیکی پنداشته می‌شد. استالین نوشت «آنچه برای روش دیالکتیکی مهم‌ترین چیز است، آن چیزی نیست که در حال حاضر پابرجاست، و از پیش شروع می‌کند به مردن، بلکه بیش از آن، چیزی است در حال پدیدار شدن و تحول یافتن، حتی اگر در حال حاضر پابرجا ننماید، زیرا از منظر روش دیالکتیکی، تنها بر آنچه که در حال پدیدار شدن و تحول یافتن است نمی‌توان فائق آمد.»^۶ البته این حزب کمونیست بود که حق تصمیم‌گیری در این باره را داشت که چه چیزی خواهد مرد و چه چیزی می‌تواند پدیدار شود.

نمایش صرف امور واقع، به طور رسمی به مثابه «ناتورالیسم»^۷ نکوهش می‌شد که باید از «رئالیسم» متمایز می‌گشت، زیرا رئالیسم دلالت داشت بر توانایی درک کل تحول تاریخی و نیز تشخیص نشانه‌های جهان کمونیستی آتی در جهان موجود. توانایی ایجاد مجموعه سوسیالیستی و بدون نقضی از امور تاریخی و جاری، مهم‌ترین خصوصیت یک

عکس، ما به گونه‌ای انتقادی میراث فرهنگی تمامی ملل و دوران‌ها را هضم می‌کنیم بدین منظور که از میان آن، تمام آنچه افراد کارگر جامعه شوروی را به سمت بهره‌برداری‌های عظیم در کار، علم و فرهنگ تهییج می‌کند، انتخاب نماییم.^۸

بحث نقش میراث هنری، چهارچوب را برای تحول زیبایی‌شناسی رئالیسم سوسیالیستی فراهم کرد، زیرا نشان‌دهنده برخی از معیارهای صوری بود مبنی بر اینکه یک اثر هنری رئالیستی سوسیالیستی، بدین منظور که هم رئالیستی و هم سوسیالیستی باشد، باید از آن ضوابط و معیارها پیروی کند. عرضه رئالیسم سوسیالیستی، با سبزی طولانی و آزاردهنده علیه فرمالیسم در هنر، با نام بازگشت به مدل‌های کلاسیک هنر-ورزی^۹ آغازید. بدین طریق، هنر رئالیستی سوسیالیستی



بیش از پیش تمام نشانه‌های «انحرافات» مدرنیستی از فرم کلاسیک را تصفیه کرد- به طوری که در پایان این فرآیند، به راحتی از هنر بورژوازی غربی قابل تشخیص شد. هنرمندان شوروی همچنین کوشیدند تا هر چیزی که به‌ویژه سوسیالیستی و غیر-غربی می‌نماید را موضوعمند سازند- از جمله رژه‌ها و تظاهرات رسمی، نشست‌های حزب کمونیست و پیشوایان آن، و نیز کارگران شادمانی که پایه‌های مادی جامعه جدید را می‌سازند. در این معنا، بازگشت آشکار به تصور میمیکری [تقلیدی، مُمحاکاتی] کلاسیک از جانب رئالیسم سوسیالیستی

پرولتاریایی و غیر-پرولتاریایی، نه در فرم آن، بلکه در ایده استفاده از آن فرم یافت می‌شود. لوکوموتیوها و ماشین‌های اینجا، همان‌هایی هستند که در غرب وجود دارند؛ این فرم ماست. تفاوت میان صنعت‌گرایی ما و صنعت‌گرایی غرب در این واقعیت نهفته است که در اینجا پرولتاریا ارباب این لوکوموتیوها و ماشین‌هاست؛ این محتوای ماست.^{۱۰} در طول دهه ۳۰ این بحث بارها تکرار شد. هنرمندان و نظریه‌پردازان آوانگارد روس، متهم شدند که رویکردی نهیلیستی نسبت به هنر متعلق به گذشته اتخاذ نموده‌اند که پرولتاریا و حزب کمونیست را از به‌کارگیری میراث هنریشان برای اهداف سیاسی، بازداشته است. در نتیجه، رئالیسم سوسیالیستی در ابتدا به مثابه جنبش نوپای نجات‌بخشی معرفی شد که علیه تخریب سنت

فرهنگی سوق یافت. سال‌ها بعد، آندره ژدانوف^۶، عضو کمیته اجرایی حزب کمونیست^۷ که در آن زمان مسئول سیاست‌های رسمی فرهنگی بود، در یک سخنرانی که به مسائل هنر اختصاص داشت، گفت:

آیا کمیته مرکزی «به گونه‌ای محافظه‌کارانه» عمل کرد، یا تحت تأثیر «سنت‌گرایی» یا «تقلیدگرایی»^۸ بود هنگامی که از میراث کلاسیک در نقاشی دفاع می‌کرد؟ این حرف، یاوه‌ای بیش نیست! ... ما بلشویک‌ها میراث فرهنگی را طرد نمی‌کنیم. بر

6. Andrei Zhdanov

7. Politbureau

8. epigonism

9. art-making



هنرمند سوسیالیست بود. بوریسون یوگانسون^{۱۰}، یکی از هنرمندان برجسته صاحب منصب در دوره استالین، در سخنرانی خود برای نخستین کنوانسیون هنرمندان شوروی در دهه ۳۰ گفت: «یک واقعیت، تمامی حقیقت نیست؛ واقعیت ماده‌ای خام است که حقیقت راستین هنر، باید از آن جدا و بیرون کشیده شود- جوجه را نباید با پرهایش کباب کرد»^{۱۱}. یوگانسون همچنین استدلال نمود که جایگاه آفرینش‌گری در هنر رئالیسم سوسیالیستی، تکنیک نقاشی کردن نیست، بلکه «به صحنه آوردن تصویر» است- یعنی اثر [هنری] نقاش لزوماً متفاوت از اثر عکاس نیست. یک نقاشی رئالیستی سوسیالیستی، نوعی عکاسی مجازی است- یعنی رئالیستی است [تا جایی که] چیزی بیش از بازتاب صرف صحنه‌ای باشد که در واقع، حادث شده است. هدف این بود که به تصویر جهان آتی، جایی که تمامی امور واقع، واقعیات زندگی سوسیالیستی خواهند بود، نوعی کیفیت عکس‌گونه داده شود که این تصویر را از لحاظ بصری، باورپذیر سازد. به هر ترتیب، رئالیسم سوسیالیستی می‌بایست صرفاً در فرم، رئالیست باشد نه در محتوا.

بازگشت آشکار به [نگرش‌های] کلاسیک نیز به همین ترتیب، همراه‌کننده بود. هنر رئالیستی سوسیالیستی، برای موزه‌ها، گالری‌ها، کلکسیونرهای شخصی، یا هنرشناسان^{۱۲} به وجود نیامده بود. آغاز رئالیسم سوسیالیستی مصادف شد با القای بازار آزاد، از جمله بازار هنر. دولت سوسیالیستی، در ارتباط با هنر، تبدیل شد به تنها مصرف‌کننده باقیمانده و این دولت صرفاً به یک نوع از هنر علاقه‌مند بود- هنر از لحاظ اجتماعی مفید که برای توده‌ها جذابیت داشت و آن‌ها را آموزش می‌داد، الهام می‌بخشید و هدایت می‌کرد. در نتیجه، هنر رئالیستی سوسیالیستی نهایتاً برای بازتولید، توزیع و مصرف توده‌وار ایجاد شده بود،

10. Borisonloganson
11. اهالی هنر [connoisseurs]

نه برای ژرف‌اندیشی فردی و متمرکز. این امر توضیح می‌دهد که چرا نقاشی‌ها یا مجسمه‌هایی که بر مبنای معیار سنتی کیفیت، بسیار خوب یا بسیار عالی بودند، از نظر منتقد هنر شوروی به مثابه [آثاری] «فرمالیستی» در نظر گرفته می‌شدند. اثر هنر رئالیستی سوسیالیستی، از لحاظ زیباشناختی می‌بایست به چند نوع میراث قابل قبول اشاره کند، اما در عین حال، باید این کار را به گونه‌ای انجام می‌داد که این میراث را برای مخاطب انبوه، بدون زیاده‌کردن فاصله میان یک اثر هنری و [جنبه] عمومی آن، قابل دسترسی نماید.

البته بی‌شک بسیاری از هنرمندان سنتی که احساس می‌کردند از جانب آوانگارد‌های روسی دهه ۲۰ فراموش شده‌اند، از تغییر در ایدئولوژی سیاسی، به‌منظور کسب پذیرش برای آثارشان، بهره‌گیری نمودند. بسیاری از هنرمندان شوروی همچنان مناظر، پُرتره‌ها و صحنه‌های ژانر^{۱۳} را در سنت قرن نوزدهمی نقاشی می‌کردند. اما نقاشی‌های هنرمندان رئالیستی سوسیالیستی برجسته‌ای مانند آلکساندر دینکا^{۱۴}، آلکساندر گراسیموف^{۱۵} یا حتی ایزاک بروفسکی^{۱۶}، عمدتاً به زیباشناسی پوسترها، عکاسی رنگی یا سینما اشاره داشت. در واقع،

نقاشی‌های موفقی که این هنرمندان به وجود آوردند را می‌شد در سراسر کشور مشاهده کرد، که بر روی پوسته‌های بی‌شمار و در تعداد بی‌حد و حصری از کتاب‌ها تکثیر شده بودند. آن نقاشی‌ها، آثاری «موفق و پرفروش» بودند- و هدف این نبود که آهنگی پاپ، به دلیل اینکه فاقد متنی^{۱۷} بود که شعری فوق‌العاده باشد، مورد انتقاد قرار گیرد. قابلیت برای توزیع انبوه، تبدیل به کیفیت زیباشناختی عمده در روسیه استالینیستی شد. اگر هم نقاشی و مجسمه‌سازی، نظام هنرهای بصری را تحت سیطره داشتند، هر دوی آن‌ها در مقیاسی کلان تولید و تکثیر می‌یافتند که صرفاً مشابه تولید عکاسی و سینمایی در غرب بود. هزاران تن از هنرمندان شوروی، موضوعات، مجسمه‌ها و ترکیب‌های رئالیستی سوسیالیستی یکسانی را تکرار می‌کردند که از لحاظ رسمی مورد تأیید بود. آنان کم‌ترین تغییرات را برای خود در مورد این مدل‌ها و واریاسیون‌های از لحاظ رسمی وضع شده، روا می‌داشتند که تقریباً از جانب یک مشاهده‌گر بی‌اطلاع، قابل توجه باقی نمی‌ماند. از این رو، اتحاد شوروی از تصاویر نقاشی شده و پیکرتراشی شده اشباع شد، تصاویری که به نظر



می‌رسید یک هنرمند [تمامی] آن‌ها را به وجود آورده است.

12. genre scenes
13. Alexander Deineka
14. Alexander Gerassimov
15. Isaak Brodsky

16. lyrics



نگرشی فاصله‌دار و انتقادی نسبت به فرهنگ توده بود. اما در واقع، هنرمندان آوانگارد اروپایی و روسی کلاسیک، تا حد بیشتری جذب امکانات جدیدی شده بودند که تولید و پخش انبوه تصاویر به دست می‌داد. [جریان] آوانگارد در حقیقت تنها یک وجه از فرهنگ توده‌ای تجاری را نپذیرفت: دامن زدن آن به ذائقه توده. با این وجود، هنرمندان مدرنیست نیز ذائقه نخبه‌گرا نه «پسندیده» متعلق به طبقات متوسط را نپذیرفتند. هنرمندان آوانگارد خواستار خلق یک مردم جدید بودند، گونه‌ای جدید از انسان که ذائقه خاص خود را تقسیم می‌کنند و جهان را از طریق چشمان خود مشاهده می‌نمایند. آنان در پی تغییر بشریت بودند نه تغییر هنر. کنش هنری واپسین، تولید تصاویر جدید برای جماعتی فرتوت با نگرشی قدیمی نیست، بلکه خلق جماعتی نوین با دیدگانی جدید خواهد بود. فرهنگ شوروی در دوران حکومت استالین، میراث‌دار این عقیده آوانگارد بود که بشریت می‌تواند تغییر یابد و از این رو به واسطه اعتقاد راسخ به اینکه انسان‌ها قابل انعطاف هستند، به حرکت افتاد. فرهنگ شوروی فرهنگی برای توده‌ها بود، توده‌هایی که با این حال، می‌بایست به وجود آیند. این فرهنگ نیاز نداشت که خود را از لحاظ اقتصادی اثبات کند- یا به عبارت دیگر سودآور باشد- زیرا بازار در اتحاد شوروی از میان رفته بود. بدین دلیل، ذائقه واقعی توده‌ها، تماماً بی‌ربط به اعمال هنری رئالیسم سوسیالیستی بود، حتی بی‌ارتباط‌تر از آنچه نسبت به آوانگاردها جریان داشت، زیرا اعضای [جنبش] آوانگارد در

تکنیک‌های ناشی از وسایل ارتباط جمعی گسترده آن دوره استفاده نمودند. اما با وجود این تشابهات، فرهنگ استالینیستی به گونه‌ای متفاوت از همتایان خود در غرب، شکل گرفته بود. در حالی که بازار، بر فرهنگ توده‌ای غرب استیلا داشت و حتی آن را تعریف می‌کرد، فرهنگ استالینیستی غیرتجاری و حتی ضد-تجاری بود. هدف فرهنگ استالینیستی خشنود کردن افراد بیشتر نبود، بلکه آموزش دادن، الهام بخشیدن و هدایت کردن آن‌ها بود. (به بیان دیگر، [همان عبارت] هنر باید در فرم رئالیستی و در محتوا سوسیالیستی باشد). این امر عملاً بدین معنی بود که هنر باید در سطح فرم در دسترس توده‌ها باشد، هر چند محتوا و اهداف آن از لحاظ ایدئولوژیک تعیین شده بود و غایت آن آموزش مجدد توده‌ها بود.

کلمنت گرینبرگ^{۱۸} در مقاله سال ۱۹۳۲ خود با نام «آوانگارد و کیچ» به گونه‌ای بسیار خوب کوشید تا تفاوت میان هنر آوانگارد و فرهنگ توده را (که «کیچ» نامید) معین کند. وی اظهار نمود که [هنر] کیچ توده، از تأثیرات هنر استفاده می‌کند در حالی که [هنر] آوانگارد، فنون و صنایع هنری را بررسی می‌نماید.^{۱۹} گرینبرگ به همین نحو، رئالیسم سوسیالیستی دوران استالین و نیز سایر اشکال هنر توتالی‌تر را در یک سطح با هنر توده‌ای تجاری غرب قرار داد. وی تأکید کرد که هدف هر دوی آن‌ها، به‌کارگیری تأثیر بیشینه بر مخاطبانشان بود تا درگیری انتقادی با اعمال هنری فی‌نفسه. از نظر گرینبرگ، خصلت آوانگارد بنابراین مستلزم

رئالیسم سوسیالیستی در زمانی به وجود آمد که فرهنگ توده‌ای و تجاری جهانی پیشرفت قاطع خود را به دست آورد و تبدیل به نیرویی تعیین‌کننده شد که از آن زمان تا کنون پا بر جا مانده است. فرهنگ رسمی در دوره استالین، بخشی از همین فرهنگ توده‌ای جهانی بود، از انتظاراتی که در سراسر جهان برانگیخته بود تغذیه می‌کرد و علاقه‌ای وافر به رسانه‌های جدید که می‌توانستند به راحتی بازتولید و توزیع شوند، در دهه ۳۰ شایع بود. سوررئالیسم فرانسوی، رئالیسم جادویی بلژیکی، ابژکتیویسم جدید^{۲۰} آلمانی، [Novecento قرن بیستم] ایتالیایی، و سایر اشکال رئالیسم آن زمان، هر یک به شکل‌های گوناگون خود، از تصاویر و

سوررئالیسم فرانسوی، رئالیسم جادویی بلژیکی، ابژکتیویسم جدید آلمانی، [Novecento قرن بیستم] ایتالیایی، و سایر اشکال رئالیسم آن زمان، هر یک به شکل‌های گوناگون خود، از تصاویر و تکنیک‌های ناشی از وسایل ارتباط جمعی گسترده آن دوره استفاده نمودند. اما با وجود این تشابهات، فرهنگ استالینیستی به گونه‌ای متفاوت از همتایان خود در غرب، شکل گرفته بود. در حالی که بازار، بر فرهنگ توده‌ای غرب استیلا داشت و حتی آن را تعریف می‌کرد، فرهنگ استالینیستی غیرتجاری و حتی ضد-تجاری بود. هدف فرهنگ استالینیستی خشنود کردن افراد بیشتر نبود، بلکه آموزش دادن، الهام بخشیدن و هدایت کردن آن‌ها بود. (به بیان دیگر، [همان عبارت] هنر باید در فرم رئالیستی و در محتوا سوسیالیستی باشد). این امر عملاً بدین معنی بود که هنر باید در سطح فرم در دسترس توده‌ها باشد، هر چند محتوا و اهداف آن از لحاظ ایدئولوژیک تعیین شده بود و غایت آن آموزش مجدد توده‌ها بود

18. Clement Greenberg

17. Neue Sachlichkeit

حیات هنری شوروی پس از استالین، عرصه‌ای شد که در آن، مبارزه علیه سانسور به وقوع پیوست. این ماجرا قهرمانان بسیاری داشت که موفق شدند به گسترده‌تر کردن چهارچوب آنچه پذیرفته شده بود و ایجاد «آثار هنری پسندیده» یا «آثار هنری رئالیستی حقیقی» یا حتی «آثار هنری مدرنیستی» در حد فاصل میان آنچه از لحاظ رسمی امکان‌پذیر بود

غرب، به دلیل تمام مخالفت انتقادی‌شان می‌بایست درون شرایط اقتصادی مشابهی مانند فرهنگ توده‌ای، کار می‌کردند. بنابراین، فرهنگ شوروی به مثابه یک کل، به منزله کوششی در نظر گرفته شد برای از میان بردن شکاف میان [جریان] آوانگارد و فرهنگ توده‌ای که گرینبرگ آن را به عنوان تأثیر عمده جریان داشتن هنر تحت شرایط سبک غربی سرمایه‌داری در نظر می‌گرفت.^۷ به همین نحو، سایر تضادهای دیگر در ارتباط با این تقابل‌های بنیادین - برای مثال میان تولید و بازتولید، [نسخه] اصل و کپی، کیفیت و کمیت - معنای خود را در چهارچوب فرهنگ شوروی از دست دادند. علاقه عمده رئالیسم سوسیالیستی معطوف به اثر هنری نبود بلکه معطوف به بیننده آن بود. هنر شوروی مبنی بر این اعتقاد نسبتاً راسخ به وجود آمد که مردم نسبت به این هنر زمانی علاقه خواهند یافت که تبدیل به مردمی بهتر، کمتر رو به انحطاط و کمتر تحت تأثیر ارزش‌های بورژوازی شوند. بیننده به مثابه بخش جدایی‌ناپذیر اثر هنری مربوط به رئالیسم سوسیالیستی در نظر گرفته و در عین حال، به منزله محصول نهایی آن انگاشته می‌شد. رئالیسم سوسیالیستی تلاش به منظور خلق خیال‌پردازی بود تا رویاهای سوسیالیستی ببیند.

هنرمندان به منظور ترویج آفرینش یک بشریت جدید و مخصوصاً یک جماعت جدید برای هنر خود، به نیروهای متصل به قدرت سیاسی پیوستند. این بی‌شک بازی خطرناکی برای هنرمندان بود، اما در ابتدا مزایای زیادی برای آن‌ها در پی داشت. هنرمند می‌کوشید آزادی آفرینشگرانه مطلق را از طریق دور انداختن تمامی الزامات اخلاقی، اقتصادی، نهادی، قانونی و زیباشناختی‌ای که در گذشته، میل سیاسی و هنرمندانه وی را دچار محدودیت می‌کرد، به دست آورد. اما پس از مرگ

استالین، تمامی آرزوها و رویاهای اتوپایی مربوط به نیروی هنری مطلق، به سرعت منسوخ شد. هنر رسمی رئالیسم سوسیالیستی - با تمام امتیازات و محدودیت‌های مرتبط با این وضعیت - به وضوح تبدیل به بخشی از بوروکراسی شوروی گشت. حیات هنری شوروی پس از استالین، عرصه‌ای شد که در آن، مبارزه علیه سانسور به وقوع پیوست. این ماجرا قهرمانان بسیاری داشت که موفق شدند به گسترده‌تر کردن چهارچوب آنچه پذیرفته شده بود و ایجاد «آثار هنری پسندیده» یا «آثار هنری رئالیستی حقیقی» یا حتی «آثار هنری مدرنیستی» در حد فاصل میان آنچه از لحاظ رسمی امکان‌پذیر بود. این هنرمندان و منتقدان هنری‌ای که آن‌ها را پشتیبانی می‌کردند، مشهور

در زمانه ما، حجم تولید تصویری رئالیستی سوسیالیستی مجدداً ارزیابی و سازماندهی شده است. معیارهای پیشین که تحت آن‌ها این آثار هنری تولید شدند، [اکنون] بی معنا گشته‌اند: دیگر نه مبارزه برای جامعه‌ای جدید، و نه مبارزه علیه سانسور، [هیچ یک] معیار نیستند. تنها می‌توان منتظر ماند و مشاهده کرد که نظام موزه و بازار هنر معاصر، چه استفاده‌ای از میراث رئالیسم سوسیالیستی خواهد برد - از این شمار عظیم آثار هنری که در ابتدا خارج از نهادهای هنری غربی مدرن به وجود آمدند و حتی علیه آن‌ها هدایت شدند.

شدند و مورد تحسین جماعت کلان‌تری قرار گرفتند. البته این مبارزه شامل ریسک شخصی زیادی می‌شد که در بسیاری از موارد منجر به نتایج بسیار ناگواری برای هنرمندان شد. با این وجود باز هم باید محتاطانه بگوییم که در هنر پسا-استالینی رئالیسم سوسیالیستی، یک نظام ارزشی جدید خود را مستقر کرده بود. اجتماع هنری به آثاری ارزش نمی‌داد که پیام اصلی و زیباشناسی خاص رئالیسم سوسیالیستی را مشخص می‌کردند، بلکه آثاری را ارج می‌نهاد که می‌توانستند مرزهای سانسور را گسترده‌تر کنند، ایده‌هایی نوین مطرح نمایند و به سایر هنرمندان فضایی موثرتر ببخشند. رئالیسم

سوسیالیستی در پایان این فرآیند گسترش، مرزهای خود را تقریباً به‌طور کامل از دست داد و به همراه دولت شوروی، فرو پاشید. در زمانه ما، حجم تولید تصویری رئالیستی سوسیالیستی مجدداً ارزیابی و سازماندهی شده است. معیارهای پیشین که تحت آن‌ها این آثار هنری تولید شدند، [اکنون] بی معنا گشته‌اند: دیگر نه مبارزه برای جامعه‌ای جدید، و نه مبارزه علیه سانسور، [هیچ یک] معیار نیستند. تنها می‌توان منتظر ماند و مشاهده کرد که نظام موزه و بازار هنر معاصر، چه استفاده‌ای از میراث رئالیسم سوسیالیستی خواهد برد - از این شمار عظیم آثار هنری که در ابتدا خارج از نهادهای هنری غربی مدرن به وجود آمدند و حتی علیه آن‌ها هدایت شدند.

یادداشت‌ها

1. Kazimir Malevich, "On the Museum" (1919), Essays on Art, vol. 1 (New York: George Wittenberg, 1971), pp. 68-72.
2. Yakov Tugendkhol'd, Iskustvooktia br'skoiepokhi (Leningrad, 1930), p. 4.
3. Andrei A. Zhdanov, Essays on Literature, Philosophy, and Music (New York, 1950), pp. 88-89, 96.
4. Quoted in N. Dmitrieva, "Das Problem des Typischen in der bildenden Kunst und Literatur," Kunst und Literatur, no. 1 (1953): p. 100.
5. Boris Ioganson, "O merakhuluchsheniiiauchebno-metodicheskoi raboty v uchebnykh zavedeniakh khudozhestv SSSR," khzavedeniakh Akademii Khudozhestv SSSR," Sessii Akademii Khudozhestv SSSR. Pervaiiaivtoriasessii (1949): 101-103.
6. Clement Greenberg, Collected Essays and Criticism, vol. 1 (Chicago: University of Chicago Press, 1986), pp. 17ff.

۷. در مورد رابطه میان جریان آوانگارد روسی و رئالیسم سوسیالیستی ر.ک.

Boris Groys, The Total Art of Stalinism: Avant-Garde, Aesthetic Dictatorship, and Beyond (Princeton: Princeton University Press, 1992)